اگر خواهید حقیقت را ، نخوانید جعل آفاکان

تماماً سینهٔ ایران ، نوشته نقشِ ایلام است
نگر تاریخ این کشور ، ز ایلامی به اسلام است
زِ دوران حجر تا انقلاب آخر میهن
همه بودند ایلامی نکردند بر کسی شیون
همه سالار و سرداران ، نژاد واحدی بودند
جداگویان هخامان را ، دروغی باخود آوردند

طواف بیستون بنما ، بخوانید متن آن پاکان

ایلامیان

یا

نخستین صاحبان کشور ایران

****

تالیف : آیت اله دکتر حجت اله ذاکری

ویراستار : افسانه شکرنژاد (آیدین)

اوْلو تانری نین آدیلا

ایلامیان

یا

نخستین صاحبان کشور ایران

****

ایلامْلیلار

یا

ایران اُولکَه سینین اَنْ اَزَلْ و اَسکی خُوزِئین لَری

شماره شابک : ۱-۴۲۸۲-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

سرشناسه : دکتر حجت اله ذاکری ، ۱۳۱۷
عنوان و نام پدید آورنده : ایلامییان / مؤلف حجت اله ذاکری
مشخصات نشر : شهریار : حجت اله ذاکری ، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری : ۱۵۰ صفحه : مصور
شابک : ۱-۴۲۸۲-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه بصورت زیر نویس
موضوع : ایران - تاریخ - ایلامییان ۲۲۲۵-۶۴۵ ق ، م
رده بندی کنگره : ۱۳۸۸ - ۹ االف ۵۲ /DSR۱۸۴
رده بندی دیوئی : ۹۵۵/۰۱۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۸۲۱۲۴

نام کتاب و عنوان روی جلد : ایلامییان
مؤلف : دکتر حجت اله ذاکری
ناشر : مؤلف
ویراستار : افسانه شکرنژاد (آیدین)
نوبت چاپ : اول
چاپ : چاپ اورال
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
شماره شابک : ۱-۴۲۸۲-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
شماره تماس : ۰۹۱۲-۱۱۶۲۱۵۱
آدرس سایت (ارتباط با ما) :
http://oralilamzakery.blogfa.com

نگرشی بر کتاب ایلامییان نوشته دکتر ذاکری

چندی پیش حضرت آیت اله دکتر حجت اله ذاکری که شرح حال و فضائل معظم له در تاریخ استان اردبیل در فصل نیر و دانشمندان رقم خورده است اخیراً کتابی تحت عنوان ایلامییان به رشته تحریر در آورده که بخشهایی از این اثر چند سال قبل با عنوان کتاب سومرلر چاپ و نشر شده علیرغم همه گرفتاریهای نویسنده محترم از ایشان خواستم ضمن بازنگری کتاب پیشین بخشهایی را به آن بیفزاید تا خوانندگان طالب آگاهی و خدمت را درباره ایلامییان و سومریها در گام نخست کفایت کند و در واقع پلکانی برای گذر به مراتب عالی باشد و آنان را از جزوات پراکنده و جعلیات بی نیاز سازد دست صمیمانه اجابت شد و محصول کار اثری است که اینک تقدیم شما می شود . هریک از بخشهای این اثر دریچه ای بر عالم گسترده تاریخ و وجهی از آن را می نمایاند البته با قلمی روان وبی پیرایه و شیوه ای که خواننده محترم را گام به گام پیش می برد امیدواریم این اثر پاسخگوی ذوق و سلیقه خوانندگان محترم از آثار تاریخی باشد باید گفت آنچه که امروزه از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخودار است سخنان قرآن کریم است که از طرف نبی مرسل (ص) تأکید فراوان برآن شده و بحمداله کتاب حاضربا آیه ای از آیات الهی در حرمت زبانها و رنگها ونژادها و آفرینش خدای متعال شروع و سپس به مبحثهای مربوطه وارد شده و بحق از دیدگاه کلامی بطور عمده دو بعد از ابعاد تاریخ مورد توجه قرار گرفته است نخست آنکه به تداوم تاریخ هر چند بصورت اجمال پرداخته شده که لازمه دانستن خواص و عوام بوده و بطور ریشه ای پژوهش ونگارش گردیده است و دیگر اینکه مقطع زمانی را بسیار جالب مرتبط به منشأ رویدادها و تحولات دوران سومریها و ایلامییان بیان فرموده اند .

از لحاظ دیدگاه فرهنگی و اجتماعی : این دیدگاه ضمن پذیرش همه مبانی و اصولی که در دیدگاه کلامی تاریخ و زمینه ایجاد دولت و خصوصاً زبان ایلامییان بوده که این امر قبلاً در تواریخ به اثبات رسیده ولی قطعیت نداشت در این کتاب مورد بررسی طبق براهین و شواهد قطعی وتردید ناپذیر عقلی و نقلی به قطعیت رسیده و در اثبات آن ریشه یابی شده است . بطور مثال نقل می کنند همانگونه که می دانیم ایلامییان بر عکس سومریها بعد از انقراض حاکمیتشان در طول قرون و اعصار به زندگی خود ادامه دادند بطوریکه زبان و وطن خودشان را زنده نگه داشتند بطور حتم آنچه را که دکتر ذاکری درخصوص ابنیه های تاریخی و آثار باستانی مردم خوزستان اشاره کرده همگی بطور قطعی ثابت می کند که زبان مردم ایلام زبان آذری و التصاقی بوده و شکی نیست که این زبان تا کنون حفظ گردیده است . باید گفت که زبان ماد وماننا نیز همان زبان ایلامی بوده که قرنها پس از سقوط اهمیت خود را حفظ کرده و صحیح است که داریوش هخامنشی آن را زبان رسمی و عمومی دولت خود کرده بود تاریخ نشان می دهد سی هزار لوحه یافته شده در تخت جمشید همگی به ایلامی رسم شده و اکنون نیز ترجمه نشده است می توان گفت : ایلامییان زبان و ادبیات خود را تا بعد از اسلام نیز حفظ کردند که امروزه محققین و پژوهشگران نام آن را (خوزی) می نامند و اکثر شهرهای شوش لرستان خوزستان سنقر و مناطق نزدیک به عراق به این زبان تکلم می کنند . اصطخری در مسالک الممالک به آن اشاره می کند و می گوید زبان ایلامی زنده است و زبان عادی و روزمره اهالی می باشد .

حال این سؤال پیش می آید آیا انتشار این کتاب ضرورتی دارد ؟ در پاسخ باید گفت : در عصر حاضر که شور و شوق و بالندگی به پیشینه تاریخی هر سرزمین در سراسر ایران اسلامی گسترش یافته و اشتیاق شناخت پیشینه تاریخی در میان همه اقشار مردم بویژه نسل جوان کشورمان بیش از پیش محسوس است نیاز به آثاری که از یک

سو به مبانی پذیرفته شده در دیدگاه کلام تاریخی مبتنی بوده موضوعات و مسائلی را که در این دیدگاه مورد توجه قرار گرفته است به زبان و ادبیات روز و متناسب با نیازهای این زبان بررسی و تبیین کند و از سوی دیگر چارچوبها و موازین مورد پذیرش دیدگاه فرهنگی ، اجتماعی هماهنگ بوده و فرهنگ تاریخ از همین رو بر همه نویسندگان و پژوهشگران لازم است که تمام توان خود را برای پاسخگویی به این نیاز به کار برند و اثری شایسته تقدیم جامعه نمایند .

اهداف کتاب :

در این کتاب اهداف متعددی مورد توجه قرار گرفته است که مهمترین آنها عبارت است از :

۱- ارائه اثری جامع هرچند خلاصه وار در حد کفایت که در حال حاضر مورد توجه عموم مردم بویژه اقشار تحصیل کرده اعم از طلاب و دانشجویان و دانش پژوهان قرار گیرد .

۲- خواننده را به تدریج با سیر منطقی تاریخ آشنا ساخته مطالعه عمیق تر و گسترده تری در این زمینه آماده سازد .

۳- آشنا ساختن اقشار تحصیلکرده با وظایف و تکلیفهای ملی و میهنی.

۴- عدم توجه به جعلیات و خرافات

ویژگیهای کتاب :

مهمترین ویژگی این اثر عبارتند از :۱) ارائه مطالب بر اساس ترتیب منطقی به گونه ای که خواننده می تواند گام به گام به نگرش جامع و عمیق و گسترده در زمینه تاریخ و تمدن و موضوعات مرتبط با آن دست یابد .

۲) بررسی بایدها و نبایدها که شایسته است در حوزه پژوهش همواره مورد توجه قرار گیرد .
۳) بهره گیری از منابع اصل و دست اول و دقت در نقل اقوال و روایات .
۴) پاسخ گویی به پرسشهاو ابهام های گوناگون در زمینه تاریخ در این نوشته وجود دارد .

تذکر بسیار بسیار مهم و حیاتی :

هرقوم و هر ملتی از هر منطقه و جایی در طول تاریخ به هر جایی آمده و یا رفته زبان ، فرهنگ ، رسوم و حتی عادات خود را نیز با خود آورده و یا برده ویا به همراه داشته است چنانکه اعراب به هرجا آمد یا رفت زبانش را نیز آورد و برد و با خود داشت ؛ یونانیان و مقدونیان آمدند و زبان خودشان را نیز آوردند مغول آمد زبانش را نیز آورد ودر عصر جدید انگلیس به هر جا قدم گذاشت زبانش را نیز آورد هکذا و هکذا مصادیق این موضوع لا تُعَدُّ و لا تَحصی است .

اگر هخامنشیان ایلامی اصل نبودند و از جایی دیگر آمده بودند چرا زبانشان را با خود نیاوردند که در بیستون کتیبه شود و یا مهم تر از کتیبه بیستون چیست ؟!
چون در بیستون زبان ایلامی که زبان خود هخامنشیان است در رأس قرار گرفته و زبان آشوری برای بین النهرین و زبان آرامی که لهجه ای از عربی است و برای اعراب خاورمیانه می باشد نوشته شده است و مؤلف محترم در این کتاب واقعاً و خارق العاده این مطلب را روشن و احیا کرده است .

تهران پاییز ۱۳۸۸
طوفان دانشگاه شهید بهشتی

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمْ

« وَمِن آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلافُ اَلْسِنَتِکُمْ و اَلْوانِکُم اِنَّ فی ذالکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمین .» (الروم ، ۲۲)

مقدمه

غارتگر و چپاولگر نخست

هنگامیکه یکصد و بیست سال پیش « بین ۱۸۸۶- ۱۸۸۴میلادی / ۱۲۶۵-۱۲۶۳شمسی / ۱۳۰۷- ۱۳۰۵قمری » هیأت باستان شناسی فرانسه تعداد سیصد وبیست و هفت صندوق اعم از طلا و نقره و سنگهای قیمتی ، مجسمه‌ها ، سنگ نوشته ها و بطور کلی انواع و اقسام آثار باستانی و اشیاء ارزشمند از شهر شوش یعنی پایتخت باستانی ایلامییان را به کشتی جنگیشان بار کردند و بردند در این کشور هیچ هنگامه‌ای بوجود نیامد و هیچ اعتراضی به دنبال نداشت؟؟

البته آن زمان ، در شهر شوش که روزی بهشت ایلام بود حتی یک خانه هم نبود ، و جز قبرستان و مقبره و تشکیلات دانیال نبی چیزی دیگربه چشم نمی خورد ، اگرچه ایلات چادرنشین زمستانها از منطقه شوش بعنوان قشلاق استفاده می کرده‌اند:

« ده روز بعد در لنگرگاه بوشهر سیصد و بیست و هفت صندوق به وزن پانصد تن در انبارناو (سانه) جا گرفتند ، باری که برای حمل آن متحمل این اندازه دردسر و مشقت

شده بودیم ، یک اشکال سیاسی که در آخرین ساعات برای ما ایجاد شد نزدیک بود مانع حمل و نقل شود، ولی رفتارعاقلانه شیخ که پیروزمندانه به فیلیه برگشته بود با کمک نیروی افسران و ملوانان فرانسوی راه را هموار کرد و موانع را از جلوی پا برداشت ، ما به قیمت کاری مصرانه که با سرسختی انجام گرفت و هرگز کسی به مشقات و تلخی آن شک نخواهد کرد ، گنجینه باستان شناسی را که نمی توان قیمتی برای آن تعیین کرد بدست آوردیم ». (مادام ژان دیولافوا ، کتاب سفرنامه ، خاطرات کاوشهای باستان شناسی شوش ص ۳۰۹ و ۳۰۸)

آنچه در بالا به نظرتان رسید از فرانسویان صاحب رُنسانس و مدعیان آزادی وآزادیخواهی بود،با این وصف از گفته هایشان انتظار تشکر نسبت به زحماتشان استنباط می شود.

غارتی دیگراز شوش

درتاریخ ۱۹۳۴ میلادی برابر با ۱۳۱۳ خورشیدی ، دانشمندان ، محققین ، وباستان شناسان به اصطلاح آمریکایی در حین غارت و چپاول تخت جمشید در یکی از حفاریها در قسمتی از استحکامات آن ، علاوه بر آثار باستانی از قبیل طلا و نقره و جواهرات و سنگ نوشته های مختلف ، تعدادسی (۳۰) هزار و اندی لوحه که به زبان و خط ایلامی بود جمع آوری کرده و به آمریکا برده و تحویل دانشگاه شیکاگو دادند؛در این مورد هم کسی اعتراض نکرد و شاید دلگیر هم نشد.

سخنی از آشور بانیپال غارتگر دیگر شوش

آشور بانیپال [1] (۶۸۸ـ۶۳۳ ق.م.) که بابل را فتح کرده بود ، عیلام را نیز که تحت تابعیت هالتاش [2] شاه این مملکت بود فتح کرده و او را از سلطنت خلع کرد ، و چون در حدود سال (۶۴۰ یا ۶۳۹) ایلامیها درصدد بدست آوردن استقلال برآمدند ، سپاه آشور بسرعت تمام مملکت را اشغال کرد ، و با بی‌رحمی هرچه تمامتر دست بقتل و غارت فراوان زد. روشنفکران و طبقهٔ برگزیده ملت را تا سامره تبعید کرد ، و سراسر شوش که بدون جنگ تخلیه شده بود ، ویران گردید . به افتخار این فتح بزرگ ، متنی بقرار زیر از آشوربانیپال باقی است:

« من شوش ، شهربزرگ مقدس ، مسکن خدایان ایشان،مأوای اسرارایشان را بنا بخواستهٔ آشور [3] وایشتار فتح کردم، وارد کاخهایش شدم وبا شادی و بشارت در آنجا اقامت گزیدم. درِ گنجهـــایش را گشودم که در آنها طلا و نقره خواسته ومال فراوان بود. آنچه را که شاهان پیشین تا شاه

---

[1] - Ashurbanipal ، در زمان حکومت وی بر آشور ، مملکت چه از لحاظ فرهنگ و تمدن ، و چه از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی به اوج عظمت خود رسیده است .وی گذشته از سراسر بین‌النهرین مصر ، فنیقیه ، فلسطین ، سوریه و ایلام را نیز در تصرف داشته است. (م).

[2] - Haltash huban .

[3] - Ashur ، خدای آشور صفحه گرد بالداری که منظور همان خورشید باشد ، مجسم شده است وی قبل از هر چیز جنگجویی است که شاهان و سپاهیان را در نبردها حمایت و محافظت می کرده. رب‌النوع ایشتار دستیار وی بوده است .

کنونی عیلام در آنها گردآورده بودند ، و تا به حال هیچ دشمنی ، بجز من برآنها دست نیافته بود ، به منزلهٔ غنیمت در تملک گرفتم . طلا و نقره ، خواسته و مال سومر، آکاد و کاردونیاش kardunias (بابل) که شاهان پیشین عیلام مکرر غارت کرده و به عیلام آورده بودند ... زینت آلات ، نشانهای سلطنتی ، سلاحهای جنگی... همهٔ اثاثهٔ قصورشان که (شاه) روی آنها جلوس می کرد ، می خوابید(ظروف) که در آن غذا می خورد...آنها را بمنزله غنیمت بمملکت آشور آوردم. من زیگورات شوش را از آجرهایی که با سنگ لاجورد لعاب شده بود ، من (نوعی) تزئینات بنا را که از مس صیقلی یافته ساخته شده بود شکستم. شوشیناک ، خدای اسرارآمیزکه درمکانهای اسرار آمیزی اقامت دارد ، و احدی ندیده است که او چگونه خدایی می کند ، سومودو Sumudu ، لاگامار Lagamar .... این خدایان و این الههها ، با زینتآلاتشان ، ثروتشان ، اثاثهشان و روحانیانشان (همه را) بعنوان غنیمت بمملکت آشور آوردم ، سیو دو مجسمهٔ سلطنتی را که از طلا و نقره و مس ریخته و با مرمر سفید (تراشیده شده) بود ... به مملکت آشور آوردم . تمام شدوها Shedu (دیوان) و لاماسوها Lamasu ، نگهبانان معابد را بدون استثنا از بین بردم (مجسمههای)

گاوهای نرخشمناکی را که زینت‌بخش درها بودند،از جا کندم ، عیلام را با خاک یکسان کردم ، وخدایان والهه‌هایش را بباد یغما دادم ، سپاهیان من وارد بیشه‌های مقدسش شدند ، که هیچ بیگانه‌ای ازکنارش نگذشته بود اسرار آنرا دیدند و با آتش سوختندش .،.... من قبور پادشاهان قدیمی و جدیدش را که از ایشتارپروردگار من نهراسیده بودند، و به پادشاهان و پدران من صدمه رسانیده بودند ، ویران و متروک ساختم ، (اجساد) آنها را در معرض خورشید قراردادم ، و استخوانهایشان را به مملکت آشور آوردم. من از اتیمو Etimmu هایشان (ارواح خدایان) آرامش و راحتی را با جلوگیری از تقدیم هدایای تدفینی و آشامیدن مشروب به افتخار آنان ، سلب کردم. من درفاصله یک ماه و بیست و پنج روز راه ایالت عیلام را تبدیل به یک ویرانه و صحرای لم یزرع کردم . من دردهنش نمک و سیلهو Silhu پرورندام.، من دختران شاهان ، زنان شاهان ، تمام خانوادهٔ قدیمی و جدید شاهان عیلام ، شهربانان و شهرداران دهاتش ... تمام متخصصین بدون استثنا، ساکنین مرد و زن ... چهارپایان بزرگ و کوچک را که تعدادشان از ملخ بیشتر بود ، به منزلهٔ غنیمت به مملکت آشور فرستادم ... خرهای وحشی، غزالها، تمام حیوانات وحشی (بدون استثنا) از برکت وجود من

(درشهرهای آن) به راحتی زندگی خواهند کرد . ندای انسانی
(صدای) سم چهارپایان بزرگ و کوچک ، فریادهای شادی
بدست من از آنجا رخت بربست ».[4]

ایلام هنوز آنقدر قابلیت و ظرفیت داشت ، که از لابلای خاکسترهای خود باردیگر تجلی کند ، ومجدداً جهانی را روشن کرده ، و تمدن خود را امتداد بخشد ، و بازهم شوش رابهشت روی زمین گرداند ، چنانکه بارها درطول تاریخ حیات خود، افتاده و برخاسته بود و چنین هم شد ، ایلام باز هم سعادت وتعالی یافته و بهتر ازسابق راه ترقی وتمدن عالی و فوق‌العاده خود را استمراربخشید ، اما غافل از اینکه مار خوش خط و خالی را در دامن خود می پرورد ، یعنی قوم و قبیله‌ای (یهود) که در پناه سروری و امنیت ایلام ظاهراً غنوده، ولی درخفا نقشه های خطرناک خود را علیه آنان طرح‌ریزی کرده و تمامی بین‌النهرین را با خاک یکسان کرده و آن مهد تمدن را به ویرانه‌ای تبدیل، و سپس سروران ولینعمت خودشان یعنی ایلامیان را از بیخ و بن برانداخته کاخهای چندین هزار سالهٔ آنان را به ویرانه تبدیل کرده ، و ایلام را برای همیشه ازصفحهٔ روزگار برانداختند.

نمک به حرام ترین اقوام عالم

قومی که نمک به حرام ترین اقوام عالم است ؛ چون به وسیله و در سایه و در حمایت کورش کبیر خودشان را از اسارت نجات ، و اورشلیم را آباد و آزاد کردند و بین النهرین را به ویرانه تبدیل کردند ولی در عوض فرزندان کورش را قتل عام وکشور او را ویران کرده ،

---

[4] - (کتاب تاریخ عیلام ، تألیف پروفسور پیرآمیه ، ترجمه دکتر شیرین بیانی. ص۷۱-۷۰) .

خود عید پوریم (فوریم) گرفتند. (عهد عتیق کتاب استر وضمناً در این رابطه توضیح داده خواهد شد.) ما اکنون درمیان خاکسترها وجسدهای سوخته و در بین این همه آشفتگی و درهم ریختگی که متجاوزین و یغماگران و گذشت زمان بوجودآورده‌اند، در پی یافتن یک تمدن مشعشع هستیم، که برای قدردانی ازاین صاحبان تمدن و اربابان نخستین ایران جزئی از حق را ادا کرده باشیم. اکنون شهرشوش بحمداله آباد و مردم آن خونگرم، مهربان، مؤدب، متمدن و از هر جهت اخلاف شایسته اسلاف خود هستند.

امّا محققین، دانشمندان ومورخین و نویسندگان که قصد تحقیق نسبت به ایلام، خوزستان و شوش را دارند با دو کمبود مواجه می شوند:

کمبود مادی و کمبود معنوی:

الف) کمبود مادی: چون آثار باستانی و ابنیه های زیر خاکی و سنگ‌نوشته‌ها و مجسمه‌ها و هرآنچه می توانست تاریخ، زبان، گذشته، تمدن، تعالی، ترقی، دوست ودشمن ملتی را روشن و تعیین کند، به وسیله خارجیان به یغما رفته وغارت گردیده است وبقیت السیف آن نیز چنان با بی‌مهری و سکوت حکومتها مواجه شده است که گویا انکشاف و روشن شدن وضعیت گذشتگان بضرر آنان تمام می شود و یا چیزی از آنان کم خواهد کرد، لذا دست به سیاه و سفید نمی زنند و این مقوله را با سکوت برگزار میکنند.

ب) کمبود معنوی: مهمترین کمبود و نقصی که اکثر مؤلفین، نویسندگان و صاحبان رسائل دارند عدم تسلط و وقوف کامل آنان به زبانها و فرهنگهایی است که هزاران سال است در همدیگر ممزوج و مُدغم گشته است، یعنی زبان و فرهنگهای عربی، فارسی و ترکی؛ این نقص و غفلت از این موضوع گاه مسأله را بصورت مسخره ومضحک

در می آورد . به عنوان مثال : نویسندگان و صاحب نظران دین زردشت در تراجم احوال وی می نویسند که : نام مادر زردشت «دوغدو» [5] بود که بمعنی دوشنده است »غافل از اینکه اگر کلمه « دوغدو» هزارتا معنی هم داشته باشد ، یکی هم « دوشنده» نیست ، چون این کلمه از مصدر« دوغماك » آمده که بمعنی تولد ، زاینده ، زاییده و طلوع خورشید و برآمدن ماه و بچه آوردن زن و امثال آن است [6]. وعلت این سهو و اشتباه بزرگ عدم اطلاع و لو جزئی از زبان ترکی است ، نویسندگان و صاحب نظران دین و مسلك جناب زردشت هیچ فکر نکرده‌اند که زردشت آذربایجانی و اوستا وگاتها و یشتهای ترکی را چرا از هندیها بیاموزیم؟! مثل این است که العیاذ بالله کسی قرآن را بجای عربستان ، مکه و مدینه بخواهد از ترجمه چینی بیاموزد و تحقیقات کند ، و نداند که قرآن به زبان عربی نازل شده است.

این غفلت بحدی است که حتی متوجه نمی شوند که هرچند محتوای آیات را بشود ترجمه کرد اما اسامی خود قرآن مجید و اسامی انبیاء علیهم السلام و اماکن متبرکه را نمی شود ترجمه نمود. به فرض که گفته‌های زردشت را به زبانهای دیگر ترجمه کردند در مورد کلمات خود زردشت ، اوستا ، گات ، یَشت و اماکن واشخاص چه خواهند کرد؟

---

[5] - ص ۶ کتاب آئین زردشت ، تألیف مهرداد مهرین ضمناً این موضوع قبلاً در کتاب سومر نوشته مؤلف بطورکامل مورد بررسی قرار گرفته است که خوانندگان دانشمند می توانند رجوع فرمایند .

[6] - چنانچه گفته می شود: « آی دوغدو » یعنی ماه در آمد ، « گون دوغدو » یعنی خورشید طلوع کرد، « زائو دوغدو » یعنی زن بچه زائید. (آیدین)

خنده‌دارتر از همه اینکه یک سری الفبای هندی و شرق دور را که در این اواخر قابل کتابت شده است بعنوان الفبای اوستایی معرفی کرده‌اند ، که به نظرمی رسد الفبای بلاصاحب را ، به دین و مسلک و کتابت با صاحب ، مربوط ساخته‌اند ! ! و درمورد ایلام و کلمات ، لغات و اصطلاحات مربوط به آن هم همین موضوع به چشم می خورد مثلاً وقتی می خواهند لفظ خوزستان را معنی کنند چندین صفحه کتاب را به آن اختصاص می دهند ، آخر سرهم نتیجه‌ای بدست نمی آید ، و هیچ توجه ندارند که ، ایلامییان نژاداً و زباناً نه از اقوام سامی و نه از اقوام هند و اروپایی بوده اند بلکه از ملل و اقوام اورال آلتای بوده‌اند و زبانشان نیزالتصاقی و یکی از شاخه‌های زبان اورال‌آلتای می باشد ، و بجای سیاه کردن چندین صفحه از کتاب ، اگر کمی به زبان و فرهنگ ترکی آگاه بودند ، می دانستند که « خوز» در زبان و فرهنگ ترکی به معنی آقا ، سید ، سرور، بزرگوار و خوزئین به معنی مالک و ارباب می باشد، اکنون و امروز هم این کلمه در زبان ترکی، مصطلح و مستعمل بوده و کاربرد روزمره‌ای دارد ، در این صورت خوزستان به معنی سرزمین آقایان و سروران و بزرگواران می باشد. حتی در محاورات ترکی رسم و معمول است که اگر کسی تکبر بی جا نماید و بخواهد خود را مثلاً صاحب مقام و شخصیت نشان دهد و نخوت و فزونی برخود بندد که در اصل صاحب چنین صفتی نیست ، به طعنه و مسخره به او خواهند گفت : « **خوزولانما** » یعنی بتو نمی آید که بخود آقایی و شخصیت بندی و چنین ادعایی داشته باشی.

البته قصد ما در این مقدمه بحث الفاظ نیست ، و آن در جای خود خواهد آمد فقط منظوراین است که عدم اطلاع از یکی از فرهنگ و زبان خاورمیانه یعنی عربی ، فارسی، ترکی که سالیان سال درهم ادغام شده‌اند ، سبب به بیراهه رفتن چه کسانی می شود لذا:

لازم است هر صاحب قلم قبل از دست گرفتن قلم زبان خود را اصلاح و تکمیل کند تا نوشته و مکتوبات وی مضحک و بی‌معنی نگردد.

سهو واشتباه بزرگ

نویسندگان ، مورخین ، باستان شناسان و حتی محققین گمان کرده اند که هخامنشیان در شیراز که امروزه تخت جمشید خوانده می شود در ابتدا و بی هیچ سابقه ای کاخ و مقبره و غیره ساخته اند وحال آنکه چنین نیست ، بلکه این ساخت و سازها یی است که از نخستین سلسلهٔ ایلامیان شروع شده تا به آخرین سلسلهٔ ایلامیان که هخامنشیان باشد رسیده است و تمامی این قلاع و زیگورات وکاخها و مقابر در شوش ، چغازنبیل ، هفت تپه ، شیراز ، پاسارگاد ، کاملاً شبیه یکدیگر می باشد. و اختصاص برخی از اینها به ایلامیان و برخی به دیگران سهو و اشتباه است . لازم به ذکر است که رسوم، عادات ، اعتقادات ، مراسم تدفین واعتقادات مذهبی هخامنشیان با ایلامیان قدیم یکی است و هیچ گونه تفاوتی در بین آنان نیست چنانکه در همین کتاب در جای خود توضیح داده شده است . و هر گونه ایجاد اختلاف از ناحیه تشکیل دهندگان « پوریم » است . که ایرانیان را قتل عام کرده اند و هنوز هم که هنوز است در شوش یک یهودی بنام حضرت دانیال حکومت می فرماید.

سنگ نوشته های جعلی

برای پرده پوشی به قتل عام ننگین تاریخ خواستند با تفرقه بین اقوام مختلف ایلامی سنگ نوشته هایی جعل کنند تا افکار آیندگان از این قتل عام منحرف شود . واز آ ن گذشته

تاریخ وداستانهای جعلی وکاذب از زبان اروپاییان ترتیب دادند تا بلکه این جنایت هولناک فراموش گردد معهذا جدا کردن هخامنشیان از ایلامییان که با عوام فریبی صورت گرفته وآوردن اسکندر برای آتش زدن تخت جمشید در حقیقت یک دستبرد فریب کارانه در تاریخ است که ، سنگ نوشته ها وکتیبه های بیستون همه را نقش برآب می کند .

با انقراض حکومت و سلطنت سلسلهٔ هخامنشیان ، حکومت و سلطنت چندین سالهٔ ایلامییان به کلی منقرض گردید چون هخامنشیان آخرین سلسله از ایلامییان بودند که با توطئه و طرح یهود ، بین النهرین را ویران و اورشلیم را آباد کردند ؛ لذا با نقشهٔ قتل عام ایرانیان در زمان خشایارشا که عید پوریم نام گرفت به منظور خود رسیدند .

آنانی که هخامنشیان را جدا از ایلامییان می دانند معلوم می شود که چندان اطلاع و دانشی از تاریخ و زبان شناسی ندارند و از قرائت کتیبه های داریوش در بیستون وغیره عاجزند .

چون اولاً : تمامی اسامی و الفاظ مربوط به هخامنشیان اعم از اشخاص و اماکن از قبیل هخامنش، کورش ، داریوش ، آرش، شوش ، چیش ، پیش ، اردشیر ، ارشام ، ار ، آر، آریا ، ویشتاسب ، لهراسب ، پارس ، پارسه ، شیراز ، خوز، خوزستان ، اهواز ، کمبوجیه، ماد ، جم ، جام ، جوم ، اخت ، تخت ، تاختا ، شَر شید ، شُد ، تخت جمشید و هر لفظ و کلمه و اسم اشخاص و اماکن از هر قبیل ، تماماً ایلامی می باشد و ما در باب لغات آنها را معنی کرده و نحو و صرف و ریشهٔ همهٔ آنها را در همین کتاب توضیح داده ایم.

ثانیاً: در کتیبهٔ بیستون آنجا که داریوش نسب خود را توضیح می دهد و پدران خود را می شمارد ، هیچ نمی گوید که از کجا آمده وکجایی می باشد چون خود ایلامی بوده ونیازی به آن نبوده است و حتی گفتن اینکه کجایی بوده و از کجا آمده است ، بی مزه و خنک می بوده است چون همه می دانستند که ایلامییان مانند سومریان مردم خود منطقه هستند .

ثالثاً : کتیبه های بیستون با سه زبان نوشته شده است ؛ ایلامی ، آشوری و آرامی . کسانی که اطـلاع ودانـش زبان شناسی ندارند ، آرامی را به عنوان زبان هخامنشی تلقی می کنند وحال آنکـه زبـان آرامـی یکـی از لهجـه هـای دور و محلـی زبـان عربـی اسـت و زبـان مـادری هخامنشیان ، ایلامی بوده است. وآوردن زبانهای دیگر در کتیبه برای این بوده که متکلمین آ ن زبانهـا نیـزدر جـریان ماوقـع و فـتوحات داریـوش باشـند و بـه همین علت است که در کتیـبه هـا نخـست زبـان ایلامـی درج شـده اسـت - چـون زبـان خـود داریـوش بـوده اسـت - و زبانهـای دیگـر از قبـیل آشـور، آرامـی ، و اکـدی وغیـره به عنوان نافله وحاشیه آورده شده است . بنابراین جدا کردن هخامنشیان از ایلامییان ، دلیل و برهان جهل بر تاریخ نادانـی بـر زبـان شناسی وعدم اطلاع از معانی و مفاهیم کتیبه های بیستون می باشد و برای مزید اطلاع به کتب لغت شناسی ایلامییان مراجعه شود .

ذاکری

فصل اول :

در معانی و مفاهیم ، الفاظ و اصطلاحات مربوط به کشور ایلام= ایران

منظور از کشور باستانی ایلام ، تنها ایران امروزی نیست ، بلکه شامل تمامی سرزمین های فعلی ایران و نیز مناطقی را که همسایه های امروزی ایران تصاحب کرده‌اند ، می باشد ، دلیل این مطلب کاملاً واضح است ، چون ایلام به غیراز کشورهای بین‌النهرین یعنی سومر ، اکد ، بابل و آشور همسایهٔ دیگری ، به عنوان کشور مستقل و جدا از ایلام درشرق وشمال نداشته است بنابراین ، ایلام شامل تمامی نجد ایران بوده ، وسلطنت و حکومت آن بر کل این منطقه تسلط داشته است .

املا و رسم‌الخط صحیح این کلمه « ایلام» با ‹الف› است ، نه « عیلام» با ‹ع› ، زیرا این نام که از روی الواح ایلامی خوانده شده ، از گروه زبانهای « اورال آلتای » مأخوذ شده است ، نه از گروه زبانهای سامی و یا هند و اروپائی ، و فارسی نیز نمی باشد ، چون درآن تاریخ یعنی حداقل شش هزارسال قبل از میلاد ، زبانهای فارسی و اُردو وجود نداشته است و زبان اُردو نیزمتشکل از زبانهای عربی ، فارسی و ترکی است. [۱ و ۲] لذا کلمه ایلام نمی توانـد، ازمشتقات این دو زبان باشد.

---

[۱] - عقیده مؤلف (احمد اقتداری) آنست که باید « ایلام » نوشته و خوانده شود ، نه «عیلام» دلائل این انتخاب در آخراین فصل‌آمده است، ص۳ ، کتاب آثار وبناهای تاریخی خوزستان تألیف استاد احمد اقتداری.

[۲] - سازمان علمی و فرهنگی یونسکو وابسته به سازمان ملل متحد ، طی آماری زبان فارسی را لهجه سی‌وسومی از زبان عربی اعلام کرده است» ، هفته نامه‌های امید زنجان و ساوالان روز چهارشنبه ۱۳۷۹/۱/۱

ولی هنگامیکه مردم سامی زبان بخصوص عبرانیان در کتاب ها و نوشته هایشان اعم از تورات و کتابهای عهد عتیق و غیره به مناسبتی نامی از این کشور برده‌اند، آنرا بصورت« عیلام» و بدون توجه به معنی و مفهوم آن مطابق دستور زبان خودشان بکار برده‌اند. البته منظوراز زبان فارسی، زبانی است که از نظر صرف ونحو، تغییرات کلی وجزئی، در اوزان اسماء، افعال، صفات، ضمایروغیره، امروزه زبان و ادب فارسی شناخته شده است، برخلاف زبان هخامنشیان که به هیچ‌وجه‌ارتباطی با زبان فارسی ندارد، وآن یک زبان ملی وبین المللی ایلامی بوده است.

خوشبختانه در سنگ نوشته بیستون، داریوش یکی ازبنیان‌گذاران سلسله هخامنشیان که کارهای نیک و بد خود را به سه زبان ایلامی، آشوری وآرامی بوسیله هنرمندان ایلامی ثبت کرده است، و ازمجموع کلماتی که داریوش به سه زبان بکاربرده واین سنگ نوشته بیستون که تقریباً (۳۱۰۲) کلمه است .از بین آن همه کلمات حتی یک فعل و یا یک صفت نمی توان پیدا کرد که به زبان فارسی مربوط باشد، و یا با آن مشابهتی داشته باشد.

معنی و مفهوم کلمه « ایلامILAM »

کلمه ایلام از دو قسم تشکیل شده است، قسم اول « **ایل** »، قسم دوم « **ام** »

ایل عبارت است از:

الف: کشور، منزلگاه، اُولکَه و یورت.[۳]

---

[۳]- ایل: yurt: - üLke-il- TEMEL -TüRKçe - süzLü k (kemal-Demiray)

ب: ولایت ، قلمرو ، آستانه ، پیرامون ، مربی ، صلح وسازش. [۴]

ج : دوست ، موافق ، یار، همراه ، رام ، مطیع . [۵]

د: کشور، مملکت، ولایت ، جماعت ، خلق ، طایفه و قبیله. [۶]

---

[۴] - ایل: ولایت ، قلمرو ، گویند : « بگ ایلی » یعنی ولایت امیر .

ایل: نامی که بر گروه اسبان وخیل اطلاق می شود . چه ترکان جناح وبالشان اسب است واز آن سایس ومربی اسب را ، « ایل بَشی » گویند ، یعنی سرو رئیس ولایت ومعنی سایس وخیل ومربی اسب از آن اراده کنند .

ایل : سازش و صلح میان دو شاه و مَلِک گویند: « ایکی بَگ بیرلا ایل بُلدی» ، یعنی دو امیر با یکدیگر سازش و صلح کردند.

ایل : رئیس ولایت ، و از آن سایس خیل و مربی اسب را اراده کنند.

« دیوان لغات الترک ، محمودابن حسین‌ابن محمد کاشغری ، ترجمه وترتیب دکتر سید محمد دبیر سیاقی».

[۵] - ایل ، (ترکی، ا) به زبان ترکی به معنی دوست وموافق ، (برهان) ، (آنندراج) دوست ، یار، همراه ، (فرهنگ فارسی معین) . رام که نقیض وحشی است . (برهان)، رام، مطیع ، (فرهنگ فارسی معین) ، (آنندراج) : ازتو به چریک مدد خواستم در جواب گفتی که ایلم و لشکر نفرستادی (رشیدی) ایل:(سریانی ، ا) به لغت سریانی یکی از نامهای خدای‌تعالی است جل و جلاله. (برهان). مأخوذ از عبرانی نام باری‌تعالی (ناظم‌الاطبا) ایل محض دلالت بر قوه و اقتدار، به اسماء و کلمات عبری ملحق می شود، و استعمال آن مخصوص لفظ الله نیست بلکه در مورد خدایان بت‌پرست نیز استعمال می شود . (قاموس کتاب مقدس). « لغت‌نامه علامه دهخدا».

به نظرمؤلف : نام بت معروف دوران جاهلیت اعراب ، که در کعبه مکرمه جای داده شده بود یعنی« هُبَل» از این قبیل استعمال نشأت گرفته است ، چون وقتی کلمه« هُبَل» تجزیه شود معلوم می گردد ، که در اصل(هُب‌ایل) بوده که در اثر کثرت استعمال بصورت « هبل»آمده است.

[۶] - ایل: جماعت ، خلق .

ایل : اولکه ، مملکت ، ولایت .

ایل : طایفه ، قبیله . « آذربایجان دیلی‌نین ایضا حلی لغتی - کوچورن بهزاد بهزادی».

اما قسم دوم کلمه ایلام یعنی «ام» در زبانهای بومی ایران اعم از ترکی ، کردی ، لُری ، بلوچی و غیره ، علامت متکلم وحده و تخصیص امر به گوینده است؛ مثلاً «آت آم= آتام = پدرم» ، « آن‌آم= آنام= مادرم». این گونه‌اختصاص موضوع به گوینده درتمامی موارد زبانهای بومی ایران هست ، فی‌المثل وقتی می گوید:

« لیباسیم= لباسم » یعنی لباس من ، علی هذا وقتی می گوید: « ایلام » یعنی کشورمن ، وطن ومملکت من ، بنابراین بدون هیچگونه توجیهات ناروا و ناپسند وغیر معقول معنی و مفهوم کلمه ایلام همان کشور، اُولکه ، یُورت و وطن است پس ایلام:« کشورمن » و « سرزمین من» است.

درتأیید موارد و مطالب گفته‌شدهٔ بالا، کاملاً بجاست که به گِل نوشته‌های بابلی و اکّدی استناد شود ، چون بابلیان و اکّدیان ، کشور ایلام را« اِلامتو= Elamtu» و«اِلام= Elam» یعنی« کشورکوهستان» ، یا« کشورطلوع خورشید» نوشته وخوانده‌اند ، و این کلمات همان کلمه ایلام است ، که در اثر ورود به یک زبان بیگانه مطابق ادبیات آن ، گفته ، نوشته و تلفظ شده است ، چون بابلیان و اکدیان با ایلامیان هم عصر و هم دوره بوده و فاصله‌زمانی نداشته‌اند ، و از نظر فیزیکی و جغرافیایی نیز به هم نزدیک و همسایه بوده‌اند ، لذا مکتوبات آنان از نظر استنادی یقین‌آور است .[۷] که درنتیجه ملاحظه می شود ، آنان نیزمعنی و مفهوم ایلام را « کشور» نوشته‌اند.

اما در رابطه با کلمات و اصطلاحاتی که در برخی از کُتب نویسندگان مشاهده می شود ، از

---

[۷]- تاریخ ایلام « تألیف استاد پیر آمیه ، ترجمه دکتر شیرین بیانی ، ص۲ »

قبیل: « حَتَمتی= Hatamti» ، [1] « هالتامی= Haltami » [2] و« هَل تم اِتی= Haltameti» [3] و امثال آن . این قبیل کلمات همان تلفظ بابلی و اکدی ایلام است ، که به دوعلت پس از ورود به زبان وادبیات بیگانگان تحریف گردیده و به صُور مختلف مصطلح شده است ، نخست اینکه : زبان بابلی و اکدی یک زبان سامی و پیوندی است ، برخلاف زبان ایلامی ، که یک زبان غیرسامی وغیرهند واروپایی والتصاقی است ، لذا هر کلمه و جمله در زبانهای سامی بطور کلی تغییر شکل داده و حالت اولیه خود را از دست می دهد ، چنانکه در زبان عربی و عبری این موضوع به طورواضح مشاهده می‌شود.

علت دوم : کسانی که گِل نوشته های بابلی ، اکدی و آشوری را می خوانند احتمالاً ندانسته‌اند که ، کلمات دخیل درهرزبان باید ریشه‌یابی گردد ، لذا ، هم در خواندن و هم در معنی کردن و هم در ریشه‌یابی دچار سهو و اشتباه شده‌اند.

بقول معروف: « عِباراتُنا شتّی و حُسْنُکَ واحِدٌ و کُلٌّ اِلی هذا الجَمال یُشیرو »

[1] - « حَتَمتی= Hatamti» ، « تاریخ ایران از آغاز تا صفوی، مؤلف ، دفتربرنامه‌ریزی ، و تألیف کتابهای درسی.ص۲۱».

[2] - « هالتامی= Haltami »« کتاب تاریخ ایلام تألیف پیرآمیه ، ترجمه شیرین بیانی، ص۱۷».

[3] - « هل تم اِتی= Haltameti »« کتاب آثارو بناهای تاریخی خوزستان ، تألیف استاد احمد اقتداری ، ص۱۱۵۰

درمعنی و مفهوم اصطلاحات و کلمات « اُوَژ، اُوَج ، هُووَج ، خُووَج ، هُوَ ژ، خُووَژ» ومشکل خواندن و تلفظ صحیح و درست لغات و اصطلاحات در زبانهای بیگانه

در سنگ‌نوشته‌های بیستون ، که به امرداریوش اول به سه زبان ، ایلامی ، آشوری وآرامی ترتیب یافته است، این حروف به خط و الفبای سومری بیست و سه بارتکرار شده است ،



با وجود سعی و تلاش محققین ایرانی و خارجی در خواندن و فهم این خطوط ومعانی آنها، هنوزتلفظ صحیح و بی‌چون و چرای این کلمه بعد از قرنها ، بطور واضح روشن نشده است. می دانیم که یکی از شرایط فهم درست کلمات دخیل دریک زبان بیگانه از نظرمعنی و فونوتیک ، تسلط شخص به زبانی است که کلمهٔ مورد نظر در آن بکار رفته و استعمال شده است و همچنین لازم است شخص محقق تسلط تام و تمام به زبانی داشته باشد که کلمه واصطلاح دخیل ازآن زبان نشأت گرفته است بنابراین تسلط شخص محقق به دو زبان واجب وضروری است.

مثلاً: در کتاب اوستا جمله‌ای هست « آئیرینم وِجَه =AeirinamVeja» چون اوستا نخست به زبان ترکی ولهجهٔ آذری نوشته شده بود ، یعنی با یکی از رشته زبانهای اورال‌آلتای ؛ که در اثر اجرای برنامهٔ « پوریم » و(کشته شدن خشایارشا آخرین ومقتدرترین سلطان از آخرین سلسله از سلاطین ایلامیان) ، اوستای نوشته شده از میان رفت ، و پس

ازروی کارآمدن سلسله‌اشکانیان از اطراف و اکناف و سینه‌های حُفاظ جمع‌آوری گردید، که نام آن را « زَنیت =Zanit » گذاردند .

« زَنیت » در زبانِ ترکی به‌معنای رسم ، عادت وقانون می باشد، و امروزه بصورت« زَند» تلفظ و خوانده می شود ، و پس ازانقراض اشکانیان« زَند» را به زبان هندی ترجمه کردند ، ونام آن را « پی‌زَنیت» گذاردند ، که امروزه« پازَند» خوانده می شود.

ترجمه‌کنندگانِ وقتی به‌جمله فوق‌الذکریعنی: « اَئیرینم وِجَه» رسیدند ، چون از اصل زبان اوستا وریشه کلمات آن آگاهی نداشتند ، لذا ناچاراًجمله را به « سرزمین ایران » معنی کردند ، ومتوجه نشدند که در آن زمان اصطلاح ایران وامثال آن بوجود نیامده بود و حال آنکه نویسندگان آن زمان اگر زبانشناس بودند باید می دانستند که جمله معنای دیگری دارد وآن عبارت است ازاینکه:« می گردم ، می چرخم و تلاش می کنم که مفید باشم ».

چون کلمهٔ « وِج - وِجَه» بمعنی فایده ومفید می باشد و« اَئیرینم » نیز از مصدر فعل « ائیرمَک » آمده ، ومتکلم وحده است ، وبه معنای« گردش ، چرخش ، تلاش و تقلا» می باشد. [۴]

---

[۴]- در مورد کلمه « وِجَه » شعری بزبان ترکی هست که خیلی مناسب دیدم در اینجا بیاورم:

« بو قاعده دیر آی یئرینَه گون ، گئنجه گلمز

گر جذبهٔ عشق اولسا ، گئتیرَم نئنجه گلمز

عشق اهلی گرَه‌ک زَهره‌ده مجنون اُولا ، یوخسا

عشق اُولماسا ، جانا ، نئجه گلسَه « وِجَه» گلمز» (صفحه بعد)

حال ، سخن این است که‌زردشتیان ، بجای اینکه اوستا را ازبومیان ایران و از اقوام و ملل همخون زردشت ، یعنی« آذربیان» یاد گیرند ا ز هندیان می آموزند ، این مسئله و مشکل در سنگ‌نوشته‌های بیستون و سایر سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان نیزبه چشم می خورد ، چون این محققان سنگ نوشته ها را بوسیله زبان آشوری خوانده‌اند ومعلوم می گردد که در تلفظ وخواندن و ریشه‌یابی دچار چه مشکلی شده‌اند ؛ و یک کلمه را به چند صورت نوشته‌اند وعلت اصلی و اساسی آن ورود یک کلمهٔ بومی به یک زبان بیگانه و عدم اطلاع محققین ازریشه آن است. اما درمورد کلمات « اُوژ» وهم ردیفهای آن ، باید گفت از نظر فونوتیک و وزن و تفهیم معنا ، چندان تفاوتی باهم ندارند ، و تفاوت جزئی فعلی نیز، در اثر دخالت لهجه‌ها و اشتراک زبانهای مختلف ، دربرخی از کلمات است. از نظر معنا و مفهوم، « اُوژ» قوچ و میش نری را گویند ، که سه سالش تمام شده باشد ، تلفظ ومعنا ومفهوم کلمه واضح است ، و فرمهای دیگر آن چنانچه گفته شد دراثراختلاف لهجه ها یاعدم اطلاع ازریشهٔ کلمه ویا از روی سهو و اشتباه می باشد ومنظور داریوش از این کلمه ، کشور ایلام نیست بلکه یکی از ولایات ایلام است . [5]

(صفحه قبل) یعنی قاعده و قانون و رسم براین است که خورشید ، به جای ماه ، شب نمی آید.

اما در صورت وجود کشش عشق ، می آورم چطور نمی آید.

عشاق باید د رجهان ، چون مجنون باشند وگرنه

« یعنی در صورت نبود عشق» اگر هم بیاید مفید فایده نخواهد بو د .

شاهدمثال اینکه «وجَه» در این شعرنیز به معنی « فایده » آمده است. « کتاب سومرلر، تألیف مؤلف ، ص۶۱ »

[5] - « کتاب یادگارهای خوزستان باستان ، تألیف استاد ایرج سیستانی ، ص۳۵ »

معنی ومفهوم کلمات شوش وخوزستان

بعضی ازنویسندگان و محققین که کلمه شوش و خوزستان را معنی کرده‌اند ، آنچنان به بیراهه وسنگلاخ افتاده‌اند ، که گویا می خواهند شهر شوش را از نو بنیاد نهند ، وعلت آن نیز روشن است .اول اینکه به زبانهای بومی ایران آشنائی نداشته لذا از ریشه‌یابی لغات عاجزند.دوم اینکه در برخی از نویسندگان تعصب ، حقایق را تحت‌الشعاع قرارداده است بنابراین با اختصاص صفحاتی چند از کتاب خود بدین موضوع، نتیجه معقولی هم حاصل نکرده‌اند.

اما شوش:

با بررسی لغتنامه‌ها و کتب معتبر تاریخی و نوشته‌های مختلف بنظرمی رسد برای شوش حدوداً ۲۵ مورد معنی و مفهوم متفاوت نوشته‌اند ولی هیچیک از آنها نمی تواند از لحاظ جامع و مانع بودن ، معنی و مفهوم واقعی کلمه مورد بحث را برساند ، چون کلمه شوش یک اصطلاحی است که محل استعمال معین و مخصوص دارد اگر چه خود یک کلمه بیش نیست اما معنی و مفهوم آن یک جمله است مانند کلمه و لغت « زیبا » ما نمی توانیم « زیبا » را با یک کلمه معنی کنیم ، بلکه باید برای معنی کردن و رسانیدن مفاد آن یک جمله یا چند جمله بسازیم و این فرمول در خیلی از لغات جاری و ساری است؛ چنانکه درکلمه شوش هم به همین صورت می باشد و در اصل خود یک کلمه ایلامی و قدیمی است ، و امروزه نیز در برخی از قسمتهای پهناور کشور ایران هنوز هم کاربرد وموارد استعمال دارد.

مورد و محل استعمال آن در جائی است که موضوع باید بسیار باارزش، فوق‌العاده خالص و در مَرآء ، منظر و دید بوده باشد ، فی‌المثل:
اگر مجسمه‌ای از طلا باشد در گفتگو از آن می گویند :« شوش قیزیلدی» یعنی این مجسمه هم زیبا ، هم صاف ، هم طلای خالص ، و هم فوق‌العاده است و در صورتیکه مجسمه از غیر طلا و از چیز دیگری باشد مانند سنگ نقره ، سفال ، آهن وغیره ، چنین جمله‌ای درآن بکار برده نمی شود و درسایر موارد وقتی این جمله گفته می شود که موضوع ومقولهٔ آن دارای صفات مذکوردر بالا باشد و به طلای خالص تشبیه گردد.
با این مقدمه معلوم می شود که چرا به این شهرشوش گفته شده‌است ؛ چون« با ارزش غیرقابل خدشه گران قیمت و درمنطقه هموار و صاف بوده و ازهر جهت شبیه طلا بوده است » ، لذا نام شوش به این شهر داده شده است؛ پس معنی و مفهوم شوش عبارت می شود از :« زیبا ، صاف ، ارزشمند ، خوب ، و تقریباً غیرقابل دسترسی» وقتی تمام این صفات در موضوع و موردی جمع گردد ، به آن شوش خواهند گفت ، چنانکه تمامی این موارد وقتی افزون وزیاده واضافه برآن در پایتخت کشور ایلام جمع بوده‌است ، لذا نامی شایسته برای آن انتخاب کرده اند.

خوزستان

قبل از بیان معنی و مفهوم کلمهٔ « خوزستان » یادآوری و تذکر این نکته لازم بنظرمی رسد که اکثر قریب به اتفاق محققین ، فرهنگ شناسان و زبان‌دانان را عقیده براین است که زبان ایلامی ، التصاقی [1] بوده و نه پیوندی . یعنی از شاخه و رشته زبانهای اورال‌آلتای می باشد

۱- Agglutinant

و نه از زبانهای سامی و هندواروپایی ، اما هنگامی که قصد تجزیه و تحلیل اسامی ، افعال وضمایرمرتبط با ایلام خصوصاً کلمه خوزستان را دارند از کانال زبانهای پیوندی وارد قضیه می شوند که البته این خود نقض غرض است ، بعنوان نمونه در توضیح مطلب متذکر می شود که یکبار برای شرکت دریک مجلس وهمایش علمی و فرهنگی به شهرستان گنبدکاووس در ترکمن صحرا سفر کرده بودیم پیشامدی جالب اتفاق افتاد:

(چند نفر باهم مشغول گفتگو وصحبت بودیم که شخصی از دور بطرف ما می آمد یک فردی از جمع ما گفت: « خُوزِئین گلیر، یعنی ، خُوزِئین می آید» سؤال شد ، نامش خوزئین است ؟ گفت : خیر نامش ابراهیم است ، پرسیده شد پس خوزئین یعنی چه ؟ گفت « خوزئین » یعنی« ارباب ، مالک ، صاحب اختیار، کارفرما» در این گفتگو بودیم که خوزئین آمد و رسید و به آن جمع پیوست پس از احوال‌پرسی بعنوان گله رو کرد به یکی از دوستانش گفت: « خوزولانیسان» یعنی ادعای آقایی وسروری داری اما بهت نمی آید .)

این مکالمه و برخورد در بین همه ترک زبانان اعم از ایران و غیرآن از مسائل و موضوعات مسلم و همه‌گیر است ، با توجه به این مقدمه اکنون به معنا و مفهوم خود نام خوزستان می‌پردازیم.

اصطلاح خوزستان از دو کلمه تشکیل شده است؛ الف: « خُوز= KHUZ=XöZ » ، یعنی« آقا ، سید ، کریم ، صاحب و بزرگوار.»

ب: اِستان = STAN = STIAN » ، یعنی« خواسته شده ، مطلوب ، مراد» ؛که مجموعاً می شود« خوزستان » یعنی جایی که آقا ، سید ، شخص کریم ، شخص مالک و شخص بزرگوار ، خواهنده و طالب است ، و یا محل و جایی که مطلوب آقا است ، هردو قسمت کلمه ترکی است ، چنانکه پسوند همه لغات و اصطلاحات از این قبیل مانند:

« بلوچستان ، کردستان ، لرستان و ترکیستان» از این مقوله است ، یعنی:« مطلوب بلوچ ، مطلوب کرد ، مطلوب لُرو مطلوب ترک».

حال سؤال این است که: موضوع و مقولهٔ به این سادگی که در جای جای ایران مانند لغت آب و نان برای همه روشن و در دسترس است ، و در همهٔ مناطق ترک‌نشین ایران مثل آذربایجان ، ترکمن‌صحرا ، زنجان ، همدان ، اسدآباد ، مشهد و استان فارس و غیرآن گفتگوی روزانه است چرا نویسندگان در تعقیب معنی و مفهوم کلمه این همه تلاش بیهوده از خود نشان می دهند ، حداقل می توانستند از خود مردم خوزستان معنی و مفهوم کلمه را سؤال کنند چنانکه من در سفرم به شوش از یک مأمور نگهبان تپهٔ باستانی پرسیدم: « خوز» یعنی چه ؟ بلافاصله جواب داد:« خوز یعنی آقا ، سید و ارباب».

فصل دوم
زبان و نژاد ایلامییان
چگونگی ونحوهٔ به‌وجودآمدن زبان

در سورهٔ مبارکهٔ الرّوم آیهٔ ۲۲ قرآن مجید می فرماید :

« وَمِن آیاتِه خَلْقُ السّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلافُ اَلسِنَتِکُمْ و اَلْوانِکُم انَّ فی ذالک لَآیاتٍ لِلْعالِمین .» ازآیتهای خداوند تبارک وتعالی آفریدن‌آسمانها وزمین‌است، و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما ازآیات اواست و بدرستیکه در آن نشانه‌هائی برای دانایان است». چنانکه ملاحظه می شود گوناگونی زبانها و نژادها با خلقت زمین و آفرینش آسمانها همسان و برابر ذکر شده است و تمامی آنها آیات الهی و نشان معرفت خداوند است وبرای عرفا ودانشمندان دلایل و براهین محکم و متقن خداشناسی هستند بنابراین اگر کسی یکی از آیات خداوند متعال را انکار تکذیب تحقیرویا به آن توهین و بی‌اعتنایی کند مسلماًازصراط مستقیم منحرف ، ودر نتیجه خدای را منکرشده است ، با توجه به فلسفه غیرقابل انکار آیهٔ شریفه اکنون باید به این مسأله و مقوله بپردازیم که :

زبان چگونه بوجودآمده است؟

در این باب افکار گوناگون ومتفاوت از دانشمندان ، علماء و محققین و مفسرین اعم از مذهبی و غیرمذهبی، داخلی و خارجی هست که از بین عقاید و نظریه‌های ارائه شده ، دوعقیده ، مهم و قابل تأمل است ؛ یکی عقیدهٔ علماء و دانشمندانی که به کتب آسمانی

بویـژه قرآن‌مجید استدلال کرده وبه آیاتی از آن استناد می جویند ، دیگر نظریه محققین و نویسندگانی که به تکامل طبیعی زبان و استکمال [۱] آن معتقدند ؛

الـف: صـاحب نظران نخست که به آیات قرآن استدلال می کنند : عقیده بر آن دارندکـه خداوند متعال (جلّ جلاله) وقتی حضرت آدم « عَلی‌نبیّنا وآله وعلیه‌السلام » را آفـرید ، زبـان را هم به او آموخت وآیاتی در این زمینه در کتاب آسمانی وجود دارد ، مانـندآیهٔ شـریفهٔ ۳۱ ، سـورهٔمبارکهٔ بقره ، که می فرماید: « وَعَلَّمَ أدمَ الأسماءَ کُلَّها » یعنی ، خداونـد مـتعال تمامـی نامهـا و اسـامی را بـه حـضرت آدم آموخت . و همچنین در سورهٔ مـبارکهٔ الـرَّحمن ، ازآیـهٔ اول تـا آیـهٔ چهارم « الرَحْمن (۱) عَلَّمَ الْقُرانَ (۲) خَلَقَ‌آلإنسانَ (۳) عَلَّمَهُ‌البیانَ (۴) » یعنـی خداونـد انـسان را آفـریـدو قـرآن و بـیان را آموخت در این آیه مـنظور از بـیان (زبـان) مـی باشد. وآیهٔ شریفهٔ ۲۲سورهٔ مبارکهٔ الرُّوم که در اول این مبحث بـیان شـده اسـت ، و آن دلـیل دیگـری اسـت بـر اثبات مدعای صاحبان این نظریه ، بدین توضـیح کـه در آیهٔ شریفه ، گوناگونی زبانها ونژادها را برابرهـم قرارداده است هم چنانکه دربوجـودآمدن واخـتلاف نـژادها ، انـسان مخـتار ومؤثـرنبوده ، دربوجـودآمدن زبانهـا نیز امربدین گونه‌است ، یعنی بوجودآمدن زبانها هم مانند نژادها ، درصلاحیت و اختیار انسانها نبوده وبوسیله وحی و الهام ایجاد شده است.

ب : تکاملـیان : یعنـی کسانیکه دربوجودآمدن زبان به تکامل معتـقدند؛ نظریه آنان این اسـت کـه در بوجـود آمـدن زبانهـا وحی والهامی خاص و معین وجودنداشته ، بلکه همه زبانهـا به تدریج ومطابق احساس و نیاز بشر در بین اقوام مختلف ، به صورتهای متفاوت و

۱- Gradual-Perfection

اشکال گوناگون بوجود آمده است و به موازات فزونی و ازدیاد نیاز و پیشرفت مدنیت انسانها رو به تکامل نهاده است و منشأ همهٔ زبانها دربین اقوام گوناگون ، عوامل طبیعی اعم از عوامل زمینی وآسمانی بوده است یعنی رعدوبرق آب و آتش و حتی حیوانات وانسانها با یکدیگربوجود آمده است ، و دلیل این امرعبارتاست ازاینکه: هیچ زبانیدرهیچ جای دنیا ازهمه لحاظ کامل نیست اگر زبان مبتنی بر وحی و الهام بود در این صورت بایدکامل می بود ، درحالیکه چنین نیست . به عبارتی اگر بخواهیم نظروعقیده و دلایل تکاملیان را بصورت چند جملهٔ مدرسهای بیان کنیم ، باید بگوییم :

الفاظ ، لغات ، اصطلاحات و هرنوع کلمه ، درهر زبانی از زبانها ، وضع تخصیصیندارد بلکه تماماً وضع تخصص یافتهاست ، یعنی یک حقیقت وضعیه نیست بلکه یک حقیقتعرفیه است و آیات قرآنیاستنادی علمای مکتب اول مُنافی این مطلب نیست ، چون آیات شریفه اگر چه قطعیالصدور است اما طبق نظر علمای اعلام ، ظنیالدلاله می باشند لذا استناد قطعی به آیات شریفه در امورات شرعیه ، مُطاع و مُتبع است ولی در مسائل عرفیه چنین استنادی نیاز به دلیل ازخود قرآن مجید دارد. درتوضیح باید گفت:

زبان نقش اساسیدرتکامل فرهنگ داشته و یکی از مهمترین مظاهرتمدن بشری است و تمامی این موهبتهای الهی در اثرنیاز انسانها، بتدریج و مطابق با فزونی نیازمندی آنها بوجودآمدهاست و دلیل این امرتنوع زبانها و گوناگونیآنها درپیشرفت وترقی ویا عدم آن وهمچنین در قدمت و تازگی آنها می باشد ، چنانکه ملاحظه می شود اگر کودک نیازنداشت ، هیچ وقت زبان باز نکرده و حرف نمی زد و این مکتب وعقیده ، مخالف با آیات شریفهٔ قرآن کریم که در مراحل قبل آورده شده است ، نمی باشد ، زیرا که در اصل خلقت واینکه « لامُؤثرفیالوُجودالاَّ الله» بحثی نیست ، اما نحوه ایجاد و تدبیر، امری جداگانه است بنابراین زبان بر کسی وحی و الهام نشده است ، بلکه همانند نحوهٔ تهیهٔ غذا

ومسکن و دیگر امور مربوط به زندگی و معاش انسانها ، در اثر تجربه وبرداشت وبرخورد با امورطبیعی بوجود آمده است و این یک امراتفاقی است.

فلسفه تنوع و گوناگونی زبان و خط

انسانها وهمه حیوانات ذی شعور، دارای زبان و خط مربوط به خود می‌باشند ، اما خواندن و فهمیدن زبان و خط یکدیگر اعم از انسان و حیوان نیاز به استعداد ، تعلم و آموزش دارد ، مثلاً فهمیدن زبان میمونها ، خواندن خط مورچگان و زنبوران ؛ و درک مفاهیم ومعانی خطوط وزبانهای اقوام باستانی بدون امعان نظر و تأمل وبی‌تعلیم و تعلم امکان پذیر نیست. مشکلاتی که در فهم زبان پرندگان وخطوط زنبوران برای عموم بشر هست، همان اندازه صعوبت واشکال خواه کم خواه زیاد درخواندن و فهیمدن زبان و خط اقوام بشر نسبت به یکدیگر هم وجود دارد.برخی از انسانها زبان و خط یک یا دو یا بیشتر ازاقوام انسانها را می خوانند و می دانند و چنانچه استعداد و نبوغ آدمیان به حدی رسد که بتوانند زبان و خط همهٔ اقوام و همهٔ حیوانات ذی شعور را بخوانند و بدانند ، آن زمان، زمانهٔ کمال انسان و انسانیت محسوب خواهد شد.

چنانکه می دانیم در قرآن مجید حضرت سلیمان (علی‌نبیّنا وآله وعلیه‌السلام) از آموخته شدن خود ، زبان پرندگان را خبر می دهد و می گوید:« یا اَیُّها الّناسُ عُلِمْنا مَنْطِقَ‌الطیرِ» ، « ای مردمان آموختند ما را نطق پرنده» [۲] البته نمی فرماید که بر من وحی و الهام شده است ، بلکه می گوید: « که من آموزش داده شده‌ام و تعلیم یافته‌ام » که احتمال دارد ، معظم له از طریق نبوغ و استعداد فطری خود توانسته این موهبت الهی را بدست آورد ،

---

[۲] - سوره النمل آیهٔ ۱۶

بنابراین پرواضح است که وی ، از یک امر ممکن خبر می دهد نه از یک امر فوق‌العاده غیرطبیعی و ناممکن .

سختی و صعوبت این مسأله از اختلاف هویت و تشتت ماهیت نشأت گرفته است ، بعبارت دیگر وجود حریم خاص و معین برای هر ملت و هر قوم و هر شخص وبطورکلی هر ذی حیات ، لزوماً سبب وموجب استتار وی در حصار شخصیت خویش می گردد و این امرعلت اصطکاک و برخورد ماهوی آنان نیزمی گردد ، و لذا در طول تاریخ طولانی جهان هنوز هیچ‌گونه وحدتی مشاهده نمی شود ، چون حب ذات وحب نفس بر همه چیز غالب است ، لذا هیچ یک از گروهها و اشخاص دست از منیت و هویت خویش برنمی دارد ، و چون زبان هرقوم ، ملت و شخص و ملزومات آن از قبیل لهجه وغیره از جمله عناصر تشکیل دهندهٔ هویت و ماهیت وجود و حیات آن است ، لذا از دست دادن آن به منزلهٔ از دست دادن خویش است .

بنابراین چنانچه ملاحظه می شود گاه اتفاق افتاده برای ازمیان برداشتن و از بین بردن کوچکترین خصوصیات قومی ، یا ملتی و یا شخصی از قبیل زبان ، اعتقاد و خصوصیات اخلاقی، سالهای سال انواع و اقسام نقشه‌ها و طرحها بکار برده شده ، اما کمترین موفقیتی حاصل نشده است ، در نتیجه چون استهلاک تقریبا با فنا یکی است ، لذا هیچ کس حاضر نیست یکی از عناصر متشکله منیت و هویت خود را از دست بدهد حتی بزرگان فرموده‌اند : « **الطُرُق اِلی الله بِعَدد اَنفُسِ الخَلایِق** »یعنی راههای خداشناسی به عدد وتعداد نفوس مخلوقات است.

هرکس به زبانی سخن از وصف تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

انواع زبان :

قبل از ورود به مبحث اصلی، که زبان ایلامییان می باشد بنظر رسید که توجه و دقت در اسامی واصطلاحات ذیل که مطابق فرهنگ و ادبیات کشورها و اقوام مختلف آنها آورده شده است، می تواند در رابطه با زبان و مقایسه آنها با یکدیگرجهت تعیین و تشخیص ریشه واصالت هریک از آنها وبیان اینکه کدامیک از آنها اصل و کدام دیگر لهجه وفرع آن می باشد پایه و اساسی برای اعمال نظر و اقناع فکری محققین باشد اگرچه تعصب ، منیت واعتلا طلبی ، برای برخی از کشورها، اقوام و اشخاص سبب شده است که از قبول واقعیت امتناع کنند ، فی‌المثل: در لغت عرب کلمه « لِسان =LESăN » ودر لغت عبری لفظ« لاشان= LăšăN » به معنی و مفهوم زبان است ، اکنون سؤال این است که کدامیک اصل و کدام فرع و لهجه است؟البته با توجه به ناسیونالیستی افراطی عبریون و حدّت و شدت آنان در تعصب نژادی، بی تردید تسلیم واقعیت نخواهند

شد ، اما چون مُحقق می داند که تأثیراقوام مختلف در اماکن گوناگون نسبت به آنان (عبریون) ، و تأثرشان از ملل و فرهنگهای دیگر علی رغم کمال احتیاطشان در حفظ کیان خود ، بیش از اعراب بوده است ، لذا حقیقت امر برمحقق روشن است‌که در زبانهای سامی عربی را باید ملاک اعتبار قرارداد . در این باب نمونه و مثالهای دیگرنیزمی آوریم:

در لغت هند باستان کلمه: « جیهوا= Jihvă» ودر لغت هند فعلی و امروزه کلمه «بِهاشا= Behăšă» به معنی و مفهوم زبان بوده و هست اکنون اصطلاحات و لغاتی که در معنی و مفهوم زبان در اروپا ، که ذیلاً آورده می شود، با کلمات و اصطلاحات مندرج در سطور بالا اعم از هندی و عبری مقایسه و بررسی شود، که آیا کلمات بکاربرده شده در اروپا دراین باب وموضوع شبیه هندی هستند یا عبری ؟ لازم است مدعیان وحدت هند واروپا بدین موضوع پاسخ دهند؟؟!!

کلمه واصطلاح « لنگوئیچ= Language » به معنی و مفهوم ادبی و علمی زبان ، و لغت و عبارت« تانگو=Tongue» به معنی ومفهوم زبان که یکی از اعضاء و اندامهای بدن است در زبان انگلیسی ، ودرفرهنگ فرانسه به ترتیب« ایدیوم = Idiome» و«لانگو= Langue» می باشد ، همچنین درزبان آلمان«اِسپراشه =Sprache » که به مفهوم علمی و فرهنگی زبان اطلاق می شود وکلمه« سونگه= Zunge » به مفهوم یکی از اعضاء بدن و اندام است ودرزبان جعلی وساختگی اسپرانتو« لینگ‌وُو= Lingvo » ، و هکذا در زبان مرکز اروپا یعنی ایتالیا « لینگوآ= Lingua » واسپانیا « لِنگ وآ=Lengua»، می باشد ، که با دقت در لغات واصطلاحات آورده شده درسطور بالا معلوم می گردد که ، میان الفاظ

هندی‌واروپائی در مورد وموضوع زبان ، تشابه و تقاربی نیست بلکه بین الفاظ و لغات اروپائی با الفاظ و لغات واصطلاحات زبان سامی، دراین مورد بخصوص همانندی و تماثل کامل وجود دارد ، که بنظر می رسد وحدت ریشه‌ای دارند.

برای تکمیل این مقدمه بهترآناست که چند نمونهٔ دیگر ازاقوام و کشورهای دیگر در این مقوله آورده شود. تا بتواند درتطبیق و ریشه‌یابی و اعتبار هرگونه ملاک ، درتماثل وتقارب زبانها ، مستند ومدلل باشد .

نخست کشور چین : در فرهنگ و ادبیات چین زبان را « یُو=Yu» ومنظور از کلمه «شِ ـ تُ =SHETO» ، زبان به مفهوم اندام و عضو است، و مردم ژاپن آن را « گو= Go» ودر مقابل ،اصطلاح « شیتا = SHITA» مخصوص اندام و عضو است. روسها « یازیک =yăzik» و ارمنیها « لِزو= Lezo » و ترکها«دیل= dil» شناخته اند.

قبل از بررسی و تحقیق در زبان و لهجه های کشور ایران و اقوام مختلف ولهجه های گوناگون آنان دراین مورد، از ایلام تا به امروز، خالی از فایده نیست که نخستین زبان جهان از اولین کشور دنیا ومخترع اولین و بهترین خط عالم، یعنی سومریان کلمه و اصطلاح مربوط به معنی و مفهوم زبان آورده شود؛

طبق تحقیقات انجام گرفته ، سومریان به زبان « اِئمک=EMEK » [۳] گفته‌اند،در کتیبهٔ بیستون سه اصطلاح برای زبان آمده است :

نخست در کتیبه ای به زبان ایلامی- که زبان هخامنشیان وزبان داریوش بوده - که در بهترین وروشن ترین محل کوه بیستون نقر وکند شده است وآن عبارت است از: (تئودمه) [۴]



دومی به زبان آرامی که در آن زمان در خاورمیانه رسمیت داشته است :

« هزانه = Hazana »

---

[۳] - جلداول کتاب ایران تورکلری نین اسکی تاریخی، تألیف استاد پورفسور دکتر زهتابی ص۱۲۷.

[۴] - تئودمه : این کلمه متشکل از دو بخش است بخش اول « تِی » به معنی ومفهوم « همیشه ، مدام ، هر زمان » و بخش دوم « تُودمَه » یا « أودمه » یا « اوتمَه » به معنی ومفهوم « فرودادن ، بلعیدن » . ایلامییان برای زبان لفظ « تِئُودمَه یا تِی أوتمَه » را بکار می بردند (یعنی عضوی که کارش وعملش بصورت مداوم و همیشگی ، فرو دادن و بلعیدن است). مثل تهران که از دو بخش (تی + آران) تشکیل شده است ، « تی » بمعنای همیشه هرموقع ، و «آران » به معنی ومفهوم گرمسیر، سرسبز یعنی محلی که همیشه قشلاق است در مقابل شمیران « شِم +آران» که در مورد محلی بکار برده می شود که در بعضی اوقات آران وقشلاق است ، و گرنه در اکثر مواقع ییلاق می باشد یعنی بصورت جزئی آران است . (آیدین)

سومی به زبان آشوری که زبان عمومی در بین النهرین بوده : (آشوریان به زبان « لی شأنه = Lishanh » می گویند ، چنانکه یهود « لاشان = Lashan » ، وعرب « لسان = Lesan» تلفظ می کنند.

در همهٔ کتیبه ها جملات زیر تکرار شده است :

« داریوش گوید: سپس فرورتیش با سواران کمی فرار کردوبه سرزمین(ری) درماد رهسپارشد ، من بدنبالش سپاه فرستادم، فرورتیش دستگیر شد، نزد من آوردند، من بینی و گوش و ***زبان*** اورا بریدم ، و یک چشم اورا درآوردم ، دست وپا بسته بر دروازه های من نگاه داشته شد . و همهٔ مردم اورا می دیدند ، آنگاه در همدان او را دار زدم و پیروان برجستهٔ اورا دردرون دژآویزان کردم. » [5]

لهجه‌های مختلف زبان:

بنظرمی رسد که خالی از فایده نخواهد بود اگر لهجه ها و تلفظ های مختلف شهرها و اقوام گوناگون مردم این منطقه در مقوله و موضوع لغت و کلمه زبان در اینجا آورده شود تا ریشه یابی و تطبیق آنها با یکدیگر و هکذا قدمت و تازگی هر یک از آنها مشخص شود.

---

[5] - کتیبه های هخامنشی ، تألیف استاد مرادی غیاث آبادی ، ص ۱۹۸

گاهی ملاحظه می شود که در برخی از کتب و نوشته ها، بویژه مکتوبات مستند به زردشتیان می نویسند ، مثلاً:« زبان اوستا، خط اوستا، الفبای اوستا » و از این قبیل موضوعات ، اینگونه اشارات وبیانات کاملاً سهوواشتباه است چون زبان، خط والفبا باید به قومی یا ملتی یا شخصی، و یا شهری یا کشوری نسبت داده شود، مثلاً می توان گفت: « زبان یهود، خط یهود والفبای یهود» و هیچ وقت نباید گفت:« زبان تورات ، خط تورات والفبای تورات» ، چون تورات به زبان و خط و الفبای قوم یهود نوشته شده است . در مسألهٔ(مانَحْنُ فیه) نیز شخص می تواند بگوید: « زبان زردشت ، خط زردشت ، و الفبای زردشت» ولی هیچگاه چنین نگفته و ننوشته‌اند ، به چند دلیل :

اول اینکه: زبان زردشت ، از رشته زبانهای اورال آلتای می باشد ، درحالیکه اوستای مکتوب فعلی ، ترجمهٔ اوستایی است که اشکانیان آن راجمع آوری وتدوین کرده بودند وسپس بعلت نفوذ سریع دین مبین اسلام ورسیدن آن به همه کشورهای خاورمیانه بویژه ایران ، مؤمنین زردشتی در اثرتشویق شعوبی‌ها که کینه‌های زیاده از حد نسبت به دین مبین‌اسلام وقوم عرب داشتند به سرزمین هند مهاجرت کردند ، وچون زبان فارسی به تکامل خود نرسیده بود وهنوز بصورت یک زبان مطرح نبود و هیچ تناسبی نیز با کتابت مطالب علمی و دینی نداشت ، لذا علمای دین زردشت مکتوبات و محفوظات خود را به زبان هندی که اصطلاحاً ، « هیزو= Hizo» ودر بعضی مناطق به آن« هیزوا = Hizva » گفته می شود (ودرمناطق کشمیر امروزه بصورت «اوزوان =Uzvan» تلفظ می گردد)،

ترجمه کرده‌اند وچون از معتقدات هندیان خوششان نمی‌آمد ، لذا آنرا به اوستا نسبت دادند ، بنابراین استناد زبان به اوستا و خط و الفبای آن ازحسن نیت زردشتیان نشأت گرفته است ، و چون هندیان مردمانی نیک طینت و بی‌آزار بودند ، به این کار زردشتیان اعتراض نکردند و بمرور زمان نسلهای آینده زردشتی فکر کردند که واقعاً داستان یک واقعیت علمی دارد.

دوم اینکه: همه عالم و آدم می دانند که حضرت زردشت از مردم آذربایجان بوده و مانند زبانش ، نژادش نیز غیرسامی وغیرهندواروپایی و از نظر نژاد از اقوام اورال آلتای و ترک می باشد . متدینین زردشتی دراثر کثرت حرمت و علاقه‌ای که به پیامبرعظیم‌الشأن خود داشته‌اند ، لذا برای وی یک شجره نامهٔ افسانه‌ای فوق‌العاده ترتیب دادند و نسب گرامی آنرا تا می توانستند ، به اعلی علیین وسلاطین افسانه‌ای رسانیدند ، غافل از اینکه این شخص محترم در دهی بنام« گنزه» نزدیک سرعین اردبیل متولد شده و قبرِ مادروی نیز درهمین ده اکنون بصورت مزار باقی است ، البته در جای خود این مسائل و موضوعات بطور مفصل توضیح داده خواهد شد. اکنون لهجه‌های گوناگون مردم فلات ایران را در مورد زبان ملاحظه فرمایید:

« کردی : اَزمان ، زمان= Azmăn» ، « افغانی: زهیبا= Zhiba » ، « اَستی آوزاگ=Avzag» [6] ، « بلوچی:زَووان=زَوان= Zuvăn= Zavăn» ، « شُغنی، شِغن: [7] زِو=Zev» ،« سریگلی: زیو=ziv » وخـی : [8] زیـک=Zik» ، « استـشـق= Azmon» گیـلـکی: زاپان= Zăpăn » ، « فریزتدی [9] : ازپون= Azpon» ،« یَرَنی: اَزمون= Azmon » ، « نطنزی:اوزون= Ozon» ، « سمنانی:زابون، زافون =Zăfun= Zăbun» ، « سنگسری: [10]

---

[6] - شهری حصین در ولایات سارد (ایتالیا) وآن کرسی ناحیتی است به همین نام ، در ملتقای دونهر تانار و بوربو، بمساحت ۳۶۰ میلی ، جنوب شرقی تورن یا راه آهن و ایستگاه راه‌آهن دارد ، در عهد رومیان این شهر بسیار مستحکم بود ، و در قرون وسطی پایتخت جمهوریتی بود بهمین نام که استقلال خود را بمدت ۵۷ سال حفظ کرد ، وبواسطه برجهای صدگانه خود که سی تای آنها تاکنون باقی است ، از اهم جمهوریهای ایتالیا محسوب می شود. بندری در روم قدیم نزدیک مصب رود تیر که اکنون از گل ولای انباشته شده ، و در آنجا حفریات مهمی کرده اند.

[7] - منسوب به شغنان که موضعی است ، در ترکستان. « لهجه‌ای است که در شغنان بدان تکلم کنند و از شعب روشانی است».

[8] - منسوب است به وَخان که نام شهری است از حدود ماوراءالنهر.

[9] - قریه‌ای است ، دم دروازه هرات که فریزه خوانند ، دهی است از دهستان درختگان بخش مرکزی شهرستان کرمان.

[10] - نام یکی از بخشهای شهرستان سمنان و قصبه های مرکزی بخش سنگسر از شهرستان سمنان.

زابواون= «Zăbŭŭn»، «لاسگردی، [11] زابان= «Zăbăn»،«شهمیرزادی [12]:
زاوون،زابون=«Zăbun = Zăvon» . منظوراز آوردن همهٔ این لهجه‌ها و اصطلاحات این است که خواننده بتواند بدون مراجعه به مراجع وکتب ونوشته های مختلف استیفای مطلب فرماید.

در مورد ریشه و سابقهٔ کلمه و لغت زبان

وجود اقوام گوناگون و نژادهای مختلف در سرزمین ایران که هر کدام از آنان نسبت بخود زبان مخصوص داشته‌اند ، چنانچه در بالا مذکور افتاد ، اکثر آنها از یکدیگر متأثر بوده و نیزدر هم تأثیر فراوان گذاشته‌اند خصوصاً این منطقه بعلت قرار داشتن آن ، در مرکز قاره ها بعنوان چهارراه کشورها از طرفی وتحمل تهاجمات انواع گروهها از هر قبیله‌از طرف دیگر، سبب دگرگونی رفتار کردار اخلاق بویژه زبان این کشور گردیده است چنانچه ملاحظه می شود کلمه زبان به چندین فرم در این کشور تلفظ می شود.
اکنون سؤال این است که بدانیم صاحب ومالک اصلی کلمه و اصطلاح زبان، کدام یک از اقوام تاریخ است و وجه تسمیه این عضو از بدن چیست؟ و همینطورازبین تلفظ های گوناگون و مختلف کدام یک اصل و کدام دیگر لهجه و فرع برآن است؟

---

[11]- قریه‌ای است بزرگ درشمال اراک (سلطان‌آباد) نام محلی است کنارراه تهران به سمنان میان حیدرآباد ومهدی قلیخان.

[12] - قصبه‌ای است از بخش سنگسر.

بنظر می رسد کلمه و لغت « زبان» از کلمه و اصطلاح« اَلْزَبُون» آرامیان ، که خود یکی از لهجه‌های دور زبان عربی می باشد ، نشأت گرفته است ، چون این کلمه در فرهنگ وادبیات آرامی که یکی از اقوام عمده و مهم سامی و زبانشان نیز یکی از رشته زبانهای آن است ، بمعنی و مفهوم کسی است که بعنوان مشتری وارد معامله می شود اما به هیچ صراطی مستقیم نیست و مدام در تردید است ، یعنی گاهی به این ، گاهی به آن ، زمانی بالا ، زمانی پائین و به هیچ وجه بر امری ثابت و مقید نیست .

تشبیه زبان به چنین شخص لَزِج، متحرک و غیرثابت و هکذا مقایسهٔ حرکات و رفتار چنین شخصی با زبان ، که دائم در حرکت است ، « وجه تسمیهٔ» این اندام و عضو بدن با چنین شخص می باشد که در نتیجه ، « زبون » بصورت زبان در آمده است. [۱۳]

اقسام زبان:

تاکنون هرآنچه گفته آمد ، مربوط به قانون و قاعده و فونوتیک ، تلفظ، موقعیت، اصلیت ، فرعیت ، استناد وانتساب زبانها به اقوام ، ملل ، کشورها وحتی اشخاص بوده است ، اکنون مقصد و منظورآن است که اقسام زبان از لحاظ ماهیت ، تشکل ، گوناگونی و تغییرات ماهوی و

---

[۱۳] ـ مستناد از کتاب لغتنامهٔ المنجد ، حرف« ز» کلمهٔ الزبون.

ظاهری ورابطه آن با زمانهای مختلف و اشخاص متعدد مورد مداقه و تحقیق قرار گیرد.

علماء و محققین ، زبانها را بطور کلی در این مقوله به سه قسم تقسیم کرده اند؛

۱- زبانهای پیوندی = GRAFTED

۲- زبانهای التصاقی = AGGLOUTINANTE

۳- زبانهای تک سیلابی = MONOSYLLABLE

زبانهای پیوندی:

پیوندی به آن گروه از زبانها گفته می شود که برای بدست آوردن معنی و مفهوم جدید از یک فعل یا کلمه و یا لغت ، باید کلمه‌ای به ابتدا یا انتها و یا داخل کلمهٔ اصلی افزوده شود ، مثلاً: فعل رفتن را در نظر بگیرید ، تا به اول و یا آخر آن کلمه‌ای یا حرفی اضافه نشود ، معنی و مفهوم جدیدی نمی‌توانیم به دست آوریم مانند:« رفت ، می رود ، رفته‌بود ، نمی رود ، نرفته‌بود ، و...» که اصل کلمه مدام در تغییر است؛ بنابراین زبان فارسی با تمامی لهجه هایش ، زبان سامی با کل شعبه هایش و زبان اروپایی با همهٔ ملحقاتش از اقسام زبانهای پیوندی است .

زبانهای التصاقی :

زبانهایی را بدین وصف توصیف می کنند که دقیقاً برخلاف پیوندی بوده ودر صرف فعل و ایصال معانی جدید ، هیچ گونه تغییری در اصل کلمه و

ماده اولیهٔ آن بوجود نیاید بلکه کلمه و لغت مربوط بدین قسم از زبان ، بدون کمترین تغییر در اصل کلمه و شکل آن ، همهٔ معانی ومفاهیم جدید را می رساند ، مثلاً: درزبان ترکی کلمهٔ « گد» ، از مصدر« گدمک » به معنی ومفهوم رفتن است ، « گدیر، گدمیر، گدیرم ، گدمیرم ، گده جک ، گدمییجَک» ، به معنی« می رود ، نمی رود ، می روم ، نمی روم ، خواهد رفت ، نخواهد رفت»، همانطور که ملاحظه می شود، بدون اینکه « گد » کمترین تغییری درخود بیابد، تمامی معانی جدیدرا می رساند ، سلسله زبانهای اورال آلتای و از جمله زبان ترکی از این قسم می باشد .

زبانهای تک هجائی:

قسم سوم گروه زبانهای تک هجایی وتک سیلابی است ، یعنی برای افاده وایصال معانی و مفاهیم مختلف و گوناگون در این دسته از زبانها ، هجاها و سیلابها ، بصورت مستقل و در حال فردیت بکار می شود ، و از پیوند والتصاق خبری نیست مثلاً« جنگ - فو- ف َ- ین - ژن=-Geng-Fu-Fa Yen-ĵen» به معنی« سخنگوی دولت» ، این هجاها وسیلابها ممکن است برای رسانیدن معانی و مفاهیم جدید ،از یکدیگر مقدم و یا مؤخر شوند، اما بهم ملتصق نشده و پیوند نمی خورند چنان که در جملهٔ« ژن - چوآن - سوآن - ین= Ĵen _Guăn_Suăn _Yen»به معنی ومفهوم« بیانیهٔحقوق بشر» ؛ ملاحظه می شود که هجا و سیلاب« ژن» در جملهٔ اول ،

آخرین حرف می‌باشد ، در حالی که درجملهٔ دوم ، اولین هجا وسیلاب است ، بنابراین تقدم و تأخرهجاها وسیلابها درتمامی جملات بصورت مستقل استعمال می شود.

قضاوت دراینکه کدامیک از این سه گروه زبانی کاملتراست ، کاری است بسیار دشوار، چون اظهارنظر وبیان عقیده بطور واقع‌بینانه نیازمند کمال تسلط به هر سه گروه از زبانهامی باشد ، والا هرکس هرگونه داوری نماید کاری گزاف انجام داده است ، زیرا چنین داوری مستلزم مقایسه وسنجش زبانها با یکدیگر و توجه به کاربرد هریک ازآنها است در حالیکه نویسندگان معاصرکم وبیش به زبان مادری خود تسلط دارند ولاغیر وبه هراندازه و مقدار دراین مورد نقص و کمبود داشته باشند در عوض تعصب وحُب وبُغضِ فراوانی نسبت به دیگری دارند ، فی‌المثل همهٔ علماء ومحققین عقیده‌دارندکه زبان اردو، یکی از زبانهای جدید الأحداث واز زبانهای هندی عربی فارسی وترکی بوجودآمده است ، با این حال محققین اردویی عقیده دارند که این زبان کمالات هرچهارزبان را داراست ، و هکذا زبان فارسی که یک لهجه از زبان عربی می باشد ، نویسندهٔ فارسی زبان آنرا به اصل خود ترجیح می دهد وحتی آنرا از سلسله زبانهای هندواروپایی می شمارد که خود داستانی دارد بطوری که در زمان تسلط بریتانیا بر هندوستان، برای اینکه انگلیسیها ، هندیها را رام و برخود تابع کرده و تسلط خود را به کمال برسانند ، گفتند:

« ما با شما از یک نژاد هستیم و زبان ما و شما یکی است » ،

واصطلاح ساختگی هندواروپایی از همین جا نشأت گرفت ، غافل از اینکه اکثر محققین خودِ اروپا وزبان شناسان هندی ، معتقدند که زبان لاتین با گروه زبان سامی یک وحدت عمیقاً ریشه‌ای دارد ونه با زبانهای هندی ، چون جنسیت در هردو زبان بوده و هر دو پیوندی می باشند ، نویسندگان ایرانی نیزچون اطلاع ازسوابق امر نداشتند وآغازتاریخ و خط و فرهنگ و تمدن ایران را ، ازهخامنشیان شروع می کنند یعنی آخرین سلسلهٔ ایلامییان،لذا فریب حقه های استعمارگران را خوردند ، و خودشان را با کلمهٔ هند وایرانی تسلی بخشیدند ، درحالیکه نه هندی بودند و نه اروپایی ، و یادشان رفت که ایرانی هستند و قبل ازانقراض آخرین سلسلهٔ ایلامییان یعنی هخامنشیان ، هفت هزارسال تاریخ نوشته دارند.

خط وکتابت
از راست یا چپ ؟
افقی یا عمودی؟

کیفیت و شکل کتابت و همچنین جهت تحریراز راست به چپ ویا بالعکس و هکذا افقی یا عمودی بودن سطور، هیچ یک از خصوصیات زبان نیست ، بلکه از مختصات الفبا است ، و آن هم مبتنی بر عادت می باشد. زبان و ادبیات چون مایهٔ سیال ، و الفبا به مثابهٔ قالب آن است ، بطوریکه با کمی دقت معلوم می شود که الفبا آئینه زبان است و زبان آئینه مافی‌الضمیر وافکار باطنی. بعبارت دیگر، بیان روشن و واضح اندیشه و افکار درونی و ایصال آن بطورکامل به گوینده ، شنونده ومخاطب نیاز به یک زبان فصیح و بلیغ دارد و از

طرفی، درک فصاحت و بلاغت و کمال یک زبان و همچنین دریافت پیام کامل متکلم و هکذا بدست آوردن سحر قلم نویسنده ، نیازمند الفبای بی‌عیب و نقص است که زبان بوسیله آن بیان می شود ، بنابراین تکامل یکی از این سه مرحله یعنی اندیشه ، زبان والفبا مستلزم تکامل مرحلهٔ دیگرآن است ، چنانکه هیچوقت نمی توان با الفبای ناقص ، یک زبان پیشرفته را به رشته تحریر درآورد ، و همینطور با یک زبان ناقص ممکن نیست، یک اندیشهٔ والا و فکری برتر و تابناک، بی‌عیب و نقص تحویل داده شود.

علی هذا چنانکه ملاحظه می شود هرگاه به یک الفبای تکامل یافته برخوردیم نتیجه می شود که از یک زبان کامل نشأت گرفته که در نتیجه ، به یک اندیشهٔ متعالی و ملت متمدن مربوط است.در زیر سطرهای خط هیراتیک ، تبدیل نشانه ها به شکلهای هیروگلیف وسپس حرف نویسی آنها به حروف لاتینی وترجمهٔ فارسی آنها دیده می شود . در این باره باید توجه کرد که حروف درنسخهٔ هیراتیک همانطور که معمول بوده است از راست به چپ نوشته شده ، امانشانه های هیراتیک در تبدیل به شکلهای هیروگلیف ، به ترتیب از چپ به راست چاپ شده اند ، یعنی به روشی که ما در کتابهای خود بدان خوگرفته ایم . جهت خط دموتی در شکل زیر نشان داده شده است.

خط مصری تنها از شکل بیرونی خود تغییر یافت ، ما قبلاً به ساده‌تر شدن خط تصویرنگار یادبودهای تاریخی و درآمدن آن به صورت خط هیراتیک اشاره کرده‌ایم و ازپیوسته شدن خط اخیر به صورت کوتاه نگار گونهٔ دموتی سخن گفته ایم ، چند سطر از پاپیروس مشهور ابرس را که ، یک کتاب پزشکی به خط هیراتیک مربوط

به سال ۱۶۰۰ ق . م بوده واکنون در کتابخانهٔ لایپزیک آلمان نگهداری می شود ، نشان می دهد .[۱۴]

(۱) یک (نسخهٔ) دیگر برای معده هنگامی که بیمار استند (۲) زیره روغن غاز، شیر. (۳) بپزید، بخورید. (۴) یکی دیگر، برای جلوگیری از خروج مار از لانه اش: (۵) یک ماهی خشکیده بر دهانه سوراخش گذارده شود (۶) (پس) آن خارج نخواهد شد.

شکل ۱. خط هیراتیک پاپیروس ابرس (Ebers) با تبدیل آن به شکلهای هیروگلیف ،

(بنقل از: Erman, Die Hieroglyphen, pp. 37 and 76)

[۱۴]- کتاب زبانهای خاموش ص ۲۰ تألیف یوهانس فریدریش ، ترجمهٔ دکتر یداله ثمره و بدرالزمان قریب.

زبان ایلامییان :

اگر کسی را عقیده براین باشد که:
از ابتدای پیدایش انسان در نجد و فلات ایران یعنی در محدوده جغرافیای ایران زمین ، زمانی‌از زمانها ، عهدی از عُهود و دهری از دُهور، یک زبان ویا یک نژاد موجود بوده است ؛ نادانی ، حماقت ، تعصب وسهو و اشتباه خود را اثبات کرده است ، چون هیچوقت در این کشور یک زبان از زبانها ویک نژاد از نژادها و یک قوم از اقوام نبوده‌است ، بلکه این سرزمین مهد پرورش زبانها ، نژادها و اقوام مختلف ازاول پیدایش تا به امروز بوده وخواهد بود.
از ابتدای تاریخ ایران ، که از ایلام و ایلامییان شروع شده‌است و معلوم می شود که آنان عاقلترین وداناترین ملتی بوده‌اند که تا بحال دراین سرزمین حکومت کرده وفرمان رانده‌اند ، چون آنان به علت رعایت حقوق و زبان ، نژاد و قومیت اقوام مختلف دیگر ، به صورت سیستم حکومتی فدرال تشکیلات سلطنتی خود را قرارداده بودند اگرچه نویسندگان مُغرض و ناآگاه ، نام آن را ملوک الطوایفی گذارده‌اند غافل ازاینکه حکومتی که به موازات حکومت مقتدر سومر، اکد ، آشور و بابل هزارها سال دوام داشته باشد حکومتی ضعیف نخواهد بود تا ملوک‌الطوایفی تلقی گردد.
بنابراین پر واضح است که زبان ایلامی ، یعنی زبان حکومت وملت حاکم، در کنار زبان رسمی و عمومی خود ، زبانهای سومری ، اکدی ، آشوری ، بابلی، عرب عبری ، آرامی ، فینیقی، اسلاوی ، درویدی و غیره را با کمال آزادی داشته است وحتی برای

اکثرزبانها فرهنگستان ومدرسه دایر شده بود [۱۵] اما چگونه است که زبان فارسی بعد از استیلای دین مقدس اسلام ، فرهنگ قرآن مجید و زبان عربی ، توسعه یافته و به مراحل کتابت ، بطور کامل رسیده است با وجودی که خود لهجه‌ای از زبان عربی است ، اصل خود را و دیگرزبانهای معروف و مشهور و مقدم برخود را نمی‌تابد و تحمل نمی‌نماید؟؟

امروزه درسرتاسر کشور ایران ، زبانهای گوناگون و اقوام متفاوت با لهجه های مختلف ، علی رغم عدم تحمل سلطه‌گران و سلطه‌جویان وقت وجود دارد.

کتیبه بیستون
و سه اصطلاح مربوط به معنی و مفهوم زبان

آخرین سلسلهٔ ایلامییان یعنی هخامنشیان که از سال ۵۵۰ ق.م تا سال ۳۳۰ ق.م جمعاً ۲۲۰ سال درکشور ایلام که امروز ایران خوانده می شود سلطنت کرده‌اند داریوش اول با ۳۶ سال حکومت خود از تاریخ ۵۲۲ ق.م تا ۴۸۶ ق.م در بین سلاطین این سلسله بیشترین زمان را بخود اختصاص داده است، سنگ نوشته های کوه بیستون و اَشکال کنده‌کاری شده در آن که به امر و فرمان داریوش اول انجام پذیرفته است نخست و ابتدا برای نمایش فتوحات، انگیزهٔ قتل‌ها، شکنجه‌های مخالفین ، معارضین و بالاخره قلع و قمع دشمنان خود ترتیب

---

[۱۵] - در شوش مدارسی وجود داشته است که فرهنگ بابلی در آنها تدریس می شده ، و این مدارس حتی بعد از قرن ۱۶ یعنی زمانی که قدرت بابل به وسیله تهاجم هیتی‌ها از بین رفته در محلات اداری و مرکز شهر همچنان باقی بوده است.« کتاب تاریخ عیلام ، تألیف استاد پیرآمیه ، ترجمه دکتر شیرین بیانی ص ۵۰».

داده شده است ، در نتیجه سبب بقای سه فرهنگ معتبر و عالی و قدیمی آن زمان بخصوص ایلامییان گردیده است.

از سه زبان کتیبه‌های بیستون نخست کتیبه ایلامی ، حجاری شده و در طرف راست قرارگرفته و اصلی است ، چون در آن زمان و تاریخ زبان عمومی و رسمی این مرزوبوم واین سلسله ایلامی بوده است و از نحوه کمیت و کیفیت کتیبه‌ها ، این امر مشخص می شود و سپس به زبانهای آرامی و آشوری ترجمه گردیده و کنده‌کاری شده است. [۱۶]

منظور از سه لغت و اصطلاح مربوط به معنی و مفهوم زبان ، این است که ایلامییان ، هخامنشیان و قوم آشور به زبان که یکی از اندامهای انسان است و در معنی و مفهوم ادبی و فرهنگی خود معروف خاص و عام است چه می گفتند ؟؟

الف: یکی از سنگ‌نوشته‌های کوه بیستون به زبان قوم آشور است و البته - آشورنام الههٔ این قوم بوده و به معنی و مفهوم فرح و شادی بیش از حد است و بالأخره کشورشان نیز به همین نام نامیده شد.ازآن گذشته اولین پایتخت این قوم در کنار دجلهٔ میانه ، آشور نامیده شد وپایتخت بعدی آنان چنانکه در تورات نیز آمده به « کالح = کالاه » مسمی شد وآخرین وعمده‌ترین شهروپایتخت آنان بالأخره نینوا گردید.

آشوریان در قرون (۸ - ۷ ق. م) ترقی و تعالی و پیشرفت شایانی کردند بطوریکه کشور خود را تا مصر و فلات ایران وارمنستان توسعه دادند و درتاریخ (۶۴۵ ق.م) دولت ایلام را شکست دادند واز همه مهمتر سلطان آشور بنام « نابوبولاصر= بخت‌النصر» از تاریخ ۵۸۶

---

۱۶ - کتاب فرمانهای شا هنشا هان هخامنشی صفحه ۲۹ تألیف رلف نارمن شارپ
The Reverend Ralph Narman sharp

به بعد سه بار اورشلیم مرکز سلطنت یهود را تخریب و یهودیان را به اسارت برد و آنان از تاریخ (۶۰۶ تا ۵۸۷ ق .م) در اسارت بودند ، بالأخره با اتحاد بابل و دولت ماد در تاریخ (۶۱۲ ق .م) دولت و کشورآشور بکلی و برای همیشه منقرض گردید.

با وجود اینکه آشوریان و یهودیان اشتراک نژادی و زبانی دارند و هردو از اقوام سامی هستند ، مع هذا لطمات، صدمات ، پریشانی ، اسارت ، انهدام معابد ، قتل و غارت وشکنجه‌هایی که یهودیان ازآشوریان دیده‌اند، از هیچ قوم و ملتی ندیده‌اندا‌گرچه از اول تاریخ تا به امروز قوم یهود در جنگ و کشاکش است واحتمال دارد که هیچ وقت از این امر فارغ نشوند.- آشوریان به زبان « لی‌شأنه= Lishanh» می گویند ، چنانکه یهود « لاشان=Lashan » وعرب « لسان=Lesan» تلفظ می کنند.

اما کتیبه دوم بیستون:

ب: در قسمت سنگ‌نوشته‌های بیستون به زبان آرامی لغت زبان یک بار آمده آن هم در بند ۱۳ستون دوم به شکل« هَزانَ=Hazana =

[cuneiform]

چون آنجا می گوید:

(داریوش شاه گوید:« پس از آن ، این فرورتیش با سواران کم گریخت به سرزمین ری در ماد و از آن سو روانه شد ، پس از آن

من سپا هی به دنبال او فرستادم فرورتیش گرفته شد به سوی من آورده شد من هم بینی هم گوش هم *زبان* او را بریدم یک چشم او را کندم بسته دم در کاخ من نگا ه داشته شد همه او را دیدند پس از آن او را در همدان دار زدم و مردانی که یاران برجسته او بودند آنها را در همدان در درون دژ آویزان کردم».)

علت اینکه در تمامی کتیبه ها اصطلاح زبان یکبار آمده ؛ آن است که تمامی آنها ترجمه اززبان ایلامی می باشد در کتیبهٔ به زبان ایلامی چون لغت زبان یک بار آمده لذا در ترجمه ها نیز یک بار آمده است.

داستان کتیبه‌های خزانه‌داری ایلامییان هخامنشی در تخت جمشید به زبان ایلامی

یکی ازعجایب واتفاقات تاریخ درنوع خود کشف فوق‌العاده وزیاد و معتنابه کتیبه‌های گلی است که تعداد سه هزاروااندی وتماماً به زبان ایلامی درزیردیوارجنوب شرقی یکی از انبارهای تخت جمشید که عنوان خزانه بخود گرفته است می باشد .

این کشف عظیم وگرانقدرکه باعث احیاء وخوانده شدن زبان ایلامی گردید ، درتاریخ (۱۹۳۸-۱۹۳۶میلادی) مطابق (۱۳۱۷- ۱۳۱۵خورشیدی) (۱۳۵۷- ۱۳۵۵هجری قمری) بوقوع پیوست این الواح بین سالهای(۴۶۰ و ۵۱۶ ق.م) تحریروتنظیم ، ودردوران سلطنت ، قدرت ، حکومت و امپراطوری داریوش هخامنشی بین سالهای (۴۹۴و۵۱۵ ق.م) تکمیل گردیده است.حکایت این الواح عبارت از پرداخت حقوق و دستمزد ماهانهٔ منهدسین و کارگزاران

در رابطه بافعالیتهای گوناگون آنان درحکومت آن زمان بوده است ، وپرداختها نیزبوسلیه پول رایج آن دوران بنام: « شِکِلْ وکَرْشه » که سکه‌های نقره‌ای می باشد بوده است واین خوددلیل وجود ضرابخانه درآن عصر می باشد ، البته لازم به ذکراست که لوح‌هایی از این قبیل نیزبدست آمده که درآنها نوع پرداخت عبارت بوده از: « حبوبات ، آرد ، آب جو، شراب ، وامثال آنها» که تاریخ پرداخت این گونه اشیاء ۴۹۳ قبل ازمیلاد می باشد.

نظرمشهور برآناست که اولین سکه‌ها ازآهن ، نقره وطلا را « لیدیه» اختراع کرد وسپس به خاورمیانه و پس‌ازآن به یونان و ا زآنجا به دنیای غرب رسید.

شِکِلْ = شَکیل= « Šakil =Šaekl = Shekel » نام یک نوع پول‌است که درزمان‌حکومت وامپراطوری فدرالیته ایلامییان ازنقره ضرب می شده وبصورت سکه رایج جریان داشته وارزش اقتصادی فوق‌العاده داشته است ، چون درآن تاریخ یعنی در حدود ۴۹۳ قبل‌ازمیلاد ارزش یک گوسفندنیزسه شِکِلْ بوده‌است وتمامی پرداختهای‌دوران داریوش هخامنشی که امروزه درخزانه آن امپراطوری بصورت کتیبه‌ها درحدود سه هزاروانذی لوح‌های گِلی کشف شده است با همین « شِکِلْ» ویک نوع پول دیگری بنام « کَرْشَه» بوده است که درذیل توضیح داده می شود:

کَرْشَه (Karša=Karsha):

ارزش اقتصادی این پول یعنی کَرْشَه یک ششم از شِکِل کمتر بوده است با این که هردواز نقره ضرب می شده است ؛ لذا احتمال اینکه اصطلاحات « قُروش= کُروش= قِران » از

لهجه‌های گوناگون همین کلمه باشد بسیارقوی است که اکنون نیزدرایران بصورت مختلف از قبیل قِران و قُروش خصوصاً دربین ترک زبانان بسیارمعمول ومتداول است.

زبان رسمی وعمومی ایران درزمان هخامنشیان ایلامی بوده است

در دوران تسلط ، حکومت ، سلطنت وامپراطوری هخامنشیان بطورکلی ودرتمامی ادوارحکمرانی آنان ، خواه درمرکزحکومت آنان یعنی شهرشوش درمرحله اول ، وشیراز وتخت جمشید وپاسارگارد درمراحل بعدی وهمچنین در سایرشهرها واستانهایشان ، زبان رسمی وعمومی و محاوره‌ای برای داخل وخارج کشور ، ایلامی بوده است که بصورت وبا الفبای میخی ایلامی کتابت می شده است؛ چون هخامنشیان خود نژاداً و زباناً ایلامی بوده اند. ازطرفی چون در دوران حکومت ، سلطنت وامپراطوری طولانی ایلامییان کشورهای تحت سلطه آنان بصورت فدرال اداره می‌شده است لذا فرهنگها ، زبانها ، آداب و رسوم همه اقوام وملل مختلف وگوناگون مورد حرمت و احترام بوده است ، لذا روی همین اصل هخامنشیان نیز به این امر توجه مبذول داشته اند . مثلاً زبانهای اکدی ، آشوری ، عبری ، آرامی ، یونانی ، فینیقی و عربی و دیگر زبانها مورد استفاده اقوام گوناگون بوده است؛ با اینکه تمامی مکاتبات ، الواح و سنگ نوشته‌ها در سراسر کشور به زبان ایلامی بوده و هست معهذا ترجمه بعضی از آنها به زبان هخامنشی و آشوری وغیره هنوز هم در جاهایی مانند کوه بیستون و غیره دیده می‌شود چون در کتیبه بیستون اول ، به امر داریوش آنچه می خواسته به زبان ایلامی نوشته‌اند وسپس آن را به زبان آشوری وآرامی ترجمه کرده‌اند.

LINGUISTIC SIGNIFICANCE

The inseriptions On all tablets found in the Persepolis Treasury are with but one exception written in Elamite cuneiform . A sign - by - sign transliteration of Elamite cuneiform texts from any period is not overly difficult , once the marked peculiarities of the script have been noted and mastered . Our troubles have just begun , however, when we have secured an accurate transliteration [۱۷]

چنانچه ملاحظه می شود تمامی الواح تخت جمشید به زبان ایلامی و به خط میخی می‌باشد ، این زبان طبق مشاهدات وتصریحات جهانگردان واستادان جغرافیا از قبیل حکیم مقدسی [۱۸] و فیلسوف اصطخری [۱۹] تا قرون جدید« ۳۸۰ هـ . ق» زبان عمومی و

[۱۷] - کتاب پرسپولیس تألیف جورج گامرون صفحه ۱۸

Persepolise treasury tablets by Georg G . Gameron

[۱۸] - محمدبن‌احمدابن ابی‌بکرالبناء ملقب به شمس‌الدین و مکنی به ابوعبدالله«۳۳۶ـ۳۷۵یا ۳۸۰هـ ق» جغرافیادان وسیاح معروف ، دربیت‌المقدس متولد شد،به تجارت پرداخت و به اکثربلاد اسلام سفرکردو کتاب معروف خود« احسن‌التقاسیم فی‌معرفه الأقالیم » را در جغرافیا تألیف نمود . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به اعلام زرکلی و ریحانه الأدب ج ۵ ص۳۷۲ ومعجم المطبوعات ج۲ ص۱۷۷۳ و بشاری ابوعبدالله المقدسی.

[۱۹] - ابواسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری فارسی که وی را کرخی نیز می گفتند در اصطخر پرورش یافت و پس از آموختن دانش به تحقیق در علم جغرافیا پرداخت و در سال «۳۴۰» یا بقولی «۳۳۹ هـ ق» مطابق «۹۵۱» یا ۹۵۰

محـاوره‌ای مـردم درخوزسـتان بـوده اسـت وحتـی امـروزه نیزمـی تـوان دراکثـرمناطق خوزسـتان چون کناره‌های خلیج فارس و جزایرآن وکوههای زاگرس به گویش های زبان ایلامی برخورد کرد.

علل عدم توجه به زبان ایلامی

چنانکه درصـفحات قـبل گفـته شـد ، زبان ایلامی تا اواخرقرن چهارم هجری زبان گفتگو ومحـاوره عمومـی درایـران خـصوصاً درخوزسـتان بـوده اسـت ، زبانـی کـه حـداقل هشت هزارسـال زبـان رسـمی وملـی کـشوری بـوده است که بصورت کاملاً فدرال اداره می شده اسـت ، وحتـی امپـراطوری بـزرگ و حاکمـان سـترک و فاتحـین بـنام مانـند هخامنـشیان ، کتیـبه‌هـای مختلف ومـتعدد خـود را بـدان زبـان کـه زبان خودشان بوده نوشته و دیگران تـرجمه کـرده‌انـد ا ما این زبان در تاریخ (۱۹۳۴ میلادی) برابر(۱۳۱۳ خورشیدی) چنان به بوته فراموشی سپرده شد که گوئی ازاصل چنین زبانی وجود نداشته است.

مـیلادی » آهـنگ جهانگـردی کـرد ، ومشاهدات واطلاعات خویش را در دو کتاب نفیس گردآورد ، اصطخری به سال «۳۴۶ هـ ق» درگذشت ، تألیفات وی عبارتند از:

۱ـ « مسالك الممالك در تاریخ و جغرافیا یا جغرافیای تاریخی» این کتاب به اهتمام دگویه درلیدن چاپ شده است

۲ـ « صـورالأقالیم یـا الأقالـیم » مـشتمل بـرحدود ممالـک صـوراقالیم زمـین ، ایـن کـتاب بـه اهـتمام مـسیومولر» J.H.muller بـه سـال ۱۸۷۰ مـیلادی چـاپ و بـه بیـشتر الـسنه خارجـی تـرجمه شده است رجوع شود به قاموس الأعلام ترکی ج ۲ ص ۹۹۱ و ایران باستان ج ۱ ص ۱۰۳ دائره المعارف بستانی ج۲ ص ۷۴۴ و معجم المطبوعات و حلل السندسیه ج ص ۳۹ و کتاب اسماء المؤمنین ج۱ ستون ۶ کتاب فهرست و حبیب السیر ج خیام ج۱ .

نویسندگان ، محققین وزبان‌شناسان همه زبانهای مختلف وحتی مهجورترین و خاموش‌ترین آنها را ازنظراملاء ، گرامروفنوتیک مورد تحقیق وتدقیق قرار دادند ولی نسبت به این زبان بعنوان فرزند خوانده دختر« Stepsister» سکوت عمیق اختیار کردند ، اما وجود این همه کتیبه ، مخصوصاً کتیبه‌های بیستون، آنان را سردرگم کرده‌بود ورنج می داد اگرچه کم و بیش اقدامی می کردند و چیزهایی می‌نوشتند اما معتقد بودند که چون این زبان ، زبان التصاقی است وبا هیچکدام از زبانهای سامی اعم ازعبرانی و سریانی وزبانهای اروپائی وهندی و زبانهای تک هجایی ، هم خانواده نیست ، بنابراین از کنارش به سادگی می گذشتند . تا اینکه درتاریخ ۱۹۳۴ شخصی بنام « دکترارنست هرتسفلد» [۲۰] مدیر ورئیس قسمت باستان‌شناسی ایران (ازبنگاه باستان شناسی شرق در لندن) به یک معجزه حیرت آوری برخورد کرد.

کشف آثار باستانی حیرت‌آور:

در تاریخ فوق بوسیله این شخص درحین حفاری دریک قسمت ازاستحکامات تخت جمشید تعداد سی (۳۰) هزارکتیبه سالم که تماماً به زبان ایلامی و به خط میخی نوشته شده بود ، کشف گردید وعلاوه براین، مقدارسالم قطعات بسیارزیاد وقابل ترمیم نیز با

[۲۰] - دکترارنست هرتزفلد Dr.E.Herzfeld مستشرق وایران شناس آلمانی (۱۹۴۷-۱۸۷۹ م) درمعرفت خطوط والسنه قدیم واحاطه برتاریخ ایران باستان ، عراق و اسلام ازاعجوبه‌های زمان بود . ودرحدود ۱۹۰ کتاب و رساله ومقاله مربوط به تاریخ و السنه و ادیان ایران ، کلده ، عیلام قدیم واسلام نوشت. نام او پیوسته با تخت جمشید همراه است ، زیرا کتیبه‌های آنرا خوانده ، وکتاب مهمی درباره صنعت ایران قدیم منتشرساخت که بنام « ایران و مشرق» معروف است وکتاب دیگری دربارهٔ « زرتشت و دنیای عهداو» دارد. کشف کتیبه‌های پهلوی فیروزآباد و یافتن کتیبه‌هایی درسرمشهد نزدیک کازرون ازکارهای مهم اوست. (اعلام معین ص ۲۲۶۶)

همان خط و زبان کشف گردید . این کشف عقیده وایده‌ی اروپاییان را صددرصد تغییرداد و به خواندن و کشف رموزات زبان ایلامی راغبتر کرد ، اما درموارد رجزها، اشعار و ضرب‌المثلهای این زبان به علت اینکه با زبان آنان هم خانواده نبود عاجزمی ماندند ، چون فهم کامل آن زبان نیازبه‌آموختن زبان‌های اورال آلتای که‌اصطلاحاً به‌آن « قفقازی » می گویند وهمچنین نیاز به آموحتن زبان عربی دارد که نوعاً فاقد آن بودند ودرمورد زبان فارسی نیز بیراهه رفتند زیراکه زبان فارسی طبق آماری که سازمان علمی و فرهنگی یونسکو داده است لهجه سی وسوم اززبان آرامی ، عربی است [۲۱] وزبان اردونیزمرکب از زبان عربی و ترکی و فارسی است ، خصوصاً آموزش و فهم زبان آرامی در پی بردن به منشاء زبانهای خاورمیانه لازم و ضروری است.

فرهنگ اقتصادی ایلامیان

تا تاریخ ۱۹۳۶میلادی دانشمندان ، محققان به ویژه ایرانیان وقتی نام ایلام به گوششان می خورد گمان می کردند که ایلام وایلامیان نام یکی ازاقوام مختلف است که همانند سایر اقوام مدتی را زندگی وسپس با هجوم قوم یا اقوام دیگرمنقرض وازبین رفته‌اند ، اگر هم اطلاعی ازآن قوم داشتند بسیارناقص ، جزیی ومحلی بوده است ، زیرا تا آن زمان نه کتیبه‌های سنگی خوانده شده بود و نه حفاریهای گوناگون صورت پذیرفته بود ، اما ازآن تاریخ به بعد (۱۹۳۶م) درحفاریهایی که بوسیله اروپاییان وآمریکاییان درتخت جمشید شیرازودرسایراماکن بوقوع پیوست خصوصاً درزیردیواریکی ازانباریهای آن ، امری حیرت

---

[۲۱] – هفته نامه‌های امید زنجان و ساوالان چهارشنبه ۷۹/۱/۱

آوروشگفت انگیزو شبیه به معجزه همه را مبهوت ، ودانش ویافته‌های تاریخی باستانی تا آن زمان را برباد داد ودگرگون کرد زیرا دراین حفاری تعداد بیش از ۳۰ هزارلوحه گلی که تماماً به زبان ایلامی بود کشف گردید که درنتیجه و با خواندن این لوحه‌ها معلوم شد :

الف: ایلام وایلامییان یک قوم نبوده بلکه یک ملت می‌باشند وحدود ده هزارسال قبل از هخامنشیان دراین مرزوبوم حاکم بوده‌اند.

ب: معلوم گردید که تخت جمشید کنونی یکی از مراکز وساختمانهای حکومتی و فرماندهی وحتی سکونتی ایلامییان بوده ومحل کشف لوحه‌ها نیز ساختمان حسابداری و خزانه داری آنان بوده است.

ج: تمامی آثارتاریخی ومان‌دگارسلسله هخامنشیان به زبان ایلامی نوشته شده است چون زبان خودشان بوده است وبه یکی ازگروه زبانهای اکدی یا آشوری ویا بابلی نیز ترجمه شده است ، زیرا زبان ایلامی درزمان حکومت هخامنشیان زبان عمومی ورسمی کشوربوده واما زبان اکدی ، آشورویا بابلی بدان علت است که مناطق بین النهرین در تصرف و تسلط آنان بوده ومی خواستند آنان نیزازمزایای اینگونه مکتوبات وفتوحات بهره‌مند شوند.

د: باکشف این لوحه‌ها وخواندن آنها اکثر فرضیه وتئوریهای مربوط به اقتصاد پولی ومالی تا آن زمان نقش برآب شد چون گمان می کردند ضرب سکه بوسیله سلسله حکومتهای لیدیه صورت گرفته وسپس به یونان واز یونان به کشورهای غربی وهکذا از لیدیه به سایر مناطق خاورمیانه رسیده است ، ولی با خواندن لوحه‌ها دیدند که قبل از آنان ایلامییان دوگونه سکه (پول) داشته‌اند یکی به‌نام «شِکِل= SHEKEL» ودیگری به‌نام « کارشا= KARSHA » که همان قروش وقران مصطلح امروزی است.

اقتصاد پولی ونحوه به وجود آمدن آن:

اگرچه تصویرو تصورانسانهای اولیه مشکل نیست زیرا نمونه‌هایی ازآنان را اکنون نیز در گوشه وکنارجهان امروزی می توان یافت ، معهذا مبحث را ازرمانی شروع می کنیم که افراد برای آنکه بتوانند نیازهای مربوط به خود ویکدیگررا برطرف نمایند کالاهای مختلف را جهت رفع احتیاج خود با یکدیگرمبادله می کردند ، بدین صورت که اشخاص مازاد نتیجه تلاش خود را می دادند ودرعوض مایحتاج خویش وخانه وخانواده خود را دریافت می کردند یعنی معامله کالا به کالا و نیزکارگران درمقابل کاری که انجام می دادند به آنان به عنوان دستمزد ، حبوبات ، غذا ، لباس ، شراب وسایرملزومات مربوط به خود وخانواده‌شان وحتی مایلزم خانه‌هایشان را از قبیل آجر وچوب وغیره می دادند پرداخت دستمزد بوسیله کالا وهمچنین انجام معاملات بصورت کالا به کالا بود واین شیوه مبادله برای افراد وحکومتها گرفتاریها ومشکلاتی نیزداشت فرضا اگر تصور کنیم که صاحب یک رأس اسب یا بافندهٔ پارچه برای مبادله آن با کالای مورد نیاز که گندم ، کفش و گوسفند بود ، می‌باید به دنبال فردی باشد که نیاز به اسب یا پارچه داشته باشد برای این کار شاید لازم بود مسافت زیادی را طی کند و موفق به مبادله کالای خود نگردد ، لذا بعضاً مردم برای رفع نیازهای اولیه وابتدایی خودشان دچارمشکلاتی می‌شدند ازقبیل زحمت و فقدان وسیله سنجش ، فقدان وسیله پس‌انداز فردی، عدم لزوم کالابطورمطلق در همهٔ زمانها ومکانها، مشکل پسندی در برخی موارد و همین طور اشکالات دیگر موجب بوجود آمدن پول گردید زیرا حساب وکتاب دقیق و هکذا وجود یک وسیله ونمونه مطمئن احساس می شد لذا علل مذکور باعث بوجود آمدن پول گردید.

در پولهای ضرب شده و بوجود آمده دوموضوع باید مشخص می شد . اول نام ضرب کننده اعم از اقوام ودولتها وحتی اتحادیه‌ها ، دوم میران ارزش پول اعم ازاینکه جنس آن از آهن ، نقره و یا طلا بوده باشد.

قبل از کشف واکتشاف لوحه‌های مورد بحث ومقدم‌الذکراز زیر یکی از استحکامات مخروبهٔ انباری تخت جمشید ، نویسندگان را عقیده ونظرآن بود که در قرن ششم قبل از میلاد ، در بین‌النهرین و درزمان حکومت وسلطنت « نَبوکَّد نَذَّر= Nebuchadnezzar » حاکم مقتدربابل سکه وپول رواج پیدا کرد و عموم مردم به جای تعاطی و کالی به کالا، معاملات وامور خود را بوسیله پول انجام دادند ، داریوش اول ، امپراطورمقتدرایران ازسلسله هخامنشیان نیز دراین امر از وی تقلید کرد .

اما باکشف وبدست آمدن چنین لوحه‌ها که درآنها نام ومیزان ارزش سکه و پول نیز درج شده بوده است، فرضیه مربوط به نبوکد نذّر وداریوش را با تردید مواجه کرد به ویژه دربین لوحه‌ها تعداد زیادی لوحه وجود دارد که مزد کارگران واهل حِرف ، با پول وسکه پرداخت نشده ، بلکه مانند سوابق امرودورانهای ماقبل خود ، بوسیله کالاهایی از قبیل حبوبات. غذا ، لباس وگوسفند وغیره پرداخت گردیده است ، علی هذا این امرحکایت ازقدمت وسابقه طولانی‌تراززمان نبوکد نذر وغیره را می نماید ، ازآن گذشته ایجاد این همه لوحه با چنین دقت واختلاف در مدت زمان ۴۶۰تا ۴۹۲ ق.م که به عقیده نویسندگان، تاریخ تنظیم آنها بوسیله داریوش اول منظور شده است ، بعید بنظرمی رسد.

لذا دراین مقوله نکات زیر قابل توجه است:

الف: چنانکه مذکور افتاد وجود تعداد کثیرومعتنابهی از لوحه‌ها که درآنها نشان می دهد پرداخت دستمزد بوسیله کالا انجام شده وتفکیک آنها غیرمعقول می باشد ، حکایت از تنظیم آنها در مدتی پیش از زمان نبوکد نذر وداریوش را دارد.

ب: کثرت لوحه‌ها و بدست آمدن ۳۰ هزاروالندی لوحه نیاز به فاصله زمانی بیش از ۳۲ سال (۴۶۰ تا ۴۹۲ ق.م) جهت تنظیم دارد.

ج: نام گذاری سکه‌ها وپولهای ضرب شده به اسامی (شِکِل وکارشا) دونام ایلامی است واگر آنها راداریوش ضرب کرده است ، چرا از خودشان نامی به آنها نداده بود؟

د: متون تمامی لوحه‌ها به زبان ایلامی است ازآنجایی که خزانه خزانه‌داری امری خصوصی واختصاصی است لذا خیلی بجا بود که لوحه‌ها به زبان خودشان تنظیم می شد.

ه : اگر لوحه‌ها ایلامی نیست ، چرا کلاً وجزاً به زبان ایلامی مرقوم شده است علی هذا به نظرمی رسد که بسیار بجا ومناسب است که آنها به ایلامییان مستند شود و نه به سایر اقوام واین امتیاز زبانی مافوق همه امتیازها می باشد.

ملتی مظلوم و زبانی متروک

هیچ قوم وملتی در تمامی جهانِ شناخته شده ، مانند ایلامییان مورد بی‌مهری وبی‌توجهی و احیاناً حتی تحقیر قرار نگرفته‌است ، با اینکه آثار و دارایی هنگفت و غیرقابل تصورشان ، بوسیله اروپاییان بویژه فرانسویان و آمریکائیان ، با کمال بی‌رحمی غارت و به یغما برده‌شد ، معهذا یک فاتحه هم برایشان نخواندند .

فرانسویان وقتی ۳۵۰ صندوق پراز جواهرات ، طلا ، نقره ، الواح ، آثار باستانی و خلاصه تمدن یک ملت را با کشتی جنگی از شوش ، پایتخت ایلامیان با خود می‌بردند ، و یا آمریکائیان ضمن چپاول و غارت تخت جمشید ، سه هزار و اندی لوحه های باستانی را که تماماً به زبان ایلامی نوشته شده بود ، با خود برده و تحویل دانشگاه شیکاگو می‌دادند ، هیچگاه نخواستند نام ملت ایلام را با حرمت یاد کنند !

جالب ترازهمه اینکه آمریکائیان گفتند : اگرچه لوحه‌ها به زبان ایلامی است، اما آنها جزء آثار هخامنشیان می‌باشد ، کسی را یارای آن نبود که بگوید :

هخامشیان مگر زبان نداشتند ؟ ! هخامنشیان مگر ایلامی نبوده اند ؟ !

هخامنشیان ، به قصد تجدید بنا اماکن و معابد ایلامییان را در محل فعلی تخت جمشید خواستند امتداد بخشند که به عید پوریم مبتلا شدند وکاسه کوزه شان به هم ریخت وهیچ گاه کاخی درآن مکان بوجود نیامد و خرابه‌های هخامنشیان ایلامی روی ویرانه‌های ایلامیان قبل از خودشان تکرار شد ، چنانکه اگر به سنگ‌های موجود در آن محل نظر کنید ، خواهید دید که هنوز بسیاری از سنگ‌ها تراشیده نشده است.

اما دررابطه با زبان ایلامییان :

اززمان انقراض هخامشیان بوسیله قتل عام ایرانییان توسط یهود که عید پوریم نام گرفت تا آمدن اروپائیان به خاورمیانه و ایران ، کسی نمی‌توانست خطوط میخی و سنگ نوشته‌های گوناگون را بخواند ، چرا؟

علت اصلی واساسی ، قتل عام دانشمندان ، علماء ، نویسندگان ، هنرمندان و اهل فن در زمان هخامنشیان بوسیله یهود در قضیه وداستان « پوریم » است که همه ساله یهودیان آنرا عید می‌گیرند و این داستان در کتاب عهد عتیق چنین آمده‌است :

> « یهودیان در تمام ولایت‌های اخشورش پادشاه جمع شدند تا برکسانی که قصد آزار آنان را داشتند ، غلبه کنند ... و تمام رؤسای ولایت‌ها و امیران و والیان و عاملان پادشاه به یهودیان کمک کردند ... پس یهودیان تمام دشمنان خود را به دم شمشیر زده ، کشتند و هلاک کردند و با آنان هرچه خواستند ، انجام دادند ... تمام یهودیانی که در ولایت های پادشاه بودند ، جمع شده و برای جان های خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزارنفراز دشمنان خویش را کشته بودند ، از آنان آرامی یافتند ولی دست خود را به تاراج نگشودند.» (عهد عتیق ، استر ، ص ۹)

اما اصل قضیه : و چرا : و چگونه :

علماء ، نویسندگان و مورخین همهٔ زمان‌ها می‌دانند که « نَبوکَدنَصَّر = Nabuchodonosor » حاکم مستبد و امپراطور بابل (۶۰۵ ـ ۵۶۲ ق.م.) به کرات و مرات به اورشلیم حمله کرده ، آنجا را ویران و هزاران یهودی را به اسارت به بین‌النهرین

آورد ، از قتل و غارت واسارت یهودیان و ویرانی اورشلیم وهمه کشور یهود مدتی طولانی گذشت تا اینکه :

یهودیان دست به دامان ایلامییان شدند که از قدیم وندیم با اقوام بین النهرین میانهٔ خوبی نداشتند وبه دفعات بینشان جنگ ودرگیری اتفاق افتاده بود لذابوسیلهٔ بنیان‌گذار و سرسلسلهٔ آنان یعنی کورش (۵۶۰ ـ ۵۲۹ ق.م.) کشور سومر ، اکد ، آشور و بابل ، به عبارت دیگربین‌النهرین را کاملاً ویران و با خاک یکسان کردند و در آبادی و عمارت و ساخت وساز اورشلیم و کشوراسرائیل کوشیدند واسرای اسرائیلی ، فاتحانه و با دست پر ، به مملکت خود باز گشتند .

دردوران اسارت یهودیان و بعد از اسارت و آزادی ، چند امر مهم اتفاق افتاد:

الف : یهودی‌ها که مردمان زیرک واقتصادی بودند ، در دوران اسارت و جلای وطن به کشورهای مختلف به ویژه به شهرهای مختلف ایلام (ایران) پراکنده شدند و همین امر باعث و سبب آشنایی ، شناخت و حتی تسلط آنان بر محیط و مردمان و اقوام و جوامع مختلف و گوناگون گردید.

ب : در دوران حمایت هخامشیان از یهود یا به عبارت دیگر ، در ایام استخدام یهود توسط سلاطین هخامنشی و ویرانی بین‌النهرین ، تعداد زیادی ازمخالفین بنی‌اسرائیل ، به کشورهای مختلف خصوصاً به شهرهای ایران فرار کردند که تا از انتقام‌جوئی آن قوم در امان باشند .

ج : یهودیان پس از استخدام سلاطین هخامنشی ، خودشان نیز جزء ابواب‌جمعی و مقامات عالی رتبه حکومت قرارگرفتند و به تمامی مقامات ومناصب از قبیل وزارت و فرماندهی ارتش و ریاست امنیت و محافظین مخصوص شاه نیز رسیدند .

چنانکه « هَدَسَّه = اِستَر دختر ابیحایل » شهبانوی خشایارشا (به اصطلاح کتاب عهد عتیق ، اَخشورش) گردید و « مُردِخای بن یائیرابن شمعی ابن قیس بنیامینی » نخست‌وزیر شاه مزبور گردید ، بطوریکه یهودیان برارکان حکومت و نقاط مختلف مملکت تسلط کامل یافتند ، چنانکه امروزه اگر ملاحظه شود ، خواهند دید که هیچ شهری ازخاورمیانه بویژه از ایران نیست مگر یک یا چند یهودی که قبرشان بصورت زیارتگاه مورد توجه عامه است.

فصل سوم
مقدمه بر عیدپوریم – فوریم
یا قتل عام ایرانیان

هیچ یک از نویسندگان ، مورخین ، محققین ودانشمندان متوجه نشده اند که چرا وچگونه است که اسکندر مقدونی از یونان حرکت کرده وتا هندوستان می رود اما به هیچ مانع و رادعی برخورد نمی کند ؛ وهمچنین زمانی که اعراب مسلمان جهت توسعهٔ دین مقدس اسلام از مدینه به راه افتاده تا آسیای مرکزی وچین می روند با هیچ مخالفی روبرو نمی شوند ؛ وهمچنین وقتی مغولان از مغولستان به راه می افتند وبدون هیچ درگیری تا بغداد می روند ؛ درحالی که هر سه گروه از ایران گذشته اند وتاریخ هر سه گروه را مورخین مرقوم داشته اند؛ اما متوجه نشدند که چرادراین کشور با هیچ نیرویی مواجه نشده اند در حالی که سالها در این کشور مانده اند.

اما اروپائیان :

وقتی اروپائیان بدین مناطق آمدند ، چون از فاجعه پوریم خبر نداشتند و هیچکس از مردم محل کشف کتیبه ها ، نمی‌توانستند آنرا بخوانند ، لذا تعجب کرده و این مردم راعاجز و عقب‌افتاده معرفی کردند و خود با زحمت زیاد و فداکاری قابل تحسین ، کتابخانه سومریان را در بیست متری زیرزمین کشف کردند و خواندند ؛ حتی دانشمندان ومورخین قرون

وسطی دراثرعدم امکان خواندن کتیبه ها از بزرگترین مردان آن روزگاران نتوانسته اند نامی به میان آورند چنانچه فردوسی بزرگ در شاهنامه از این موضوع غافل مانده است واین غفلت کاررا به جایی رسانده است که حتی از هخامنش ، کورش وداریوش هم نتوانسته نامی به میان آورد وهرآنچه از ایلامییان در افواه وسینه ها بوده از قبیل رستم وسهراب واسفندیار وایران وتوران — که این اسامی تماماً جزو لغات ترک بوده — نام برده است وسخنان غیرمعقول وخنده دار از قبیل بردن سیمرغ زال را به خانهٔ خود ، وبزرگ کردن وی در سر شاخ وامثال آن راترنم فرموده است.

وقتی کتیبه ها شروع به خوانده شدن کردند بنیانگذاران پوریم به وحشت افتادند وشروع به تبلیغ علیه ایلام وایلامییان کردند روی همین اصل وقتی باستان شناسان به زبان ایلامی رسیدند ودیدند که اززبانهای پیوندی مثل عربی ولاتین نیست وتک هجایی هم نمی باشد ، لذادر تحقیق وتفحص به سستی گراییدند وگفتند : « incognita _ lingua » یعنی زبان آمیخته ، مشوش ناشناس و بیگانه است ؛ بنابراین تا به امروز هیچ کس دررابطه با زبان ایلام وصرف ونحو آن ، فونوتیک وگرامر واسم و فعل و حرف آن تحقیق شایسته وجدی نکرده است ، معهذا درضمن همین تحقیقات ناچیز ، ثابت گردیده‌است که زبان ایلامی ، از خانواده زبان های اورال آلتای و یک زبان ترکی قدیم است .

اما اینکه چرا شعرا وعلماء ونویسندگان ترک زبان به عربی و فارسی نوشته‌اند تا ترکی ، دلیل آن خیلی روشن و واضح است ، چون تمامی شعرا ونویسندگان مسلمان هستند و زبان فارسی نیز یکی از لهجه های زبان عربی می باشد و زبان عربی هم زبان قرآنی است و برای همه مقدس می باشد ، لذا نوشتن به عربی و یا فارسی که آن هم ریشه عربی دارد بسیاربجا و به مورد دانسته شده است که آن را برای صواب اخروی نوشته‌اند.

عید پوریم = فوریم
یا قتل عام ایرانیان بوسیله یهود در زمان سلطنت خشایارشا
(انقراض آخرین سلسلهٔ سلاطین ایلامیان یعنی هخامنشیان)

درتاریخ۴۸۶ ق . م (که ضمناً ۴۶۶ ق.م سال قتل خود خشایارشاه نیز می باشد) خشایارشاه - که کتاب اِستَر از کتب عهد عتیق اورا اَخشُورُش خوانده ودربارهٔ وی نوشته است این همان اخشورش است که از هند تا حبش بر صدو بیست وهفت ولایت سلطنت می کرد - در سال سوم سلطنت خویش ضیافت هفت روزه شاهانه برای جمیع سروران وخادمان خود درعمارت باغ قصر خود برپا کرد ، درروز هفتم چون دل پادشاه از شراب خوش شد ، هفت خواجه سرا یعنی « مَهُومان و بِزتا و قَربُونا و بِغتا و اَبَغتا و زاتَر و کَرکَس» را امر فرمود که وَشتَی ملکه را با تاج ملوکانه ، به حضور شاه بیاورند تا زیبایی اورا به خلایق وسروران نشان دهد زیرا که نیکو منظر بود ؛ اما وَشتَی ملکه نخواست که بر حسب فرمانی که پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده بود بیاید ، پس پادشاه بسیار مشتعل شده وغضبش در دلش مشتعل گردید .آن گاه پادشاه با حکما وعلما ومقربان دربار خود که هفت نفر به اسامی« کَرشَنا وشیتار وآدمانا و تَرثیش و مَرَس ومَرَسنا ومَمُوکان » بودند تکلم نمود ونظر خواست که در این باره چه باید کرد؟

از بین آنان مموکان به حضور شاه وسروران عرض کرد که « وَشتَی ملکه نه تنها به پادشاه بلکه به همهٔ رؤسا وجمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اَخشُورُش پادشاه می باشند تقصیر نموده است . زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود ، آن گاه شوهرانشان در نظرشان خوار خواهد شد ، پس اگر پادشاه صلاح بداند فرمان مُلوکانه از

حضور وی صادر شود که وشتی به حضور پادشاه دیگر نیاید ورتبهٔ ملوکانهٔ اورا به دیگری که بهتر از او باشد ،بدهند وچون این فرمان راپادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او ، مسموع شود آنگاه همهٔ زنان ، شوهران خودرا از بزرگ وکوچک احترام خواهند نمود .»

واین سخن در نظر پادشاه پسند آمد وپادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود وفرمان داد « برهمهٔ ولایتهای خود وُکَلا بگمارد که همهٔ دختران باکرهٔ نیکو منظر را به دارالسلطنهٔ شُوشَن در خانهٔ زنان زیر دست « هیجای» - که خواجه سرای پادشاه ومستحظ زنان می باشد - جمع کنند وبه ایشان اسباب طهارت داده شود دختری که به نظر پادشاه پسند آید در جای وَشتَی ملکه شود.»

شخصی یهودی در دارالسلطنهٔ شوشن بود که به مُردِخای بن یائیر بن شمعی بن قَیس بنیامین مسمّی بود واو از اورشلیم جلای وطن شده بود که نَبوکَد نَصَّر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورد بود واو هَدَسّه یعنی اِستَر دختر عموی خودرا تربیت می نمود چون که وی را پدرومادر نبود وآن دختر خوب صورت ونیکو منظر بود وبعد از وفات پدر ومادرش ، مُردِخای اورا به جای دختر گرفت ، پس چون امر وفرمان پادشاه شایع گردید ودختران بسیار در دار السلطنهٔ شُوشَن زیر دست هیجای جمع شدند اِستَر را نیز به خانه پادشاه زیر دست هیجای که مستحظ زنان بود آوردند واِستَر قومی وخویشاوندی خود را فاش نکرد. زیرا که مردخای اورا امر فرموده بود که نکند ، ومردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می کرد تا از احوال اِستَر وآنچه واقع می شود اطلاع یابد ، دختران را به نوبت وبا انجام تشریفات مخصوص نزد اُخشُورُش پادشاه داخل می کردند ودر وقت شام داخل می شد وصبحگاهان به خانهٔ دوم زنان زیردست شَحَشغاز — که خواجه سرای پادشاه ومستحظ متعه ها بود — برمی گشت وبار دیگر نزد پادشاه داخل نمی شد مگر اینکه پادشاه

دراو رغبت کرده و اورا به نام بخواند ، وچون نوبت استر دختر ابیحایل رسید وی را نزد اخشورش در ماه دهم که ماه طبیعت بود در سال هفتم سلطنت وی آوردند.
پادشاه استر را از همهٔ زنان زیاده دوست می داشت واز همهٔ دوشیزگان در نزد وی نعمت والتفات زیاده یافت ، لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت واورا در جای وَشتَی ، ملکه ساخت وپادشاه ضیافت عظیمی در این خصوص برپا نمود ، وچون دوشیزگان باردیگر جمع شده بودند مردخای بر دروازهٔ پادشاه نشسته بود واستر هنوز خویشاوندی وقومی خودرا بروفق آنچه مردخای امر فرموده بود فاش نکرده بود .
درآن ایام حینی که مردخای بر دروازهٔ پادشاه نشسته بود ، دو نفر از خواجه سرایان پادشاه وحافظان آستانه یعنی « بِغتان وتارَش » غضبناک شده خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند وچون مردخای از این امر اطلاع یافت استر ملکه را خبر داد واستر پادشاه را از زبان مردخای مُخبَر ساخت ، پس این امر را تفحص نموده صحیح یافتند وهردوی ایشان را بردار کشیدند.

اصل قضیه :

بعد ازاین وقایع اخشورش پادشاه ، هامان ابن هَمَدانای آجاجی راعظمت داد وبه درجه بلند رسانید وکرسی اورا از تمامی رؤسایی که با او بودند بالاتر گذاشت وجمیع خادمان پادشاه که در دروازهٔ پادشاه می بودند به هامان سرفرود آورده وبه او سجده می کردند زیرا که پادشاه در مورد او چنین امر فرموده بود؛ لکن مردخای سر فرود نمی آورد واورا سجده نمی کرد ؛ وخادمان پادشاه از وی پرسیدند که تو چرا از امر پادشاه تجاوز می نمایی ؟ اما هر چند روز به روز این حرف را به وی می گفتند به ایشان گوش نمی داد،

پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می شود یانه ؟ زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم واز طرفی چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد واورا سجده نمی نماید هامان از غضب مملو گردید ، چون دست انداختن بر مردخای تنها به نظر وی سهل آمد واورا از قومیت وی اطلاع داده بودند ، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد زان رو که قوم مردخای بودند ، در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نیسان باشد ، هامان به اَخشُورُش پادشاه گفت :

قومی هستند درمیان قومها در جمیع ولایتهای تو پراکنده ومتفرق می باشد وشرایع ایشان مخالف همهٔ قومها است وشرایع پادشاه را بجا نمی آورند لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست ، اگر پادشاه راپسند آید حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند ومن ده هزار وزنه نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانهٔ پادشاه بیاورند ، آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده به هامان که دشمن یهود بود داد وگفت : هم نقره وهم قوم را به تو دادم تا هر چه در نظرت پسند آید با ایشان بکنی ، پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احظار نمودند وبر وفق آنچه هامان امر فرمود به امیران پادشاه وبه والیانی که بر هر ولایت بودند وبر سروران هر قوم مرقوم شد ، به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید وبه مهر پادشاه مختوم شد ، ومکتوبات به دست چاپاران به همهٔ ولایتهای پادشاه فرستاده شدتا همهٔ یهودیان را از جوان وپیر و زن وطفل در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد هلاک سازند وبکشند وتلف سازند واموال ایشان را غارت نمایند ، تا این حکم درهمهٔ ولایتها رسانیده شود ، وسوادهای مکتوب به همهٔ قومها اعلام شد در همان روز مستعد باشند ، پس چاپاران بیرون رفتند وایشان را بر حسب فرمان پادشاه شتابانیدند و

حکم در دارالسلطنهٔ شُوشَن نافذ شد وپادشاه وهامان به نوشیدن نشستند اما شهر شوشن مُشوَش بود .

مردخای قضیه را به نفع خود تغییر داد:

چون مردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت جامهٔ خود را دریده پلاس با خاکستر دربر کرد وبه میانه شهر رفته وبه آواز بلند فریاد تلخ برآورده وتا روبروی دروازهٔ پادشاه آمد ، زیرا که جایز نبود کسی با لباس پلاس داخل دروازهٔ پادشاه بشود ، ودر هر ولایتی که امر وفرمان پادشاه به آن رسیده بود یهودیان را ماتم عظیمی وروزه وگریه ونوحه گری بود وبسیاری در پلاس وخاکستر خوابیدند ، پس کنیزان وخواجه سرایان آمدند واِستر را خبردادند وملکه بسیار محزون شد ولباس فرستاد تا مردخای راپپوشانند وپلاس وی را از او بگیرند اما او قبول نکرد ، آنگاه استر هَتاک را که یکی از خواجه سرایان بود واورا به خدمت وی پادشاه تعیین نموده بود پیش خود خواند واورا فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امراست وسببش چیست ؟ پس هتاک به سعهٔ شهر که پیش دروازهٔ پادشاه بود نزد مردخای بیرون رفت ومردخای اورا از هر چه به او واقع شده بود واز مبلغ نقره که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانهٔ پادشاه دهد خبر داد ، وسواد نوشتهٔ فرمان را که در شوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود به او داد تا آن را به استر نشان دهد ووی را مُخبَر سازدووصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده از او التماس نماید وبه جهت قوم خویش از وی درخواست کند ، پس هتاک داخل شده سخنان مردخای را به استر باز گفت واستر مجدداً هتاک را امر فرمود که به مردخای بگوید :

جمیع خادمان پادشاه وساکنان ولایتهای پادشاه می دانند که بی جهت هر کس خواه مرد وخواه زن که نزد پادشاه به صحن اند رون داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود مگر آنکه پادشاه چوگان زرّین را بسوی او دراز کند تازنده بماند وسی روز است که خوانده نشده ام که به حضور پادشاه داخل شوم ، پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند ومردخای گفت : به استر جواب دهید : در دل خود فکر نکن که در خانهٔ پادشاه به خلاف یهودیان دیگر رهایی خواهی یافت بلکه در این وقت تو ساکت بمانی راحتی ونجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد آمد اما تو وخاندان پدرت هلاک خواهید شد وکیست که بداند به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده ای ؟ پس استر فرمود : به مردخای جواب دهید برو وتمامی یهود را که در شوشن یافت می شود جمع کن وبرای من روزه گرفته وسه شبانه روز چیزی مخورید ومیاشامید ومن نیز با کنیزانم همچنان روزه خواهیم داشت وبه همین طور نزد پادشاه داخل خواهم شداگر چه خلاف حکم است.واگرهلاک شدم هلاک شدم ، پس مردخای رفته موافق هرچه استر وی را وصیت کرده عمل نمود.

نتیجه ، چوبهٔ دار :

در روز سوم استر لباس ملوکانه پوشیده وبه صحن دروازهٔ اندرونی پادشاه در مقابل خانهٔ پادشاه بایستاد وپادشاه بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت روبروی دروازهٔ خانه نشسته بود ، چون استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است در نظر وی التفات یافت وپادشاه چوگان طلا را که در دست داشت به سوی استر دراز کرد واستر نزدیک آمده ونوک عصارا لمس کرد وپادشاه اورا گفت :

ای استر ملکه تورا چه شده است ودرخواست تو چیست ، اگر چه نصف مملکت باشد به توداده خواهد شد، استر جواب داد که اگر به نظر پادشاه پسند آید ، پادشاه با هامان به ضیافتی که برای او مهیّا کرده ام بیاید، آنگاه پادشاه فرمود هامان را بشتابانید تا بر حسب کلام استر کرده شود ، پس پادشاه وهامان به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند وپادشاه در مجلس شراب به استر گفت : سؤال تو چیست که به تو داده خواهد شد ودرخواست تو کدام است اگر چه نصف مملکت باشد برآورده خواهد شد . استر در جواب کفت: مسئول ودرخواست من این است که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم واگر مصلحت داند که مسئول مرا عطا فرماید ودرخواست مرا به جا آورد : پادشاه وهامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیّا کنم بیایند وفردا امر پادشاه را به جای خواهم آورد . پس در آ ن روز هامان شادان ومسرور شده بیرون رفت لیکن چون مردخای را نزد دروازهٔ پادشاه دید که به حضور او بر نمی خیزد وحرکت نمی کند به شدت غضبناک شده اما خودداری نمود وبه خانهٔ خود رفت ، فرستاد دوستان خویش و زن خود زَرَش را خواند وبرای ایشان فراوانی توانگری خود وکثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه برای او داده و او را بر سایر رؤسا وخدام برتری داده کرد وهامان گفت : استر ملکه نیزکسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود همراه پادشاه دعوت نفرموده وفردا نیز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است ، لیکن همهٔ این چیزها در نزد من هیچ است مادامی که مردخای یهود را می بینم که بر دروازهٔ پادشاه نشسته است .آنگاه زوجه اش زَرَش وهمهٔ دوستانش اورا گفتند : « چوبهٔ داری به بلندی پنجاه ذراع بساز وبامدادان به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازد ، پس با پادشاه به شادمانی به ضیافت برو».

واین سخن در نظر هامان پسند آمده امر کرد که چوبهٔ دار را حاضر کنند.

چاه کَن خود به چاه افتاد:

درآن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکرهٔ تواریخ ایام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند ودر آن نوشته ای یافتند که مردخای دربارهٔ « بِغَتان وتَرَس » خواجه سرایان پادشاه وحافظان آستانهٔ وی که قصد دست اندازی و دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند خبر داده بود. پادشاه پرسید که چه حرمت وعزّت به عوض این خدمت به مردخای عطا شد ؟

بندگان پادشاه که اورا خدمت می کرده اند گفتند بر او چیزی نشد . پادشاه گفت: کیست در حیاط ؟ « و هامان به حیاط بیرونی خانهٔ پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را بر داری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب سازد » وخادمان پادشاه ، وی را گفتند : اینک هامان درحیاط ایستاده است پادشاه فرمود تا داخل شود وچون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت :

باکسی که پادشاه رغبت دارد که اورا تکریم نماید چه باید کرد ؟ و هامان در دل خود فکر کرد ، کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد. پس هامان به پادشاه گفت : برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن وی رغبت دارد ، باید لباس ملوکانه راکه پادشاه می پوشد و اسبی را که پادشاه سوار می شود بیاورند و لباس و اسب را به دست یکی از مقرب ترین امراء پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه تکریم نمودن وی را رغبت دارد بپوشانند وبر اسب سوار کرده در کوچه های شهر بگردانند وپیش روی او ندا کنند که : (باکسی که تکریم نمودن اورا پادشاه رغبت نماید چنین کرده خواهد شد) آنگاه پادشاه به هامان فرمود آن لباس واسب را چنانکه گفتی به تعجیل بگیر وبا مردخای یهود که بر دروازه پادشاه نشسته است چنین معمول دار واز هر چه گفتی

چیزی کم نشود ، پس هامان آن لباس واسب را گرفته به مردخای پوشانیده واورا سوار کرده در کوچه ها ی شهر گردانید پیش روی او ندا می کرد که با کسی که پادشاه به تکریم او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد ؛ مردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد ، اما هامان ماتم کنان وسرپوشیده به خانه خود بشتافت وهامان به زوجهٔ خود زَرَش و همهٔ دوستان خویش ماجرای خود را حکایت کرد و حکیمانش و زنش زرش ، اورا گفتند : اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد بر او غالب نخواهی آمد بلکه البته پیش او خواهی افتاد و اینان هنوز با او گفتگو می کردند که خواجه سرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استَر ساخته بود به تعجیل ببرند.

شروع یک فاجعه وحشتناک تاریخی بی مانند:

پس پادشاه وهامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند وپادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: ای استر ملکه مسئول توچیست که به تو داده خواهد شد.و درخواست تو کدام است ؟ اگر چه نصف مملکت باشد به تو داده خواهد شد.
استر ملکه جواب داد : ای پادشاه اگر در نظر تو التفات یافته باشم واگر پادشاه را پسند آید ، جان من به مسئول من وقوم من به درخواست من ، به من بخشیده شود، زیرا که من و قومم فروخته شده ایم که هلاک و نابود وتلف شویم و اگر به غلامی وکنیزی فروخته می شدیم سکوت می نمودیم. با آنکه مصیبت نسبت به ضرر پادشاه هیچ است ... آنگاه اُخشُورُش پادشاه استر ملکه را خطاب کرده ، آن کیست وکجا است که جسارت نمود تا چنین عمل نماید ؟ استر گفت : عدو ودشمن همین هامان شریر است ؛ آنگاه هامان در حضور پادشاه وملکه به لرزه در آمد وپادشاه غضبناک شده از مجلس شراب برخاسته به

باغ قصر رفت . وچون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرّع نماید وچون پادشاه از باغ قصر به مجلس شراب بازگشت هامان بر بستری که استر بر آن می بود افتاده بود پس پادشاه گفت : آیا ملکه را نیز در خانهٔ من بی عصمت می کند؟ سخن هنوز بر زبان پادشاه می بود که روی هامان را بپوشانیدند ، آنگاه حَرْبُونا یکی از خواجه سرایانی که در حضور پادشاه می بودند ، گفت اینک چوبه دار پنجاه زراعی نیز که هامان آنرا به جهت مردخای که آن سخن به کرار برای پادشاه گفته است مهیا نموده ودر خانهٔ هامان حاضر است . پادشاه فرمود که اورا برآن مصلوب سازید. پس هامان را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود ، مصلوب ساختند وغضب پادشاه فرو نشست .

پوریم = فوریم

در آن روز اخشورش پادشاه خانه هامان دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت ومردخای در حضور پادشاه داخل شد زیرا که استر پادشاه را از نسبتی که با وی داشت خبر داده بود وپادشاه انگشتر خود را از هامان گرفته بود بیرون کرده به مردخای داد واستر را بر خانهٔ هامان گماشت ؛ واستر بار دیگر به پادشاه عرض کرد ونزد پاهای او افتاده بگریست واز او التماس نمود که شرّ هامان آجاجی و تدبیری که برای یهودیان کرده بود باطل سازد ، پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته به حضور پادشاه ایستاد وگفت : اگر پادشاه را پسند آید ومن در حضور او التفات یافته باشم وپادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم ، مکتوبی نوشته شود که مراسله ای را که هامان بن همدانای آجاجی تدبیر کرده و - آنها برای هلاکت یهودیانی که در تمام

ولایت پادشاه می باشند - نوشته است باطل سازد ، زیرا من بلایی را که بر قوم واقع می شود چگونه توانم دید وهلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست. ؟
آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه ومردخای یهودی فرمود : اینک خانهٔ هامان را به استر بخشیده ام واورا به سبب دست درازی بر یهودیان به دار کشیده اند وشما آنچه را که در نظرتان پسند آید به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید وآن را به مُهر پادشاه مختوم سازید و هر چه به اسم پادشاه نوشته شود وبه مُهر پادشاه مختوم گردد کس نمی تواند آن را تبدیل کند پس در آن ساعت « در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد » کاتبان پادشاه را احضار کردند وموافق هر آنچه مردخای امر فرمود به یهودیان و والیان ورؤسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود رسیده ، به هر ولایت موافق خط آن وبه هر قوم موافق زبان آن وبه یهودیان موافق خط و زبان ایشان و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته آنها را بدست چاپاران اسب سوار فرستاد وایشان بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه وکرّه های مادیانهای او بودند سوار شدند ، در آنها پادشاه به یهودیانی که در همهٔ شهر ها بودند اجازت داد که جمع شده وبه جهت جانهای خود مقاومت کنند وتمامی قوّت قومها و لایات را که قصد اذیت ایشان می داشتند با اطفال وزنان ایشان بکشند وهلاک سازند وتلف نمایند واموال ایشان را تاراج نمایند در یک روز یعنی « در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد» در همهٔ ولایتهای اخشورش پادشاه ، وتا این حکم در همهٔ ولایتها رسانیده شود سوادهای مکتوب به همهٔ قومها اعلام شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند و از دشمنان خود انتقام گیرند ، پس چاپاران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بودند روانه شده و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده به تعجیل روانه ساختند وحکم در دارالسلطنهٔ شُوشَن نافذ شد. و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانهٔ لاجوردی وسفید ، و تاج بزرگ زرین و ردای

کتان نازک ارغوانی بیرون رفت وشهر شوشن شادی و وجد نمودند وبرای یهودیان روشنی وشادی وحرمت پدید آمد ودر همهٔ ولایتها وجمیع شهرها در هر جایی که حکم پادشاه رسید برای یهودیان شادمانی وبزم وروز خوش بود وبسیاری از قومهای زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

تاریخ قتل عام ونحوهٔ شروع آن :

در روز سیزدهم ماه آذار که ماه دوازدهم باشد هنگامی که نزدیک شد حکم وفرمان پادشاه را جاری سازند ودشمنان یهود منتظر بودند که بر ایشان استیلا یابند ، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خود استیلا یافتند وچون در شهر های خود در همهٔ ولایتهای اخشورش پادشاه جمع شدند تا بر آنانی که قصد اذیت داشتند دست بیاندازند وکسی با ایشان مقاومت ننمود زیرا که ترس ایشان بر همهٔ قومها مستولی شده بود .

جمیع رؤسای ولایتها وعاملان و امیران پادشاه ، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای بر ایشان مستولی شده بود چونکه مردخای در خانه پادشاه معظّم شده وآوازهٔ او در جمیع ولایتهای پادشاه شایع گردیده واین مردخای آناً فاناً بزرگتر می شد پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده ، کشتند وهلاک کردند ویهودیان در دار السلطنهٔ شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده وهلاک کردند و « فَرشَنداطا و دَلفُون و اَسفاتا و فُوراتا و اَدَلیا و اَریدا و فَرمَشتا واَریسای واَریدای وبَزاتا » یعنی ده پسر هامان ابن هَمَدانای ، دشمن یهود را کشتند لیکن دست به تاراج نگشودند ، در آن روز عدد آنانی را که در دارالسلطنهٔ شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند . وپادشاه به استر ملکه گفت که :

یهودیان در دار السلطنهٔ شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته وهلاک کرده اند .
— پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده اند — حال مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد ودیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید.

تکرار ماوقع :

استر گفت : اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن می باشند اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند وده پسر هامان را به دار بیاویزند « وپادشاه فرمود که چنان شود » وحکم در شوشن نافذ گردیده وده پسر هامان را به دار آویختند ویهودیانی که در شوشن بودند در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده سیصد نفر را در شوشن کشتند لیکن دست خود را به تاراج نگشادند وسایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه جمع شده برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبغضان خویش را کشته بودند از دشمنان خود آرامی یافتند اما دست خود را به تاراج نگشادند.
این در روز سیزدم ماه آذار واقع شد ودر روز چهاردهم ماه آ رامی یافتند و آ ن را روز بزم وشادمانی نگاه داشتند و یهودیانی که در شوشن بودند در سیزدهم وچهاردهم آن جمع شدند ودر روز پانزدهم ماه آرامی یافتند وآن را روز بزم وشادمانی نگاه داشتند — یهودیان دهاتی که در دهات بی حصار ساکنند روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی وبزم وروز خوش نگاه می دارند و هدایا برای یکدیگر می فرستند .

عید پوریم = فوریم

ومردخای این مطالب را نوشته مکتوبات را نزد تمامی یهود یانی که در همهٔ ولایتهای اخشورش پادشاه بودند از نزدیک ودور فرستاد تا برایشان فریضه بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند ، چون که در آن روزها یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند ودر آن ماه غم ایشان به شادی وماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید لهذا آنها را روز بزم وشادی نگاه دارند وهدایا برای یکدیگر وبخششها برای فقیران بفرستند ، پس یهودیان آنچه را خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند آنچه را مردخای به ایشان نوشته بود برخود فریضه ساختند.

زیرا که هامان بن همداتای آجاجی دشمن تمامی یهود قصد هلاک نمودن یهودیان را نموده و « فور » یعنی قرعه برای هلاکت وتلف نمودن ایشان انداخته بود ، اما چون این امر به سمع پادشاه رسید مکتوباً حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند ، از این جهت آن روزها از اسم « فور » فوریم نامیده شد وتمامی مطلب این مکتوبات وآنچه خود ایشان در این امر دیده بودند وآنچه برایشان وارد آمده بود یهودیان این را فریضه ساختند وآن را بر ذمّهٔ خود و ذریت خویش و همهٔ کسانی که به آنها ملصق شوند گرفتند که تبدیل نشود وآن دو روز را بر حسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند وآن روزها همهٔ طبقات وقبایل وولایتها وشهرها بیادبیاورند ونگاه دارند واین روزهای فوریم از میان یهود منسوخ نشود ویادگاری آنها از ذریت ایشان نابود نگردد. واستر ملکه دختر ابیحایَل ومردخای یهودی به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسلهٔ دوم را دربارهٔ فوریم برقرار نمایند ومکتوبات مشتمل بر سخنان سلامتی وامنیت نزد جمیع یهودیانی که در صدو بیست وهفت ولایت

مملکت اخشورش بودند فرستاد تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند وایشان آن را بر ذمه وذریت خویش گرفتند به یادگاری ایام و روزهای تضرع ایشان ، پس سنن این فوریم به فرمان استر ملکه فریضه شد ودر کتاب مرقوم شد.[۱]

سؤالات و توضیحات :

۱- خشایارشا چه دشمنی با مردم ایران داشته که آنها را بدست یهودیان قتل عام کرده است ؟؟؟ معلوم می شود که خود وی نیز در دست عوامل یهود مستأصل بوده و اختیاری نداشته است برای همین هم خود وی در پایان به قتل رسید . جلّ الخالق.

۲- آیا پس از این همه قتل عام کسی هم باقی می ماند ؟! چون در دو هزار وپانصد سال پیش جمعیت ایران مگر چقدر بوده است که هفتاد وهفت هزار نفر کشته شوند وکسی هم باقی بماند .

۳- چگونه است که در آن تاریخ از یک شهر یک روز پانصد نفر ، وروز دیگر سیصد نفر کشته شوند وانتظار آن باشد که غیراز یهود کس دیگری هم در شوشن باقی بماند؟

۴- هنوز هم در هر یک از شهرهای ایران قبر یکی دو نفر از یهودیان زیارتگاه عموم است .

۱ - تما می این مطالب عیناً از کتاب « عهد عتیق ، کتاب استر و مردخای » درج شده است .

توضیحات :

الف — تمامی اسامی اشخاص واماکن مندرج در کتاب استر عهد عتیق ایلامی است . چون زبان رسمی وعمومی ایران در آن زمان ایلامی بوده است چنانکه کتیبه وسنگ نوشته های هخامنشیا ن نیز به زبان ایلامی می باشد

ب — معلوم می گردد که تخت جمشید به اصطلاح امروز ، هیچ زمان پایتخت سلسلهٔ هخامنشیان نشده است چون شوش در این کتاب مطرح است .

ج — هخامنشیان که خود آخرین سلسلهٔ ایلامییان بودند نیز مانند متقدمین خود ، شوش را پایتخت خود کرده وتا انقراض در آن بوده اند.

د — با این قتل عام ادعای جنگ ایران واسکندر و جنگ ایران وعرب و ایرانیان و مغول دروغ است چون کسی نبود که بجنگد واگر هم چیزی در این زمینه به نظر می رسد ساخته وپرداخته یهود است.

ه — بلآخره کار به جایی رسید که خود خشایارشا وبه اصطلاح اخشورش را در تاریخ ۴۶۶ ق . م به قتل رساندند.

نحوست عدد سیزده
یا نتیجه عید پوریم

با ملاحظه وتحقیق در تاریخ وقوع عید پوریم قوم یهود که در روز« سیزدهم ماه آذار یعنی دوازدهمین ماه یهود » اتفاق افتاده بود به نظر می رسد که مصادف ومطابق بوده با روز سیزده فروردین ماه همان سال ؛ طبق تاریخ وسنوات ایلامییان چون در آن زمان مردم ایران زمین از ترس کشته شدن واز بین رفتن بدست یهودیان به هر شکلی بوده به بیابانها وکوهها وجنگلها وخلاصه به بیرون از خانه ها واماکن خود فرار کرده اند تا جان سالم به در ببرند برای همین است که نام این روز « سیزده بدر » اصطلاح شده است یعنی جان سالم به در بردن ، لذا امروزه نیز همه ساله آن خاطره تکرار می شود ؛ اگر چه یهودیان برای گمراه کردن مردم وپرده پوشی به جنایات خود ، افسانه های دروغین در رابطه با سیزده بدر ساخته وپرداخته اند .

نحوست سیزده بدر در ایران

بر خلاف تمام عالم و آدم عدد سیزده در این کشور یعنی ایران منحوس است تا بحال کسی نه گفته ونه شنیده و نه سؤال کرده که چرا این عدد منحوس است این رقم وعدد با سایر اعداد و ارقام چه تفاوتی دارد ؟
بدون چون و چرا و لابد در این روزیعنی در روز سیزده اولین ماه سال نو یک اتفاق بد و یک بد بختی اجتماعی و گرفتاری عمومی و کشتار جمعی چنان به وقوع پیوسته است که

هیچ وقت ملت ایران فراموش نمی کنند وخاطرهٔ آن را همیشه زنده نگاه می دارند ، وآن بدون تردید جز عید پوریم چیز دیگری نیست .
اگر در این روز مردم به نوایی رسیده بودند و به خیرات و مبرات و به نیکی دست یافته بودند به هیچ وجه آن را منحوس نمی داشتند واین عدد را مبارك وپر میمنت می گفتند نه غیر آن ؛ ونام گذاری خود این روز به نام سیزده بدر وفرار از خانه وکاشانه دراین روز ، مبین همین مطلب است .

منشأ نحوست سیزده بدر

بدون تردید منشأ سیزده بدر ونحوست آن وفرار مردم اعم از پیر وجوان و زن و مرد و بزرگ و کوچك ، از خانه وکاشانه و اماکن خویش و پناه بردن به صحاری وبیابانها وکوهها وجنگلها حتی غارها وتپه ها ودره ها حاکی از زنده نگاه داشتن خاطره وحشتناك عید پوریم وکشتار بیرحمانه یهود در این روز است و این مسأله برای کسی که کمترین اطلاع از تاریخ گذشته داشته باشد روشن ویقین آور است .برای اثبات مدعای فوق واینکه منشأ نحوست و بدیمنی روز سیزده بدر عید پوریم می باشد نمونه هایی از نظر می گذرد:
فی المثل عدد (۵) وعدد (۱۲) وعدد (۱۴) وعدد (۱۱۰) از اعداد وارقام مبارك و مقدس و پرمیمنت در بین ایرانیان می باشد برای اینکه عدد (۵) به مناسبت اینکه پنج تن آل عبا علیهم السلام پنج نفر معصومند و عدد (۱۲) به جهت اینکه تعداد امامان یعنی ائمهٔ هدی علیهم السلام ۱۲ نفر می باشند وهکذا عدد (۱۴) به خاطر اینکه جمعاً معصومین به اعتقاد شیعیان عالم چهارده نفر می باشند و عدد (۱۱۰) برای اینکه نام مبارك حضرت علی (ع)

طبق حساب ابجد صد وده است لذا این اعداد را مقدس ومبارک شمرده اند . علی هذا چنان که این اعداد وارقام منشأ تقدس وتبرک دارند باید همین طور قبول کرد که عدد ورقم ۱۳ نیز منشأ ومنبعی برای نحوست خود داشته باشد و آن چیزی نیست مگر عید پورم = فوریم یهود.

فصل چهارم

انواع الفبای ایلامییان

ایلامییان - آن چنانکه از کتیبه ها و الواح و نوشته هایشان بدست آمده - مشخص می شود در کل وعمده دو نوع و دو گونه الفبا داشته اند :

الفبای قدیم و الفبای جدید ؛ و علت این دوگانگی مربوط می شود به دورانهای تعالی وتمدن آنان بطور کامل و مستقل و همچنین در ارتباطشان با همسایگان وتأثیر و تأثرشان از یکدیگر. بطور کلی تاریخ ایلام را به چند قسمت مهم می شود تقسیم کرد:

الف : از ابتدای تاریخ تشکیل ایلام حدوداً ده هزار سال قبل از میلاد که به علت عدم امکان ارتباط اقوام و حکومتها با یکدیگر به علل مختلف مانند عدم توسعه راهها وعدم وجود امنیت مطلوب و عدم توسعه علم و فرهنگ بخصوص دانش جغرافیا ، هر قوم ، ملت و هر کشور سعی در خودکفایی و ارتفاع نیازهای خود داشته است و همین امور سبب گردید که اختلاف زبان خصوصاً گوناگونی وتنوع لهجه ها وانواع الفبا بوجود آید چنانکه ایلام هم برای خود جهت کتابت و رفع نیازهای روزمره الفبایی اختراع کردند ، که امروزه دانشمندان ومحققین در خواندن ، فونوتیک و ترجمهٔ آن به زحمت افتاده اند - چون گذشتگان کمتر بدان توجه کرده اند - وبنابراین این دوره در تاریکی مانده است .

ب : این دوره از ایلام که به موازات سومریان _ که متمدن ترین خلق جهان بوده اند چون هر تعالی وتمدن ومعنویات انسانی که امروزه در بین ملل هست پایه گذار آن

سومربوده است – [1] ودرارتباط ومسالمت با آنان گذشته است و به نام ازمنه قدیمه نامیده اند تا تاریخ (۲۲۲۵ قبل از میلاد) [2]متعین ومسجل شده است.
و همین امر سبب گردید در نهایت ا لفبای قدیم ایلام - الفبای دوران خاموشی - متروک و الفبای جدید سومری جایگزین آن گردد . و از طرفی رسوم و آداب این دو کشور در یکدیگر رسوخ کرده ونیکیهای همدیگر را اقتباس کردند خصوصاً رسوم وآداب سومری از قبیل نام گذاری ماهها وسالها و زمان بندی روز و شب و ساعت و تقویم زمان از آنان مأخوذ گردید حتی تقارن رسوم وعادات . بالاتر از آن اعتقادات در این دو ملت فوق العاده قوی وشایان است مثلاً در قبال الههٔ سومری « آناهیتا » ، درایلام به الههٔ «نارونته» که هردو حکایت از حرمت و توجه فوق العاده به مادران دارد برمی خوریم.

بدین نکات جالب توجه فرمایید :

« در ایلام ، باستان شناسان به آثاری دست یافته اند که تاریخ آنها به بیست هزار سال پیش می رسد ونیز شواهد و اسنادی از فرهنگ وتمدن پیشرفته ای پیدا کرده اند که قدمت آن را تا ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد نیز می برد ظاهراً چنان به نظر می رسد که در آن زمان مردم ایلام تازه از زندگی بیابانگردی وشکار و ماهی گیری بیرون آمده بودند ولی در همان زمان سلاحها وافزارهای مسی داشتند و زمین را

[1] – رجوع کنید به کتاب سومرلر نوشتهٔ مؤلف ارجمند (آیدین)
[2] – فرهنگ و لغت نامهٔ علامه دهخدا ، کلمهٔ ایلام

می کاشتند وجانوران را اهلی می کردند وخط نویسی دینی واسناد بازرگانی وآئینه و زیور را می شناختند وبازرگانی آنان از مصر تا هند ادامه داشت ، در کنار افزارهای سنگ چخماقی صاف شده که ما را به دوره حجر جدید می رساند گلدانهای خوش ساخت گردی می بینیم که بر آنها نقشهای هندسی با تصاویر زیبای جانوران وگیاهان رسم شده وپاره ای از آنها چنان است که در شمار بهترین آثار هنری ساخت دست بشری بشمار می رود . در ایلام است که نه تنها نخستین چرخ کوزه گری آشکار می شود بلکه نخستین چرخ ارابه نیز دیده می شود.» [۳]

از سلاطین این دوره

بنا بر کشفیات باستان شناسی شروع سلسلهٔ « آوان » در حدود ۲۷۰۰ ق . م وتاریخ انحطاط آن ۲۲۰۰ ق .م می باشد تا کنون اسامی ۱۲ نفر از ایشان از جمله « پلی » که چهارمین شاه این سلسله بوده ودر ۲۶۰۰ ق .م حکومت می کرده ثبت گردیده است .
سلسلهٔ « سیماش » در حدود ۳۰۰ سال « از ۲۰۰۰ ق .م تا ۱۸۵۰ ق.م » بر این منطقه حکومت کرده وتعداد شاهانشان در حدود ده نفر بوده است . سلاطین « آنزان » که مؤسس آن « ایکهالکی » است واین سلسله به همان نام معروف شده از سال ۱۳۵۰ تا ۱۲۱۰ ق . م به حکومت رسیده اند . [۴]

---

[۳] - ویل دورانت ج ۱ تاریخ تمدن ترجمه استاد احمد آرام ص ۱۷۶-۱۷۷

[۴] - تاریخ ایلام تألیف پیرآمیه ترجمه دکتر شیرین بیانی ص ۳

درمورد تاریخ ایلام به علت عدم توجه به آن وغارت و چپاول آثار ومدارک مربوط به آن به وسیلهٔ اروپاییان وانهدام بقیت السیف آن به سبب جهل وبی کفایتی وگاهاً تعصب ونادانی دیگران ، تنظیم دقیق آن وترتیب اسامی سلاطین و درک تناوب آنان ، امروزه مقدور نیست وفقط جسته و گریخته می توان اسامی برخی از آنان را آورد ؛ که شاید در آینده تنظیم وترتیب اسامی و دوران زندگی و سلطنت شان روشن گردد .از این جهت به اسامی تعدادی از آنان در این دوره می شود نظر کرد .

برای اینکه محققین ومورخین آینده در موارد فوق الذکر به آسانی تحقیقات نمایند لذا در این مورد هر آنچه نام ونشان به نظر رسید در ذیل آورده می شود امید اینکه بزرگان در صورت تقدم وتأخر اسامی وعدم انطباق آن با تاریخ اغماض فرموده ودر اصلاح آن عنایت فرمایند.

اونتاش گال = Untash Gal یا اونتاش خومبان ، این شاهزادهٔ بسیار بزرگ نام خود را به شهر جدیدی به نام : دوراونتاس = Duravntaš تپهٔ چغازنبیل امروزی داده است .

که محل سکونت شاهان وبخصوص مرکز مذهبی ایالات متحده ایلام بوده است که اصولاً می بایست همهٔ خدایانی که مورد پرستش تمامی ساکنان امپراطوری و تحت حمایت وسرپرستی « این شوشیناک = Inshushinak» و « گال » رب النوع بزرگ بوده اند در آنجا جمع شده باشند ، نام ایلامی رب النوع اخیر الذکر که به سومری « گال آوا » نوشته شده است امروزه در دست نیست . [5]

---

[5] - تاریخ ایلام : ص ۵۳

در سمت چپ راه اصلی چغازنبیل یک محراب بزرگ که درش به حیاط باز می شده قرار داشته است که فقط مخصوص خدای بزرگ « این شوشیناک » بوده است ودر کتیبه ای که روی آجر حک شده بنام « سیان = Siyan» خوانده می شده است .[۶]

بسیار مناسب وبجا است که کلمهٔ چغازنبیل که امروزه مصطلح شده است واصل نام آن وکلمهٔ اولیه که به مرور زمان از یادها رفته است ودر اثر گوناگونی تلفظ اقوام مختلف ومتروک بودن وفراموش شدن زبان ایلامی به چنین شکل افتاده است توضیح داده شود :

لذا برای روشن شدن اصل مطلب لازم آمد که این کلمه از ریشه معنا شود :

می دانیم که چغازنبیل یک مرکز عبادی برای مردم قدیم نجد ایران بوده است وتمامی اقوام وگروههای گوناگون برای خود در این مکان جایی برای تبرک وعبادت داشته اند وآنچه از نظر معنوی برایشان مقدس ومحترم بوده از قبیل بت وصنم ویا هر چیز باارزش ومقدس معنوی دیگری را در محل مخصوص به خودشان در آنجا قرار می دادند چنانکه قبل از اسلام در مکه ودر کعبه قضیه به همین منوال بوده است .علیهذا بهتر است قبل از توضیح به اصطلاحات ذیل توجه وعنایت فرمایند ، تا تلفظ صحیح چغازنبیل ومعنی آن تقدیم گردد:

الف : کعبه ، مسجد الحرام ، بیت عقیق ، قبله = معبد مسلمین .

ب : بِت هَمیق داس = بیت المقدس ، بِت الوهیم = بیت اللحم ، هیکَل = معبد یهود .

ج : چغازنبیل= معبد ایلامییان (چُوکا سَن ، بیل) Chukasan bill معبد مردم نجد ایران .

---

[۶] - تاریخ ایلام : ص ۵۴

این معابد به موازات هم در اماکن مختلف بنا وساخته شده است اگر چه در ابتدا به دست اشخاص موحد وبه عنوان معبد ساخته وپرداخته شده است اما به مرور زمان از فلسفهٔ اولیه ومقصود وعنوان قبلی دور شده وبا سلایق مختلف اشخاص گوناگون تغییر هدف داده است .

معنا ومفهوم چغازنبیل

این اصطلاح وعنوان در اصل « چُوکاسَن ، بیل » بوده است ومعنا ومفهوم آن عبارت است از اینکه « باید تعظیم کنی » چون « چوكْ مَكْ » مصدر است وبه معنی تعظیم وخم شدن می باشد و « چوکا ، چوکه » اسم مصدر از آن باب است و « سَن » یعنی تو ، و« بیل » یعنی بدان وباید ، بنابراین معنی کلمه می شود « توباید تعظیم کنی » که به مرور زمان وگوناگونی لهجه ها و فراموشی زبان ایلام وطول زمان ، این کلمه به صورت « چغازنبیل » در آمده است که بخودی خود هیچ معنایی نمی دهد در حالی که در اول ونخست به صورت « چوکاسن ، بیل » بوده به معنای اینکه « بدین مکان چورسیدی باید خم شوی وتعظیم کنی» .

از این عهد ودوره کتیبه های گوناگون ومتفاوت در اماکن مختلف با الفبای قدیمی ایلامی از اکثرسلاطین این دوره باقی مانده است اگر چه نام واسامی والقاب آنان وتاریخ دقیق ومدت سلطنت شان را فعلاً نمی توان تعیین کرد ولی کم وبیش وجسته گریخته آنچه از کتابها ومرقومات بزرگان بدست آمده است برای نمونه در ذیل آورده می شود : مثلاً « دوراونتاش = Duruntash» : ۴۰۰۰ ق . م سازنده معبد چغازنبیل وشهری نیز در همان

مکان بنام خود بنا نهاد ویادگارها وآثار باستانی زیاد وکتیبه های مختلف از وی در اکثر اماکن بر جای مانده است .

این نام به هر سبب یک حالت تقدس ومعنوی بخود گرفته است که چند یا چندین نفر از سلاطین ایلامی بدین نام معروف شده اند که از آن جمله به نظر محققین رسیده است :

اونتاش گال =۱۲۶۵-۱۲۴۵ق.م ، و اونتاش خومبان= Untash Khumban از سلسله « سوکالماهو» وچهارمین پادشاه این سلسله وکتیبه های زیادی از وی به یادگار مانده است ، هوبان نومنا یا خومبان نومنا = Huban numena ۶۹۲-۶۸۸ ق . م بوده است .

یک نام ویا لقب دیگری که در اکثر کتیبه ها وآثار باستانی و در نوشته ها وصنایع دستی جلب نظرمی کند و گویا انتخاب این نام برای فرزندان و شاهزادگان نوعی افتخار بوده است نام و اسم « اینشوشیناک » می باشد خصوصاً در این دوره وزمان مانند :

کوتیک اینشوشیناک =Kutik Inshushinak از سلاطین سلسله آوان که ۳۶ سال حکومت کرده است تاریخ ۲۲۶۰ تا ۲۲۲۵ ق . م ، همچنین پوزور اینشوشیناک = Puzur Inshushinak قرن ۲۲۵۰ ق . م ، ومهمترین شخصیت بدین نام شیلهک اینشوشیناک است که افتخار آفرین ملی بوده ویک حالت تقدس پیدا کرده واکثر کتیبه ها در زمان او نوشته شده است ودوران ترقی وتعالی ایلام و فتوحات در زمان او بوده است واز آن جمله که بدین نام نامیده شده اند مثل : هوتل لودوش اینشوشیناک = Hutel Ludush Inshushinak ۱۱۴۰ – ۱۱۵۰ ق .م می باشد واز سلسله متأخرین بدین نام والقاب هست ، شیل ها اینشوشیناک قرن ۱۳۰۰ ق.م ، و آدّ ا همیتی اینشوشیناک = Adda Hamiti Inshushinak ۶۴۸-۶۵۳ ق . م ، و تپتی هوبَن اینشوشیناک = Tepti Huban Inshushinak ۶۶۳-۶۵۳ ق . م ، و آدّ ا پاکشو = Adda Pakshu.

افتخار عالم وآدم :

در ایلام حتی قبل از حمورابی به فرمان وی یک لوح سنگی شامل قوانین قضائی واجرائی که بر آن حک شده بود در میدان بازار پایتخت نصب گردیده بوده است احتمالاً این لوح نیز مانند سایر آثار باستانی به یغما رفته اکنون باید دید در موزه کدام کشور غربی می باشد وشاید فرانسه موزه لوورالبته در صفحات پایانی کتاب معانی وتلفظ ونحو صرف وفونوتیک این اسامی بطور صحیح و هکذا اعصار زندگیشان حتی الامکان گفته خواهد شد ودراینجا فقط برای نمونه وآشنایی تکرار می شود تا فرموش شدگان بیش از پیش به فراموشی سپرده نشوند .وتا این عهد و دور و زمان الفبای قدیمی ایلام به حیات خود ادامه می داد تا وقتی که بین ایلام وسومر اختلاف ودرگیری بوجود آمد وبا یک دیگر جنگیدند وباهم در افتادند واین درگیری وتهاجم وجنگ وخون ریزی به نفع ایلام تمام گردید چون در این اصطکاک ایلامیان از لطایف تمدن وترقی وتعالی علوم وصنایع سومر آگاهی یافتند حتی الفبای قدیمی خود را به الفبای ۳۶ حرفی آنان تبدیل کردند واین تبدیل الفبا واتخاذ الفبای سومری در ایلام ریشه دوانید چون از طرفی دیگر هم نژاد وهم زبان بودند لذا خود بخود زمینه را برای این موضوع فراهم کرد.

الفبای سومری تا ظهور وتوسعه دین مقدس اسلام وفرهنگ قرآن مجید واتخاذ الفبای قرآنی در مناطق مختلف رواج کامل داشته است وتمامی کتیبه ها وسنگ نوشته ها کلاً با الفبای سومری مرقوم شده است پس در حقیقت کتیبه ها ونوشته های ایلامی در آثار باستانی دو گونه است : یکی با الفبای قدیمی ودیگری با الفبای جدید سومری که اکنون محققین شروع به خواندن هردو کرده اند وبه تدریج ایلام مرده وفراموش شده از تاریکی

درآمده وخود را مانند خورشیدی که از پس ابرها درآمده باشد نشان می دهد و می درخشد.

در رابطه با موضوع درگیری ایلام و سومر ممکن نیست که اکنون به صراحت گفت که کدام یک از آنان شروع کننده بوده است ویا چندین بار بینشان جنگ ودرگیری اتفاق افتاده است فقط می توان اسامی تعدادی از سلاطین هر دو طرف را در اینجا مذکور داشت مثلاً در کتاب تاریخ تمدن « هنری توکاس » می خوانیم : شاه اور پس از ۱۸ سال مقاومت سرانجام بدست شاه آنزان یعنی « کوتیر ناهونته » مغلوب واسیر شد بدین ترتیب امپراطوری سومر منقرض گردید وسرانجام کودور مابوک =Kudrmabuk وپسرانش در این ناحیه حکومت یافتند پایان استقلال سومر ۲۹۰۰ ق . م ملاحظه می شود که چگونگی امر کاملاً مبهم است واگر روشن شود خودش یک کتاب است .

فی المثل : متجاوزین به ایلام

شول زی= shulzi سومری بورسین = Bursin سومری۲۲۵۴-۲۲۶۲ ق .م ، ایبی سین =Ibisin ۲۲۲۰-۲۲۴۴ ق.م در این حمله حاکم شوش بنام آنبی لوا اسیر گردید .

واز جمله متجاوزین :سارگن : شاه آکد ، آکاد – ریموش ، جانشین سارگن ، نرم سین اکدی و مانیشتوسو= Manshtusu برادر و جانشین اکدی از معروف ترین متجاوزین به ایلام می توان به نبوکد نصر « بخت النصر » شاه بابل را نام برد که در تاریخ ۱۱۴۰ ق.م شوش را تصرف و مجسمه مردوک را برد Nabuchod nosor این شخص همان است که اورشلیم را نیز به ویرانه تبدیل کرد.دریکی دیگر از جنگهای بین ایلام وسومر چنین آمده است : « خوم بابا شاه ایلام به بابل حمله ور شده ، معابد را خراب ، وپرستش

خدایان بابلی را تبدیل به خدایان ایلامی کرده ودر این هنگام گیلگمیش ، وخادم او که آیابانی نام داشته برای مقابله با شاه عزیمت کردند وتوسط زنی جادوگر دریافتند که دشمن در بیشهٔ مقدس پنهان است . پس پیش رفتند تا به درختهای سرو آزاد رسیدند ومحل خوم بابا را کشف کردند ودر وقتی که شاه می خواست به عزم گردش بیرون رود ، گیلگمیش وخادمش وی را غافلگیر کرده کشتند. »[۷] توضیح : اول اینکه نام این قهرمان ملی سومری « بیلگمیش » است یعنی دانشمند چون این کلمه مرکب از دو جزء است « بیل » به معنی علم ودانش ، دوم « گمیش » که علامت اسم مصدر است ودر جمع می شود دانشمند چون بطور کلی « ش» در زبان سومری وایلامی علامت اسم مصدر است مثل کوروش ، داریوش ، وهخامنش وامثال آن ها.دوم اینکه در حفاریهای بین النهرین = عراق در ۲۰ متری کتابی به نام وی در بین آثار باستانی کشف گردیده که حتی به آشوری نیز ترجمه شده است وبرای توضیحات بیشتر به کتاب « چومور ائللری » نوشته مؤلف مراجعه شود .در تورات کتاب عهد عتیق سفر پیدایش باب ۱۴ از شاه ایلام بنام « کَدُرلاعُمر » نام می برد که به منطقه خاورمیانه وفلسطین ولبنان واردن وغیره حاکم بوده وحکام وامرا وسلاطینی که ازوی اطاعت می کرده اند در آن مناطق از آنان نیز یاد می برد ومی نویسدکه ۱۲ سال مردم وحکام آن کشورها وایالتها مطیع ومنقاد ایلام بوده اند اگر چه تاریخ این دوره را یادآوری نمی کند اما معلوم است که مربوط به دوره نخست ایلامییان وزمانی است که ایلام در کمال ترقی وتعالی بوده است وعلاوه بر نجد ایران برشرق وغرب و شمال وجنوب آن نیز

۷- تاریخ ایلام پیرآمیه ص۸

حکومت وسیطره داشته است وضمناً تورات از شاهی بنام کودور کوکومل به عنوان شاه ایلام نام می برد که بر بین النهرین تسلط داشته وبابل را غارت کرده است . یکی از مشکلات قدیمی در تنظیم تاریخ ایلام و ایلامییان ، تشابه و همانندی برخی اسامی و القاب ایلامییان و سومریان است چون تاریخ مدون وکامل برای هیچ کدام در دست نمی باشد واز طرفی به علت هم زبان و هم نژاد بودن این دو ملت قدیمی و متمدن و متعالی و تاریخی ، گاهی در نام و لقب سلاطین ونام الهه های این دو اشتباه می شود وجستجوگر و محقق احیاناً نمی داند که این نام مربوط به ایلامییان می باشد یا سومریان . مثلاً نام : کودور نان خوندی = Kudur nan khundi ۲۲۸۰ ق. م ، و نام ریم سین = Rim sin ۲۱۱۵ ق.م ، با اینکه هر دو از اسامی سلاطین ایلامی است اما شباهت تام و تمام به اسامی سومریان دارد واین مورد برای نمونه آورده شده است و الا از این شباهت ها و همانندیها فراوان است که باید با خواندن کتیبه ها روشن و معین گردد که کدام ایلامی وکدام سومری می باشد .مرحوم علامه دهخدا تاریخ و دوران ایلام را به سه قسمت تقسیم بندی کرده است : عهد نخست و قسمت اول که تحت عنوان « ازمنه قدیمه » شمرده شده است از ابتدا ی پیدایش آنان تا تاریخ ۲۲۲۵ ق.م می باشد که حتی المقدور در رابطه با آن قسمت در بند اول صحبت گردید . و اما عهد و دوران دوم: عهد و دورانی که تاریخ ایلام با تاریخ وزمان دولت بابل مرتبط می شود (۲۲۶۵ تا ۷۴۵ ق .م) در این ارتباط و تعامل و حتی جنگ و درگیری و اشغال کشورهای یکدیگر سبب نفوذ تمدن و اخلاق و آداب هر چه قویتر وعمیق تر به ملت وکشورهای همسایه گردید والفبای قدیمی ایلامی رو به فراموشی گذاشته وجای آن را به تدریج و کم کم الفبای سومری تصاحب کرد در این قرون و عهود و در این دوره و زمان امکان تنظیم و ترتیب تاریخی سلاطین و حاکمان ایلام و تبیین سلسله آنان و بیان اسامی طبق حکومت و سلطنتشان به علت طولانی بودن این دوره

و خوانده نشدن کتیبه ها مقدور نیست ، النهایه اسامی تعدادی از آنان برای تبرک و تیمن آورده می شود تا بطور کلی فراموش نگردند .

عصر طلایی

این عصر ودوره یا مدتی از آن عنوان عصر طلایی بخود گرفته است وآن به سبب وجود سلاطین مقتدر ایلامی است از قبیل هور پاتیله =Hur Patila ۱۴۰۰ ق . م که بابل کاسی شده را شکست داد ومقدمات تسلط سلاطین بعدی را فراهم کرد که از آن جمله است :
پاهیر ایشاشان = Pahir Ishashan ۱۴۰۰ ق . م که خود سر سلسله سلاطینی چون شوتروک ناهونته ۱۱۷۰ یا ۱۲۰۷ – ۱۲۵۰ ق .م که ایلام در زمان وی به منتهای قدرت وعظمت خود رسید وی نیز به بابل حمله برد وآخرین شاه سلسله کاسی را خلع و پسر خود کوتیر ناهونته را در این سرزمین به سلطنت نشانید وغنایم بسیار از جمله مَردوک خدای بابل و لوح قوانین حمورابی را با خود به شوش آورد .
در این دوره وعهد یعنی عهد دوم « خور باتیک » پادشاه ایلام با « کوری گالزو » پادشاه بابل جنگید وسپس « شوتروک ناهونتا » بابل را تصرف کرد و پادشاه معروف این دوره ایلام « شیل خاکین شوشیناک » بوده است، از کتیبه های هفت تپه اسامی و القاب زیر خوانده شده است : تپ آهار یا تپی آهار = Tepahar ۲۰۰۰ یا ۱۵۰۰ – ۱۲۵۰ ق . م ونامی دیگر : هیتا = Hita از خاندان آوان = Avan ۲۲۸۰ ق . م در این رابطه در کتاب (یافته های تازه ایران باستان : والتر هینتس) چنین آورده است :
(نرام سین شاه اکد در بین النهرین در سالهای ۲۲۸۰ ق . م پیمانی با شاه ایلام احتمالاً « هیتا » از خاندان آوان بسته بود که در این پیمان نامه در حدود ۳۵ ایزد آغاز می شود نام «

ناروانده = نارونته » در ردیف بیستم این ایزدان می آید ، در پیمان یاد شده نیز نارونته در میان پنج ایزد اصلی طرف سوگند قرار دارد)
البته غرض از این قسمت اشاره به نام شاه ایلام است که بنام هیتا می باشد وگرنه قسمتهای دیگر این بند موضوع بحث جداگانه است که در باب اعتقادات ایلامییان باید آورده شود .

واز جمله سلاطین این دوره وعهد :

آنتاش هوبَن = Untash huban ۱۲۴۵ – ۱۲۶۵ ق . م می باشد که باید بررسی شود تا معلوم گردد که از کدام سلسله و چگونه بوده است .
اساساً در زمان تیگلات پیلاسر سوم بابل مغلوب آشور گردید وتا شکست کامل ایلام بین بابل وایلام مدام درگیری بوده است ودر زمان سارگن دوم شاه آشور ، این دومملکت وارد جنگ شدند واصولاً وعملاً بین سالهای ۱۲۰۰تا ۸۰۰ ق. م اطلاع درست ومتقنی در دست نیست ، مثلاً یکی از سلاطین ایلام بنام کوک ناشوردوم = Kuk nashur که یک شاه وشاهزاده ایلامی است اما هنوز اطلاع بدرد بخوری از وی در دست نیست فقط می دانیم که در قرن « ۱۷۰۰ ق. م » بوده است .
سومین عهد ودوره ایلام مربوط به تاریخ « ۷۴۵ تا ۶۴۵ ق .م » می باشد وزمانی است که آشور جدید رقیب سرسخت ایلام است ومشوش ترین دوران تاریخ ایلام همین زمانه ودوره است مثلاً هاللودوش = Hallu dush شاه ایلام با سناخریب شاه آشور جنگید وبه سرزمین آکاد حمله کرد وشاه بابل را اسیر کرد وبه ایلام آورد در نتیجه بابل تابع ایلام گردید، جالب اینکه هاللودوش را از سلطنت خلع وبه جایش کوتیر ناهونته را جانشین کردند « ۶۹۲ ق . م » اتفاقاً این تاریخ منطبق است با زمان سلطنت شاه ایلام بنام هوبان

اومننا یا هوبان نیمنا =Huban umenna که در بین سالهای « ۶۸۸ – ۶۹۲ ق .م » صاحب معرکه بوده است .در زمان سلطنت هوبان هالداش « ۶۴۰ ق .م » قوای آشور مجدداً عازم ایلام شد وتا می توانستند در شهر شوش قتل وغارت کردند ؛
یکی از عجایب تاریخ در صورت صحت وثبوت آن ، به ارابه بستن دو تن از سلاطین ایلام بوسیله شاه آشور بنام آشوربانی پال می باشد که مورخین ومتقدمین در مورد آن چنین آورده اند : [۸] اما چگونگی جریان به قرار ذیل است :

آشوربانی پال و ارابه اش

لطماتی که از ناحیه آشوربانی پال و از حملات و قتل و غارت وی در ایلام بویژه در شهر شوش صورت گرفته به هیچ وجه قابل مقایسه با هیچ یک از درگیری های این دو کشور همسایه در طول تاریخ از ابتدای تاریخ سومریان و ایلامییان تا زمان وی نبوده است .
و به نظر می رسد که حمله کورش کبیر بزرگترین شاه ایلامی دوران های اخیر به بین النهرین و تصرف و تسلط برآن تا مصر ، و برخورد بزرگوارانه وی با اقوام وکشورهای

---

[۸] - آشور یک کلمه عبری است که اصل آن « آسور » می باشد چون عبری ها در اکثر موارد « سین » را به « شین » تبدیل می کنند چنانکه « سلام » را به « شلام » و « لسان » را به « لشان » تلفظ می کنند چنانکه : مرحوم علامه دهخدا مرقوم داشته است آسور « آشور » نام پسر دوم سام ابن نوح است ومملکت آشور بنام او خوانده شده است وآشور نام رب النوع ومعبودشان است . آسور بانی پال « آشور بانی پال » نام پادشاه آشور «۶۶۹ – ۶۲۶ ق . م » او پادشاهی مقتدر وسلحشور بود ومملکت بابل و ایلام را تسخیر کرد و آسوریان یا آشوریان قومی از اقوام سامی و آسور نام رب النوع معبود آنان بود ، پایتخت اولی آنان «آسور یا آشور» - کالح – نینوا به ترتیب بوده است واستقلال آنان قرن ۱۵-۱۸ ق. م بوده بر مصر وایران وارمنستان حکومت داشته اند وانقراض شان ۶۰۶ ق .م می باشد

مغلوب ، پاسخ اعمال ددمنشانه آشور بانی پال بوده است . حملات آشور بانی پال به ایلام مصادف بود با دوران سلطنت « تپ هومبان » شاهی که سلطان قبل از خویش اورتاکو = Urtaku را از سلطنت خلع کرده بود ، ۶۶۸ –۶۳۳ ق . م . و تپ هومبان در این مبارزه به قتل رسیده آشور بانی پال بعد از تسلط بر ایلام و قتل تپ هومبان ایلام را به دو قسمت کرد یک قسمت آن را به یکی از پسران شاه مخلوع یعنی اورتاکو بنام هومبانیگاش = Humbanigash و بخش دیگر را به پسر دیگر بنام تاماریتو = Tammarita داد.

البته چنین تقسیم بندی کشور از نظر اداره و تدبیر و مقابله با مخالفین ، موجب ضعف و انحطاط می شود؛ علیهذا بنظر می رسد که شخصی بنام هومبان هالداش سلطنت ایلام را در دست گرفته و همه را کنار زده و خود شاه ایلام گردیده است. و چون این امر بر خلاف میل آشور بانی پال بوده و اورتاکو شاه منصوب از طرف خود را مقصر می دانسته لذا ضمن حمله مجدد به ایلام و تسلط بر آن ، دستور می دهد شاه وقت یعنی هومبان هالداش و تاماریتو شاه منصوب از طرف خود را که مغلوب شده بود هر دو را به عرابه وی ببندند و تا معبد آشور معبد خدای بزرگشان بکشند .

البته این هالداش با یک سلطان ایلام بنام هالدوش = Halldush (۶۹۲ ق . م) که بعد از خودش شخصی بنام هوبان ایمنه یا اومنه = Huban umenne فرق دارد ؛ البته تمامی اینها نیاز به تحقیقات سالیان دراز دارد و امید است در آینده جوانان در این تحقیقات شایستگی خود را نشان دهند.

دراثراینگونه درگیری وجنگ ومحاربه واشغال کشورهای یکدیگراعم از ایلام وبین النهرین ، در نتیجه الفبای قدیمی ایلامی بطور کلی از گردونه خارج وجای آن را الفبای سومری کاملاً تسخیر کرد وسلاطین وسلسله های ایلامی بعدی اعم از هخامنشی و اشکانی

و ساسانی[۹] در تمامی مراحل حیات خود ، الفبای ۳۶ حرفی سومری را بکار بستند ، البته اشتباه نشود تمامی سلسله های حاکم بر نجد ایران اعم از هخامنشی واشکانی وساسانی وحتی سلسله هایی که بعد از دین مبین اسلام وغلبه مسلمین از هر قبیل که بوده وتحت هر عنوان اگرچه بعضی از آنان تابع حکومت اموی یا عباسی بوده لکن درواقع همه آنان حتی سلسله قاجار ایلامی بوده اند که در اثر طول زمان ، زبان ایلامی دارای لهجه های گوناگون ومتنوع گردیده بود اگر چه بعد از غلبه اسلام ومسلمین الفبای عربی جایگزین الفبای سومری گردید اما تمامی سلاطین سلسله ها ی مزبور زباناً ونژاداً ایلامی بوده اند.

توضیح :

با کمال تأسف وتأثر هر آنچه در رابطه با تاریخ قدیم وقبل از اسلام ایران گفته ونوشته اند از یونانیها اتخاذ کرده اند وآنهم آنچه مترجم را خوش آمده وباب میلش بوده گرفته اند ؛ واز طرفی چون از خواندن کتیبه ها عاجز بوده اند لذا جعلیات آنان رونق گرفته وجاعلین

---

[۹] – سا : در اول هر کلمه و لغت این علامت اضافه شود معنی ارتفاع و بلند مرتبه گی و علو شخصیت را می رساند مثلاً : سماء ، ساوالان (ساواولان) ساهاند (سهند) ساسان و سامان ، سائین دژ ، سائین قلعه ساراب (سراب) ، ساربان (ساروان) سائین (گردنه سائین) ساتین (ستین ، ابریشم) ساوه ، سایه ، و از همین قبیل مثلاً سما : آسمان به معنی و مفهوم مرتفع و بالای سر ، ساوالان = ساواولان به معنی و مفهوم مرتفع ، ساهند = سهند به معنی مرتفع و بلند . کلمه ساسان از دو قسمت ترکیب یافته است اول « سا » یعنی بلند مرتبه و عالی مقام ، دوم « سان » یعنی بدان که جمعاً میشود « ساسان » یعنی بلند مرتبه و عالی مقام بدان ، و معلوم می شود که ساسانیان ایلامی بوده و زبان و نژادشان ترکی است . در باقی کلمات گفته شده مسئله روشن است تنها در مورد کلمه سراب = ساراب باید گفت از سه قسمت تشکیل شده اول « سا » دوم «آر » سوم « آب » یعنی قهرمان بلند مرتبه یا قهرمان دلسوز ، اما در بقیه کلمات نیاز به توضیح نیست که خود به خود ارتفاع و علو مقام ومرتبه معلوم است . (آیدین)

سلسله جنبان گردیده اند واکثر آنان چون مقهور حس خودخواهی بودند لذا تاریخ ایلام وایلامییان را به بوته فراموشی سپردند والا همه حکومتها تا سلسله قاجار وحتی خود قاجار ایلامی بوده اند.

علیهذا از این ارابه رانی دورانی زیاد طول نکشید که نوبت حکومت وسلطنت به قدرتمندترین سلسله سلاطین ایلامی یعنی هخامنشیان رسید « ۷۳۰ ق .م » کورش اول« ۶۴۰ ق . م » کورش کبیر « ۵۵۹ — ۵۲۹ ق .م» که در این دوره تمامی کتیبه ها والواح با خط میخی والفبای سومری و به زبان ایلامی کنده شده است ، البته به سه زبان ایلامی برای نجد ایران ، آشوری برای بین النهرین وآرامی که یک لهجه از عربی است برای اقوام مختلف عرب وفارسی لهجه سی وسوم از زبان آرامی عربی است.

فصل پنجم

الفبای قدیم ایلامییان

کشف الفبای قدیم ایلامی که حدوداً به هفت هزار سال قبل از میلاد می رسد تمامی تواریخ ، نوشته های باستانشناسی ، حتی علوم و فرهنگها و مکاتیب هنر و زبان شناسی را دگرگون و زیرو رو کرده است خصوصاً آنچه را که مربوط به کشور ایران است؛ چون مردم فعلی این کشور تاریخ و هویت خود را بسیار ساده اندیشانه و بدون بررسی تلقی کرده و نوشته و خوانده اند.زیرا خلأیی که در بین قتل عام مردم این کشور به تدبیر اِستَر و مُردِخای در سراسر این مرزوبوم انجام گرفت و منبع شکل گرفتن عید پوریم در تاریخ ۴۸۶ ق . م گردید - چنانکه در صفحات قبلی این کتاب به نظر رسید- این کشور تا ظهور و بوجود آمدن سلسله صفویان که در تاریخ (۹۰۷ هـ . ق تا تاریخ ۱۱۴۴ هـ . ق مطابق ۸۸۱ هـ . ش تا تاریخ ۱۱۱۵ هـ .ش مطابق ۱۵۰۲ م تا ۱۷۳۶ م) اتفاق افتاد به صورت ویرانه و خالی از هر نوع فرهنگ و تمدن و حتی انسانهای عادی درآمد و اگر هم ساکنینی داشته آنان هم در قلل جبال وکوهساران و در جنگلها و غارها و کویرها در کمال عُسر و حرج زندگی بدوی داشته اند .علیهذا وقتی کتیبه و سنگ نوشته های ایلامی و الفبای قدیمی آنان بوسیله فداکاری و تحقیقات دور از غرور و تعصب کاذب دانشمندان اروپایی خصوصاً

دانشمندان آلمانی بویژه پروفسور والتر هینتس [1] کشف و خوانده شد ، همه چیز دگرگون گردید و اکثر آموخته های پیشین به صورت اوهام و خرافات درآمد .

مشکل کار:

با اینکه بزرگان و دانشمندان ، تمامی سعی وکوشش خود را بکار بسته اند و در این رابطه انصافاً به موفقیت چشمگیری نایل شده اند ، اما در تلفظ و صرف و نحو کلمات ، آیندگان باید فعالیت بیشتری داشته باشند. بدان جهت که اگر کسی بخواهد در جهان امروز خصوصاً در خاورمیانه ، بویژه در ایران دست به تحقیقاتی بزند در تمامی زمینه ها مخصوصاً در تاریخ و زبان شناسی و فرهنگ و زبان و ادبیات ، ناچاراً و ضرورتاً باید به دو زبان ترکی و عربی کاملاً تسلط داشته باشد زیرا که این دو زبان در طی قرون متمادی ، آنچنان در فرهنگها و زبانها و لهجه های اقوام و ملل گوناگون ریشه دوانیده است که تا کسی تسلط کامل به این زبانها نداشته باشد امکان موفقیت کامل نخواهد داشت .فی المثل زبان ایلامییان که جزء زبانهای اورال آلتای و از شاخه اصیل پروتو ترکی می باشد و از طرفی در مجاورت زبانهای سامی خصوصاً عربی بوده و نمی توان گفت که هیچ تداخل و تقابل و اقتباس از یکدیگر نداشته اند بنابراین کسی که در رابطه با زبان ایلامییان تحقیقات دارد باید زبان ترکی و عربی را کامل بداند در غیر این صورت توفیق کامل حاصل نخواهد شد. پروفسور والتر هینتس ، با علاقه و زحمت و فعالیت قابل تقدیر

[1] – والتر هینتس (Walther hints) متولد ۱۹۰۶ میلادی مطابق ۱۲۸۵ شمسی در شهر اشتوتگارد آلمان متولد شد ، با سعی شبانه روزی خود ، الفبای ایلامی قدیم را این چنین روشن کرد .

توانسته از بین الواح مختلف با کمک و با نتیجه کار اشخاصی که در این رابطه فعال بوده اند و نام آنها را در کتاب خود آورده است ، از قبیل « فردیناند برک Ferdinand Brok» و « کارل فرانک Carl Frank » تعدادی از حروف و علامتهای کتابت ایلام قدیم را که حدوداً شصت فقره می باشند را کشف کند که جای بسی تقدیر و بزرگواری می باشد ، اما هنوز کمال مقصود حاصل نشده است . لذا از لحاظ علائم و آوا و فونوتیک و تعداد و موارد استعمال ، برای محققین آینده فرصت زیادی باقی گذارده اند. بنابراین ما نخست الواح مورد استناد را با امانت و دقت از نظر می گذرانیم و سپس علائم و حروف لیست می گردد .[۲]

فهرست نبشته های ایلام کهن به خط و الفبای کهن

A: نبشته A **از** سوی و. شایل بصورت عکس منتشر شد (لوح۲، چپ ، {۱۹۰۵}۶ Mém).بازنگاری : (R.de Mecquenem(Mém. ۳۱{۱۹۴۹}۹ (تصویر ۳). نبشته A برروی سنگی لوزی شکل ، در زیر نبشته ای اکّدی آمده است .(در این کتاب لوح ۷ تصویر ۵) . B:از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۲ ، راست ، پایین ، Mém۶){۱۹۰۵} بازنگاری : (R.de ecquenem (Mém.۳۱{۱۹۴۹}۹

[۲] - این الواح متعلق و مربوط می شود به دوازدهمین فرمانروای واپسین خاندان آوان یعنی « کوتیک ا ینشوشینَک Kutic Inshushinak» و او روی هم رفته ۳۶ سال از حدود ۲۲۶۰ تا ۲۲۲۵ پیش از میلاد بر ایلام فرمانروایی کرده است .

تصویر ۴) . نبشته B بر سنگی در قسمت بالای نگارۀ یک زوج فرمانروا ، در کنار نقش یک مار قرار دارد . (لوح ۸ ، تصویر ۶).

C/E: از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۴،وسط و راست **Mém**.۱۰{۱۹۰۸}). بازنگاری ها (۱۱{۱۹۴۹}۳۱. **R.de Mecquenem(Mém** (تصویرهای ۵ و۷) **Anhang**، **C.Franks (Diealtelamishchen Steininschriften {Berlin۱۹۲۳})** این نبشته بر نگاره ای سنگی از شاه کوتیک – اینشوشینک آمده است. فرانک پاره های دیگری از این نبشته را در پایین لباس نگاره خواند . نبشته **E** که با نبشته **C** اختلاف چندانی ندارد ، بر ماسه سنگی بسیار آسیب دیده قرار دارد (لوحهای ۹و۱۰و۱۱ تصویر ۷).

D: از سوی و.شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح۴ ، چپ ، **{۱۹۰۸} Mém)** بازنگاری: **(۱۱{۱۹٤۹}۳۱. R.de Mecquenem (Mém** (تصویر ۶) نبشته D نیز مانند B در پیرامون نگارۀ سنگی یک مار آمده است . (لوح ۱۲ تصویر ۸) .

H, G, F: F/G/H/H۲ از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۵ **Mém**.۱۰{۱۹۰۸}). بازنگاری ها (۱۵و۱۳ {۱۹۴۹}۳۱ Mém **R.de Mecquenem** (تصویر **F** =۸ و **G** = ۹ و **H** =۱۰ و **H۲** =۱۱) نبشته هایی بر ماسه سنگ . بازنگاری من ، (والتر هنس) بر پایۀ نبشته **H** انجام گرفته است . چون هر چهار نسخه دارای متن واحدی هستند ، همراه **H** نبشته های **F , G , H۲** هم به کاوش کشیده شده اند . (لوح ۱۳ تصویر ۹).

I: از سوی و. شایل به صورت تصویر منتشر شده است (لوح ۳ ، **{۱۹۱۳}Mém.۱۴)** بازنگاری:(**۱۵{۱۹٤۹}۳۱. R.de Mecquenem (Mém** (تصویر۱۲) این نبشته

برنگارهٔ نشستهٔ سنگیِ ایزد بانو نارونده ، در سمت چپ تخت او (از روبرو) آمده است (لوح ۱۴ تصویر ۱۰ ، نیز نگاه کنید به لوح ۳) .

J : استوانه مانندی از گِل پختهٔ سرخ رنگ ، به بلندی ۶ سانتی متر. بازنگاری شایل (Mém . ۲۶{۱۹۵۳}XI) بازنگاری دوبارهٔ من (تصویر ۱۱) .

K : استوانه مانندی از گِل خاکستر ی رنگ ، به بلندی ۷ سانتی متر. بازیابی شایل (در جای پیشین ، تصویر ۱۲ کتاب من) .

L : پاره ای از سفال سرخ رنگ به بلندی ۶ سانتی متر. بازنگاری شایل (XII{۱۹۳۵}۲۶. Mém) بازنگاری دوبارهٔ من (تصویر۱۳).

M : پاره ای از دایره عدسی مانند بزرگ از گِل سرخ رنگ به قطر ۱۰ سانتیمتر بازنگاری شایل (همان جا تصویر ۱۴).

N: لوحی از گِل سرخ رنگ ، نسبتاً بزرگ به ضخامت ۳ سانتی متر بازنگاری شایل (Mém {۱۹۳۵} XIII۲۶) (تصویر ۱۵).

O: لوحی از گِل سرخ رنگ ، ۱۱ در ۷ سانتی متر بازنگاری شایل (همان جا) ، لوح ۱۵ وتصویر ۱۶ کتاب من.

P: پاره ای از یک نبشته بر گچ . بازنگاری (RA۵۰{۱۹۵۶}۲۰۰) R.de Mecquenem بازنگاری من (تصویر ۱۷).

Q : نبشتهٔ جام سیمین نگاه کنید: لوحهای ۱و۳و۴و۵و۶.

R : لوحی گِلی ۲,۵ در ۴سانتی متر، عکس و بازنگاری از پیرآمیه در این کتاب منتشر می شود (لوح۱۶ و تصویر ۱۸)



A Aufn.: M. Chuzeville, Paris

1. *te-im-tik nap in-šu-ši-na-ik un-ki*
2. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ık zunkik hal-me-ka*
3. *hal-me-ni-ik šu-si-im-ki*
4. *ši-in-pi-hi-iš-hu-ik*
5. *ša-ki-ri nap-ir lik hi-an ti-la-ni-li*

← A

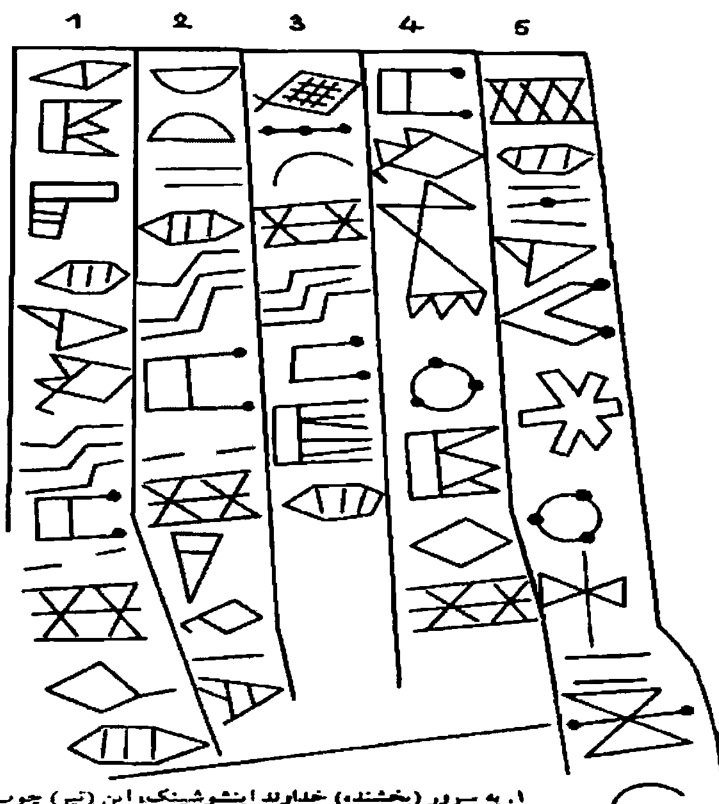


Abb. 5

۱. به سرور (بخشنده) خداوند اینشوشینک، این (تیر) چوب (ی) را من
۲. کوتیک اینشوشینک، شاه سرزمین،
۳. وارث شوش،
۴. پسر شینپی ـ هیش ـ هوک
۵. به آن خداوند، فدیه برای معبد، به راستی که نثار کرده‌ام.

1. „Dem (gnädigen) Herrn, Gott Inšušinak, habe diesen Holz(pfahl)
2. ich, Kutik-I(n)shushinak, König des Landes,
3. Landerbe von Susa,
4. des Shinpi-hish-huk
5. Sohn, dem Gotte als Stiftung für den Tempel fürwahr dargebracht."

A→

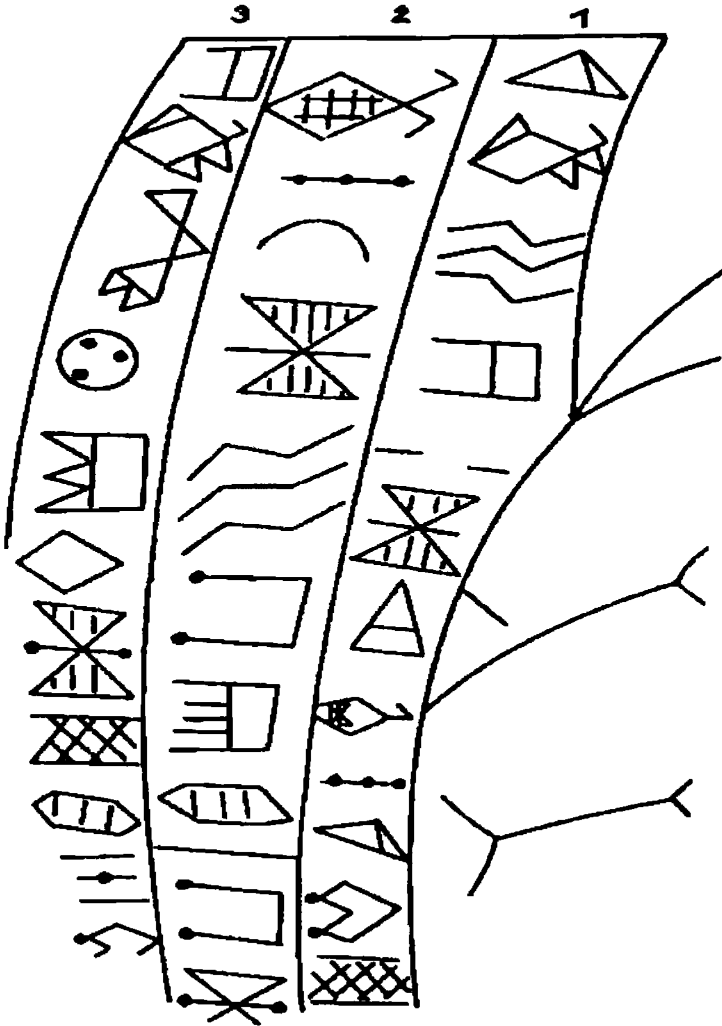
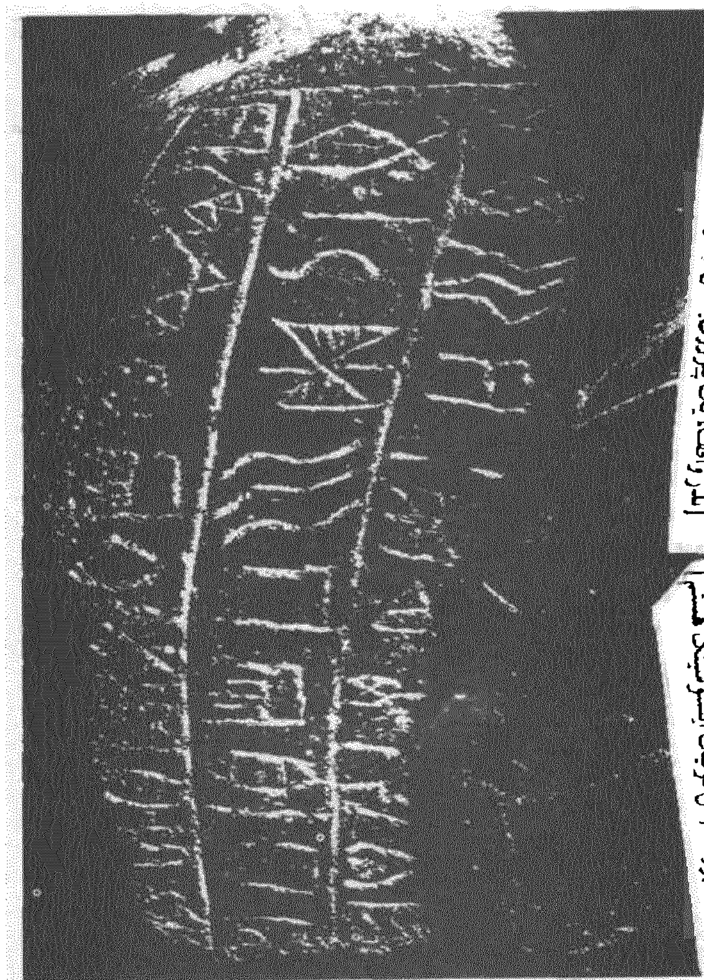


Abb. 6

1. „O Gott Inshushinak, König des Himmels, großer Gott! [Ich bin Kutik-I(n)shushinak,]
2. Landerbe von Susa, ein Statuen [als Votivgaben Weihender, ein Sieg Erwirken-
3. des Shinpi-hish-huk Sohn. O Gott!" der],

←B

Tafel 8



B

Vifoanne · M. Chuzeville, Paris

1 *nap in-šu-ši-na-ik zunkir kik-me nap-ir-ša*
[*u ku-ti-ki-šu-ti-na-ik*]

2 *hal-me-ni-ik šu-si-im-ki* (:) *si-la*
[*ik la*ⁿ*-ki me-te-en hu-hu-ta*ⁿ*-ki*]

3. *ši-in-pi-hi-iš-hu-ik ša-ki-ri nap-i*[*r*]

B→

۱. تو ایزد اینشوشینک، شاه آسمان
خدای بزرگ! [من کوتیک اینشوشینک هستم]

۲. ارثیهٔ مِلک شوش، یک تندیس
[نذر واقف، یک پیروزی‌بخش، پسر شینپی-هیش-هوک، ای خدا! که].



E

Aufnahme M. Chozeville, Paris

Tafel 11

← E

1. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik* (:) *bal-me-ni-ik*
2. *šu-si-im-ki* (:) *si-la ik laⁿ-ki*
3. *me-te-en bu-bu-taⁿ-ki* (:) *ši-in-pi-*
4. *-bi-iš-bu-ik ša-ki-ri nap-ir*

1. „Ich bin Kutik-I(n)shushinak, Landerbe
2. von Susa. Ich bin ein Statuen als Votivgaben Weihender,
3. ein Sieg Erwirkender, des Shinpi-
4. -hish-huk Sohn. O Gott!"

Fragmente (nach CARL FRANK) in meiner Lesung:

a) *x bal bu-in* „... heilige das Land" (?)

b) *si-la ik la-an-ki bal-me-ni-[ik]* „ein Statuon als Votivgaben Weihender, Landerbe (von Susa)".

1 2 3 4

C/E *Abb. 7*

۱. «منم کوتیک اینشوشینک، وارث
۲. شوش. منم تندیس واقف نذری،
۳. یک پیروزی‌بخش، پسر شیتبی ـ هیش ـ هوک ـ
ای خدا!»

تک‌نبشته‌های به خوانش من:

۱) «... قدیس کشور» (؟)
۲) «تندیس نذر واقف، وارث (شوش)».

E→

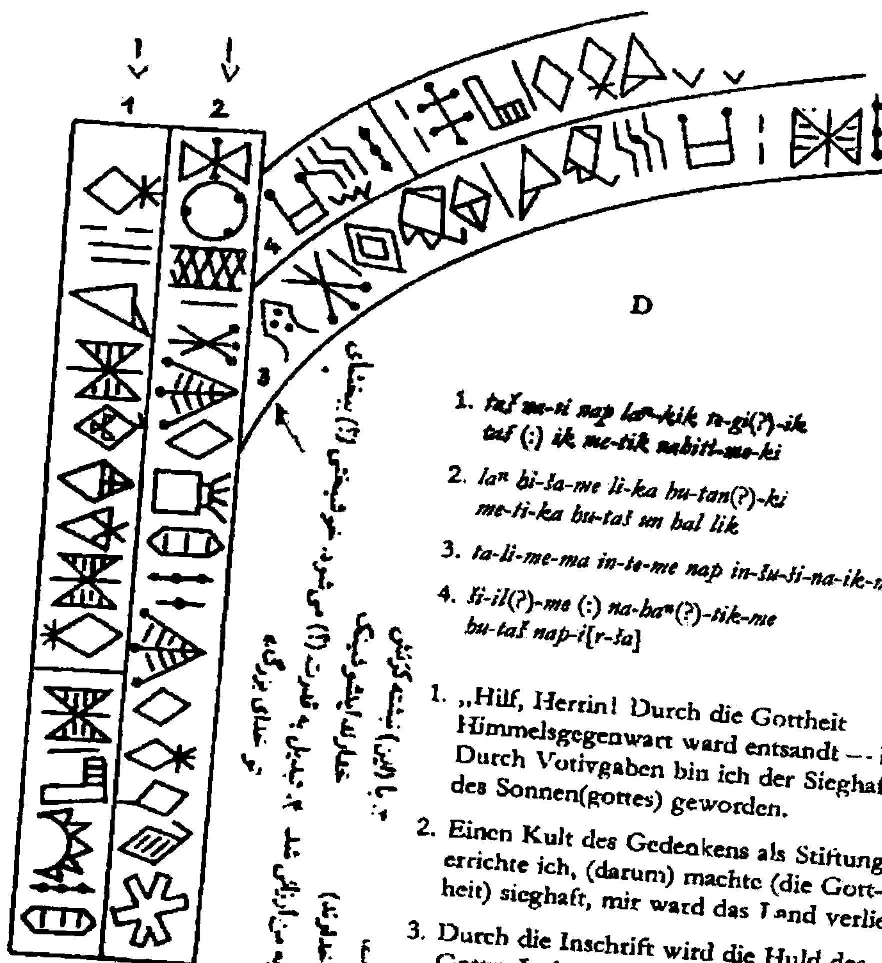


Abb. 8

1. *taš ru-ti nap la^n-kik ru-gi(?)-ik taš (:) ik me-tik nabiti-me-ki*
2. *la^n bi-ša-me li-ka bu-tan(?)-ki me-ti-ka bu-taš un bal lik*
3. *ta-li-me-ma in-te-me nap in-šu-ši-na-ik-me*
4. *ši-il(?)-me (:) na-ba^n(?)-tik-me bu-taš nap-i[r-ša]*

1. „Hilf, Herrin! Durch die Gottheit Himmelsgegenwart ward entsandt -- hilf! Durch Votivgaben bin ich der Sieghafte des Sonnen(gottes) geworden.
2. Einen Kult des Gedenkens als Stiftung errichte ich, (darum) machte (die Gottheit) sieghaft, mir ward das Land verliehen.
3. Durch die Inschrift wird die Huld des Gottes Inshushinak
4. zu Macht (?). Glückseligkeit (??) schaffe du, großer Gott!"

۱. «کمک کن ایزدبانو! به وسیلهٔ خداوند حضور آسمانی فرستاده شواد ـ کمک کن! به کمک نذر، من پیروز (خدای) خورشید شده‌ام.

۲. آیینی یادبودی را مانند وقف، برپا می‌دارم. از این روی (خداوند) قرین پیروزی کرد. کشور به من ارزانی شد

۳. با (این) نبشته کرنش خداوند اینشوشینک

۴. تبدیل به قدرت (؟) می‌شود. خوشبختی (؟) ببخشای تو خدای بزرگ»

J

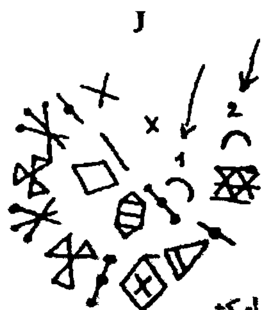


Abb. 11

1. *ni-me^{n}-ki bu-ti*
2. *ni-ik-ti zunkir bal-me kuk-li kuk-li ti-tin.*

1. „Ich danke! Das Werk
2. hast Du werden lassen. Der König des Landes werde behütet, er werde behütet!
(Für das) Fundament."

۱. سپاس می‌گزارم! کار را
۲. تو به انجام رساندی. شاه کشور
پاینده باد. او «پاینده خواهد بود!
(برای) بنیان»

۱. «پیروزی به کمک نارونده انجام پذیرفت.
۲. منم کوتیک-اینشوشینک،
۳. وارث شوش
۴. کمک کن ایزدبانوا نیرو (؟) عطا شد
در کشور بار آورد، من شاهم.
۵. تقدیس تو.....»

1. *me-te na-ru-un-te tak*
2. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik*
3. *hal-me-ni-ik šu-si-im-ki*
4. *taš na-ti me-ir lik bal-ma tak zunk-kik*
5. *bu-im-me-ni .....*

1. „Sieg durch Narunde ward bewirkt.
2. Ich bin Kutik-I(n)shushinak,
3. Landerbe von Susa.
4. Hilf, Herrin! Kraft(?) ward verliehen,
im Lande erwirkt, ich bin König.
5. Deine Heiligung ....."

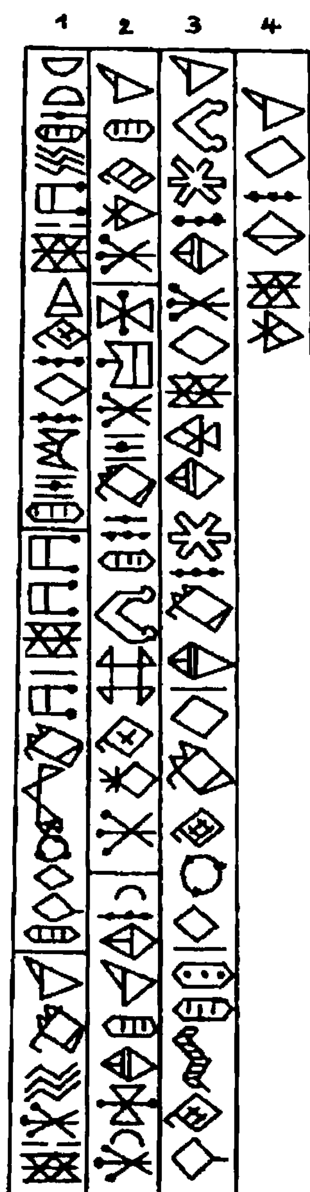
2

3

Abb. 10

I



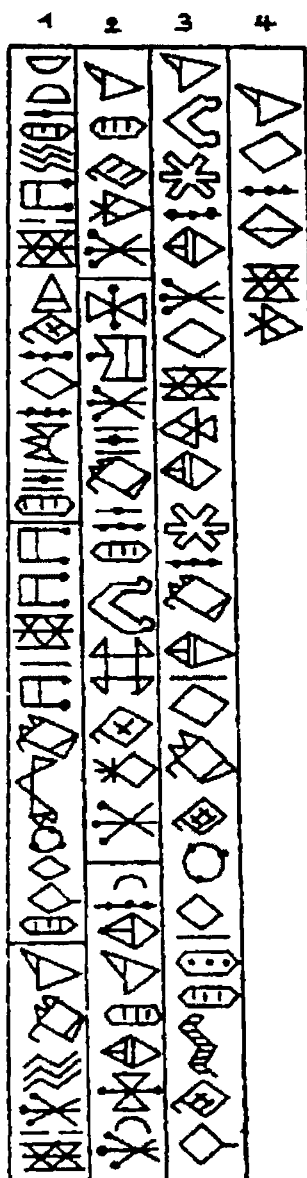


← Abb. 9

F/G/H/H_2

1. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik zunkik hal-me hu-me nahiti-ri-ki (:) ši-ši-ik-me ši-in-pi hi hu-un-ki (:) nap in-šu-ši-na-ik*
2. *nap-ki hal-gi(?)-li (:) la-am-li-ri in-ti-me ki-ir-ip hal tal-li (:) ni-me-te nap-ki te-la-ni-li*
3. *nap-ir lik-me te-li hu-ik tak te-lik-me in-te-me hu-in hal hi hu-me-en(?)-ki kittin(?) hal un*
4. *nap hu-me-en-ik-gi(?)*

1. „Ich bin Kutik-I(n)shushinak, König des Landes, dem Sonnengott zu eigen(?). Das (gemeißelte) Bildwerk(?) heilige ich der Schlange(?) hier. Dem Gott Inshušinak
2. als Gottheit habe ich mich fürwahr anvertraut(?). Die Kultpriesterin möge die Huld der Göttinnen dem Lande erwirken! Den Dank(?) dafür will ich der Gottheit darbringen!
3. Dem Gotte des Reiches ward Schrift(?) geheiligt, gesetzt. Die Inschrift heilige die Huld! Dieses Land habe ich mir angeeignet. Auf immer(?) ward das Land mir
4. von der Gottheit übereignet(?)."



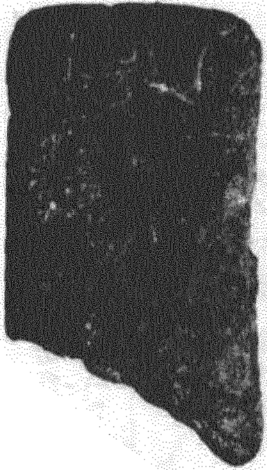
تصویر ۶

F / G / H / H_2

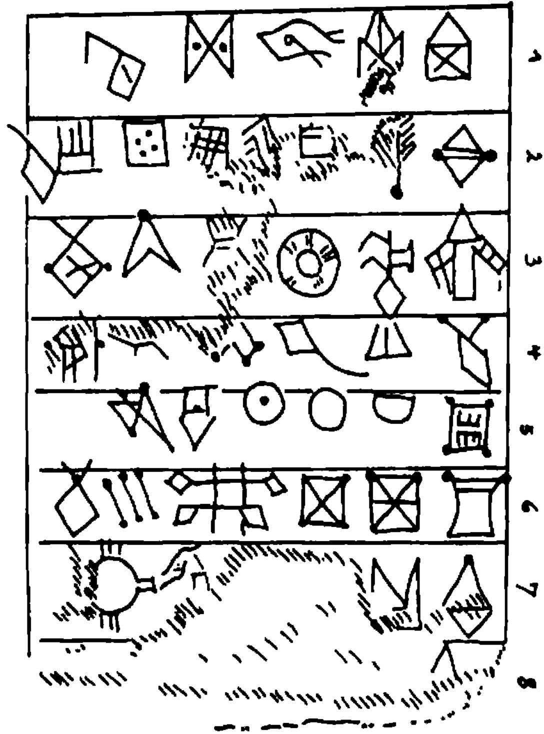
1. *u ku-ti-ki-šu-ši-na-ik zunkik hal-me*
   hu-me nahiti-ri-ki (:) *ši-ši-ik-me*
   ši-in-pi hi hu-un-ki (:) *nap in-šu-li-na-ik*
2. *nap-ki hal-gi*(?)*-li* (:) *la-am-li-ri in-ti-me*
   ki-ir-ip hal taš-li (:) *ni-me-te nap-ki*
   te-la-ni-li
3. *nap-ir lik-me te-li hu-ik tak te-lik-me*
   in-te-me hu-in hal hi hu-me-en(?)*-ki*
   kittin(?) *hal ur*.
4. *nap hu-me-en-ik-gi*(?)

۱. «منم کوتیک ـ اینشوشینک، شاه
سرزمینی (کشوری)، از آنِ (؟) خدای خورشید
تندیس (؟) (تراشیده‌شده) نثار می‌کنم
به مار این‌جا. به خداوند اینشولینک
۲. من همانا در مقام خداوندگاری به خودم ایمان
دارم (؟).
باشد که پرستار آیینی، در کشور کرنش بر خدایان
را فراهم آورد!
سپاس (؟) آن را می‌خواهم به درگاه خدا
پیشکش کنم!
۳. به خدای مُلک > خط [نبشته] (؟)
مقدس قرار گرفت. نبشته تقدیس کناد
کرنش را! این سرزمین را من از آن خود کردم.
برای همیشه (؟) کشور مرا
۴. از سوی خداوند واگذار شد (؟).»


R


R

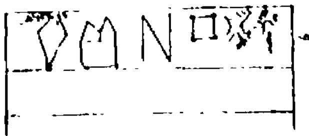
Tafel 16
(Aufnahmen: Louvre)



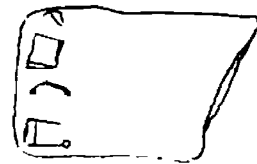
O

Abb. 16

R







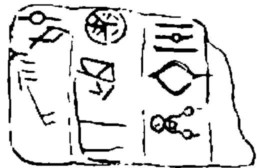
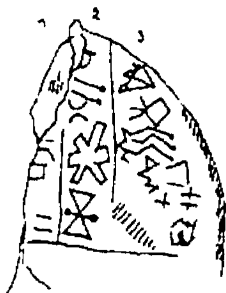
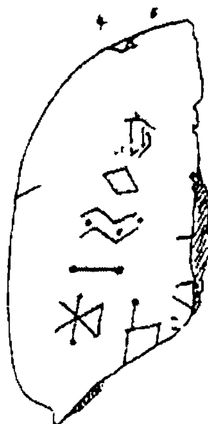


Abb. 18
(Zeichnung von Pierre Amiet — natürliche Größe)



تصویر ۱۴

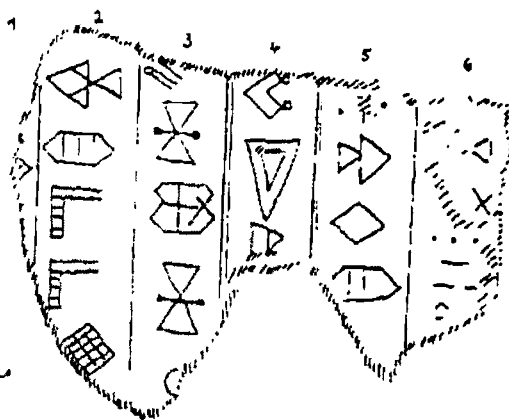


M

از نبشتهٔ M در حال حاضر فقط در سطر ۲ می‌خوانیم: ... *la^n lik ni*

و در سطر ۴: *hu-sa-me la^n*

N



P

u ku-ti-ki-šu-ši-na-[i]k

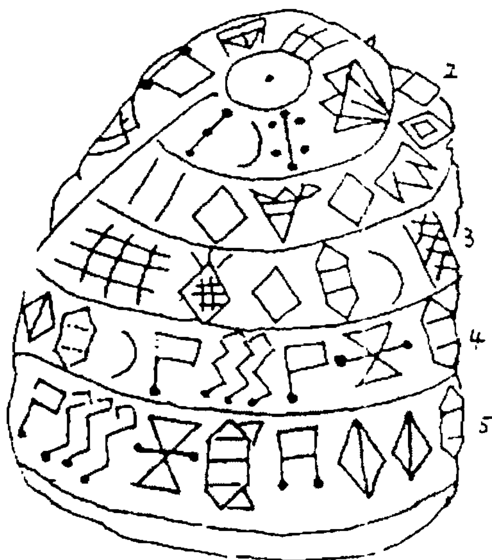
منم شاه Kutik-I(n)shushinak

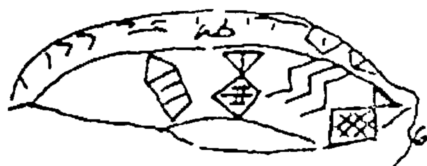
تصویر ۱۵



تصویر ۱۱

K





تصویر ۱۲

چون از نبشتهٔ K پاره‌هایی ناقص بر جای مانده است، نمی‌توان آن را بازخوانی کرد. این نبشته نیز نشانه‌هایی ناشناخته دارد.

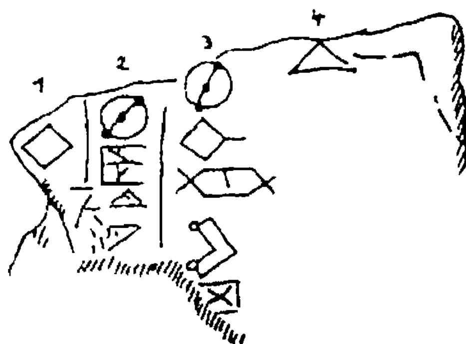
من فعلاً این نبشته را چنین می‌خوانم.

1. .. .. .. *ha? -ni-me*
2. *hu-ma-iš hu- .. hu-ti*
3. *ša-ni-ki hu-taš*
4. *-ki la*^{n} *ši?-il? ši? -ni-ki en-*
5. *-ki-en en-ši .. la*^{n} *il? ši?*
6. *hal? šu hal? ki*

L

از نبشتهٔ L، فقط در سطر ۳ می‌خوانیم:

zu-un-ki-ir «شاه».



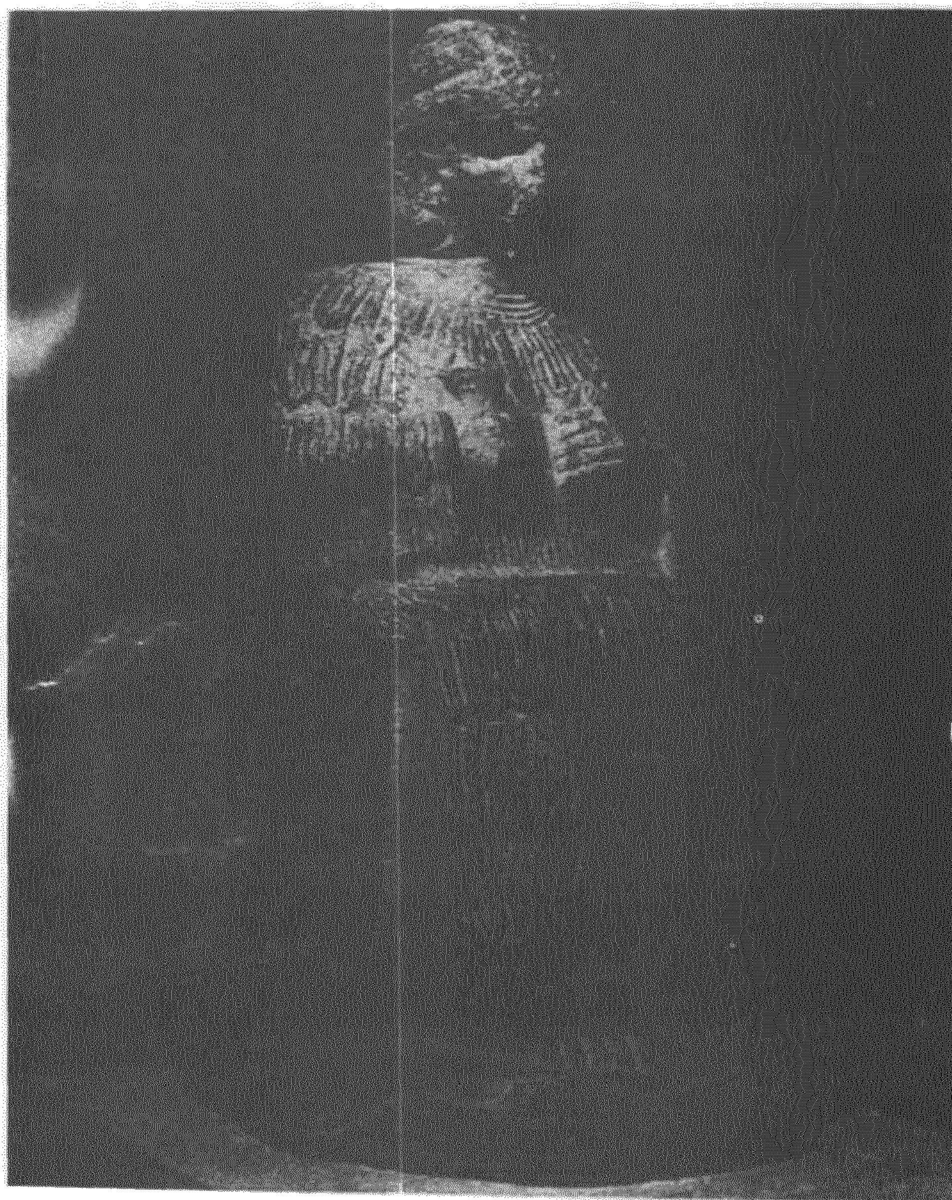
تصویر ۱۳

جام سیمین نویافته به خط والفبای ایلام قدیم

این جام در تاریخ ۱۹۹۶میلادی (مطابق ۱۳۸۷هـ ۱۳۴۵ ش) از خرابه های شمال غربی به اصطلاح تخت جمشید درحال کندن قناتی یافت شده است و در داخل جام وسایل وآلات تزئینی از قبیل سر سنجاقهای برنزی به بزرگی سکه های معمولی وکمربندی منقوش و تعداد بیشماری از سنگ های قیمتی که برای چندین گردن آویز کفایت می کرد . خود جام سیمین نیز با نگارهٔ تزئینی در پیرامون لبهٔ بالا با خط و الفبای ایلام قدیم با وزن ۶۰۵ گرم و به بلندی ۳/۱۹ سانتی متر و قطر گلوگاه ۹ سانتی متر و قطر کف ۱۰/۵ سانتی متر می باشد .بدست آمدن چنین عتیقه و امثال آن هر از گاه و یافته شدن سی هزار و اندی لوحه گلی به زبان و الفبای جدید ایلامی از تخت جمشید که هم اکنون در دانشگاه شیکاگوی آمریکا مطرح و تحت بررسی است حکایت از آن دارد که این آثار و ابنیه اساساً ساخته و پرداخته ایلامیان بوده و هخامنشیان (آخرین سلسلهٔ سلاطین ایلامییان) خواسته اند در آن تغییراتی بدهند که موفق نشده اند چون با عید پوریم مواجه شده اند لذا کلاً و مثل سایر آبادیها و شهرها به ویرانه تبدیل شده است . محتویات جام مزبور در اختیار موزهٔ ایران باستان قرار گرفت و « والتر هینتس » در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۶۷ همهٔ یافته ها را از نزدیک در موزه دیده و عکس هم گرفته است . تاکنون از خط و الفبای قدیم ایلامی شانزده سند بدست آمده از شوش بر روی سنگ لوح گلی و لوح گچی و غیره که در موزهٔ لوور نگهداری می شود و نوعاً این سند ها مربوط به دوازدهمین فرمانروای واپسین خاندان آوان یعنی کوتیک اینشوشیناک از سلسلهٔ سلاطین ایلامییان بوده و او روی هم رفته ۳۶ سال از حدود (۲۲۶۰ تا ۲۲۲۵) پیش از میلاد بر ایلام فرمانروائی کرده است ، و به احتمال قوی جام سیمین باید از سدهٔ ۲۳ پیش از میلاد باشد .



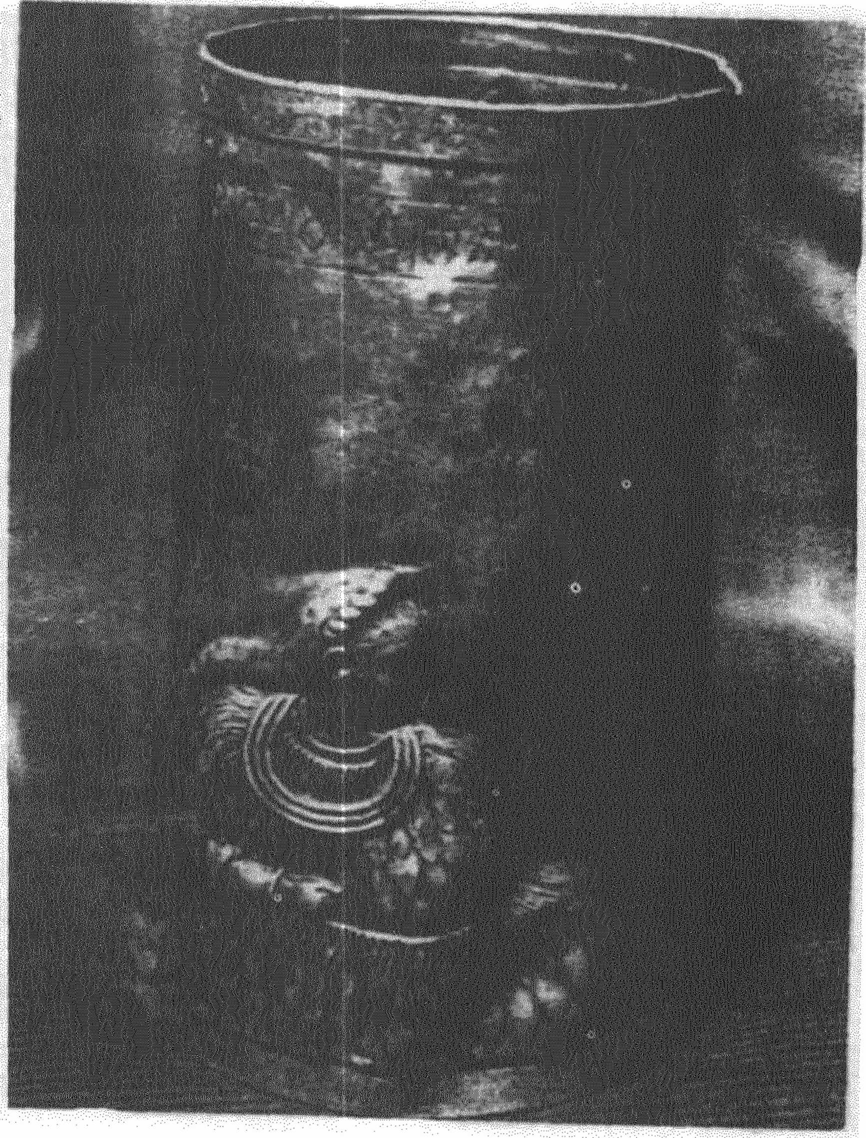




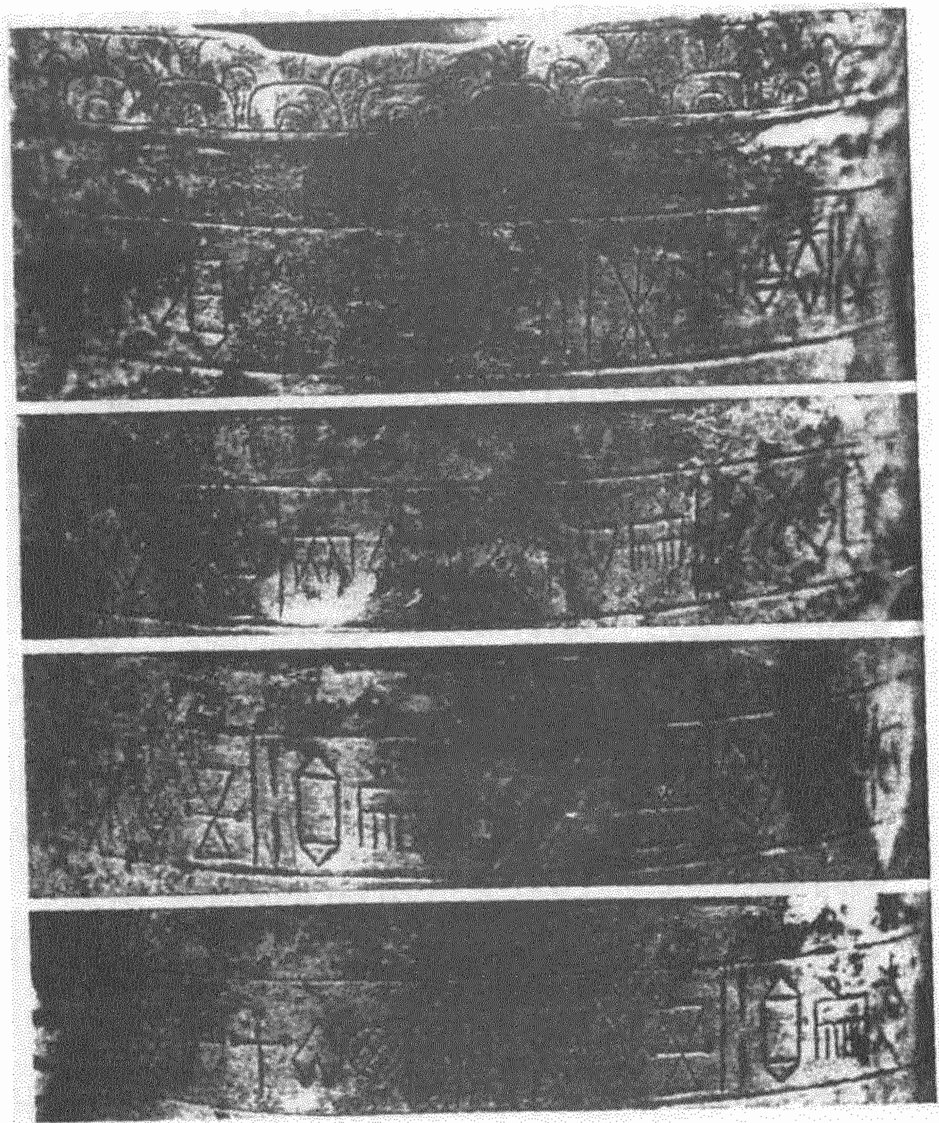
لوح ۳: تندیس نشسته ناروندە ایزدبانوی ایلامی، از سنگ آهک سفید، به ارتفاع ۸۴ سانتی‌متر، کشف شده در شوش. در سمت چپ، نبشته ایلامی باستان از قرن ۲۳ پیش از میلاد پیداست.



لوح ۴: جام سیمین ایلام باستان با ایزدبانو نارونده و نبشته‌ای یک سطری به خط ایلامی مخطط. به دست آمده از پیرامون تخت جمشید.



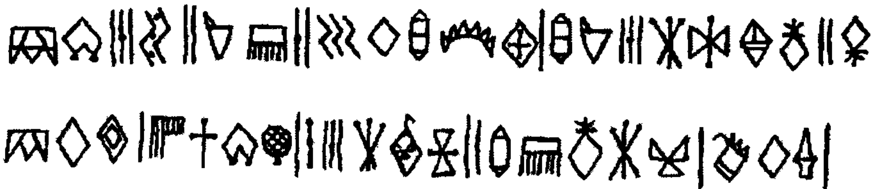
لوح ۵۳ جام سیمین ایلام باستان با تصویر زنی که نشسته است. ظاهراً پرستاری به نام کوری تاهیتی.



لوح ۶ نبشتهٔ یک سطری جام سیمین ایلام (Q)
که در سال ۱۹۶۶ از پیرامون تخت‌جمشید به دست آمد







تصویر ۱

در این‌جا رسیدیم به پایان کار و پیشنهاد می‌کنم که نبشته جام Q را چنین بخوانیم و ترجمه کنیم:

taš na-ti taš te-la-li-ri nap-ki (:)
Kuri(?)-Nahiti-ka hu-šu (:) ti-im nap
na-ti sa^n-ri ir-iš (:) pu-hu in-ti kuk-li
taš im-ki-na (:) la^n-kik-li-ri-me (:) nu
ir ru-tik na^n-ma hu-iš

«کمک کن، ایزدبانو، کمک کن! نثارگر نوشاک
برای مقام خدایی، کوری ـ ناهیتی، هستم من.
با دادن پاداش (تلالی) و برکت، تو ربانی
ایزدبانو، خود را بنمای (حضور پیدا کن)! معبدیان
آهنگ کرنش ماندگار (همیشگی) دارند! کمک کن!
منبع نثارگر نزدیکی آسمان، قداست بخش
تو برای او در مقام یک برگزیده، روز به روز (هر روز)!»

*

دوباره تأکید می‌کنم که خوانش و ترجمهٔ من از نبشتهٔ Q بازخوانی و ترجمهٔ مطمئنی نیست. بازخوانی خط مخطط ایلامی کهن از سدهٔ ۲۳ پیش از میلاد بر پایهٔ استوار تقریباً سی نشان انجام گرفته است. به ذخیرهٔ ۴۴ نشانی که من در سال ۱۹۶۲ از سنگ‌نبشته‌ها فراهم آورده بودم، به کمک جام سیمین، شش نشان دیگر (nu, pu, ra, kuk, kuri, nahiti) افزوده شد. (۱)

---

(۱): والتر هنتس walther Hinz

gi(?)
ha(?)
hi
hu
ka(?)
ki
ku
ik
la
li
il(?)
ma
me
am(?)
im
na
ni
nu(??)
an(?)

en ?
in
un
pi
pu(?)
ip(?)
ra(??)
ri
ru
ir
sa(?)
si
ša
ši
šu
iš
ta(?)
ic

ti
tu(?)
u
zu
gal(?)
hal
kik
kitria(???)
kuk
kuri(??)
lik(?)
nahiti(?)
nap
šak(?)
tan(??)
taš
tin(?)
tik
gunkik/
zunkiz

تصویر ۱۹: فهرست نشان‌های خط مخطط ایلامی

الفبای جدید یا میخی ایلامییان

جابجایی این دو الفبا یعنی تغییر و تبدیل الفبای قدیم ایلامییان به الفبای جدید میخی سومری به یکباره و بدون مقدمه اتفاق نیفتاده و انجام نگرفته است ، بلکه صدها سال طول کشید تا الفبای جدید در کنار الفبای قدیم بکار گرفته و مورد استفاده قرار گیرد تا به جایی رسد که الفبای قدیم تدریجاً فراموش شود ، زیرا الفبایی که هزاران سال سرمشق حیات مادی و معنوی و حکومتی کشور و ملتی بود و تمامی الواح و کتیبه ها و حساب رسیها با آن مکتوب و تحریر گردیده است چگونه ممکن بود به یکباره از میان برداشته شود ؛ علیهذا سالیان متمادی این دو الفبا « سومری و ایلامی » در کنار هم مورد استفاده و کتابت قرار گرفته بوده است .

النهایه الفبای سومری به علت آسانی و سهولت کاربری و کثرت حوزه های استفاده کنندگان آن بویژه حکومتهای غالب و اکثریت کشورهای همسایه ، بلاخره جایگزین الفبای قدیمی ایلامی گردید .از جمله علل اینکه ، الفبای ایلامی قدیم شصت حرف و علامت دارد و گاهی برخی علامتها مشابه یکدیگرند و از طرفی حفظ همهٔ آنها مشکل است ؛ در حالیکه الفبای سومری سی و شش حرف و علامت دارد که تماماً قابل حفظ و تشخیص است .و مهمتر از همه زبان سومر و ایلام هر دو التصاقی بوده و با هم اختلاف کمی دارند و ملت این دو کشور زبان همدیگر را می فهمیدند و این اشتراک قومی و زبانی سبب جایگزینی الفبای سومری به جای الفبای قدیم ایلامی گردید البته آنهم نه بدون مقدمه بلکه بعد از اینکه ارتباطات این دو ملت اعم از دوستانه و جنگیدن و تصرف کشور یکدیگر به حد اعلا رسید. و حتی در ایلام برای زبان و الفبای سومری بنای تدریس گذاشتند بطوریکه آخرین سلاطین ایلامییان یعنی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان و غیره

تا ظهور دین مبین اسلام و همگانی شدن الفبای عربی با هر دو الفبا یعنی سومری و ایلامی کتابت می کرده اند چنانکه لوحه های یافته شده در تخت جمشید که تمامی آنها را به آمریکا برده اند و در دانشگاه شیکاگو ذخیره شده است و بیشتر آنها مربوط به دوران داریوش می باشد _ که تماماً به الفبای قدیم ایلامی مکتوب و نوشته شده است _ اکنون در اکثر اماکن کشور ایلام « ایران » کتیبه های مختلف با هر دو الفبا یافت می شود اگر چه در معنا کردن و ترجمهٔ آنها نویسندگان به تزاید بیراهه رفته اند چون آشنایی با زبان ایلامی نداشته اند لذا در خیلی از موارد با ظن وگمان معنی کرده اند و مترجمین نیز آنها را با سلیقه و نظر خودشان حتی با تعصب ترجمه کرده اند ؛ که این دو مورد یعنی نویسنده خارجی و ترجمه کنندهٔ ایرانی آن چنان اغلاط فاحشی بوجود آورده اند که خواننده حیران می ماند .
مثلاً در کتیبه های بیستون اولین کلمه که داریوش آورده است این عبارت می باشد :

که با الفبای امروزی می شود « آدِم داریوش » یعنی نامم داریوش است که به زبان ایلامی _ که شعبه ای از پروتو ترکی است _ یعنی « آدیم داریوش دی » ؛ و در مورد همین اولین کلمه به جان هم افتاده اند و به جای عبارت « آدِم » می نویسند:
« من آدم داریوش هستم » که چقدر خنده دار و ناموزون است ؛ البته این روش تا آخر ترجمه همچنان ادامه دارد .
در حالیکه الفبای سومری آنچنان جا افتاده بود که کمترین تشابه و اختلافی در آن نبوده است تا نویسندگان و مترجمین را به دردسر و اختلاف اندازد .

فقط فراموش می کنند که داریوش و خانواده و اجداد و پدران وی کلاً ، اصلاً ، فرعاً زباناً و نژاداً ایلامی بوده و ایلامی هم خواهند بود .

یک نکته بسیار مهم

در رابطه با الفبای سومری یا میخی - ایلامی جدید - باید توجه داشت که کتیبه بیستون در سه قسمت و به سه زبان نوشته شده است :

۱- ایلامی : برای مردم منطقه ایران

۲- آرامی : برای اعراب خاورمیانه

۳- آشوری : برای مردم و اهالی بین النهرین

که این سه زبان در اصل و ریشه با هم تفاوت دارند ، چون زبان آرامی یک لهجه از زبان عربی است و هکذا زبان آشوری که زبان سامی می باشد ، این دو زبان از گروه زبانهای پیوندی هستند ولی زبان ایلامی جزو زبانهای التصاقی می باشد .

چون زبان فارسی یکی از لهجه های دور و به گفته یونسکو لهجهٔ سی و سوم از زبان آرامی می باشد لذا زبان فارسی هم از زبانهای پیوندی محسوب می شود اتفاقاً مترجمین ایرانی درنوشته ها و تراجم خود کتیبهٔ آرامی بیستون را مطرح کرده و مورد نظر قرار داده اند و آشوریها نیز آن قسمت را که به زبان خودشان مکتوب شده است ؛ ولی به زبان ایلامی احدی توجه نکرده است و این امر یک مشکل ایجاد کرده و آن اینکه ساده اندیشان فکر کرده اند که : نحو و صرف و فونوتیک و ادبیات این سه قسم کتیبه با هم یکی است در حالیکه در کتیبهٔ به زبان ایلامی جنسیت مطرح نیست و آن دو دیگر دارای جنسیت هستند و همچنین علامت جمع و تثنیه و مصدر و سایر قسمتهای نحو و صرف در این سه زبان با

هم کاملاً متفاوت است و باهم تفاوتهای اساسی دارند بنابراین نویسندگان و محققین در رابطه با این سه زبان باید طرحی نو بریزند و همه چیز را از اول شروع کنند و نخست فرق زبانهای پیوندی و التصاقی و تک هجائی را که خود درس و داستانی است در نظر بگیرند و چون داریوش خود ایلامی و زبانش نیز ایلامی بوده است لذا نخستین قسمت کتیبه به زبان ایلامی است و بیشتر کتیبه های دیگر موجود در هر گوشه ای از خاورمیانه بویژه در ایران ومصر و کشورهای دیگر به خط و زبان ایلامی حک شده است .

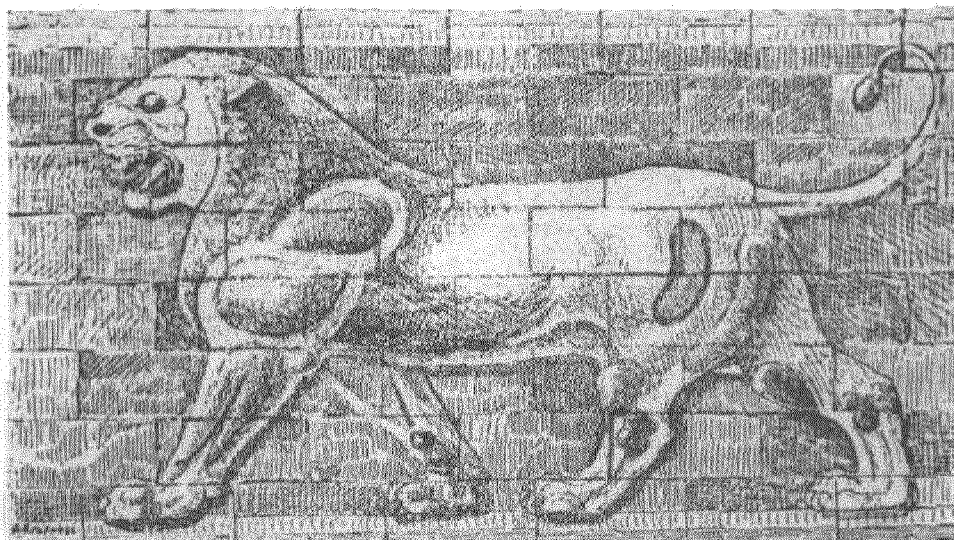
آوانوشت میخی

ردیف	نمونه میخی	معادل فارسی	معادل انگلیسی
۱	𐎠	(آ ، اَ)	a , â
۲	𐎲	(بَ)	b
۳	𐎱	(پَ)	P
۴	𐎫	(تَ)	t
۵	𐎬	(تُ)	
۶	𐎰	(ثَ)	t°
۷	𐎥	(جَ)	g
۸	𐎦	(جُ)	
۹	𐎨	(چَ)	ć
۱۰	𐎧	(خَ)	k°
۱۱	𐎭	(دَ)	d
۱۲	𐎮	(د)	
۱۳	𐎯	(دُ)	du
۱۴	𐎼	(رَ)	r
۱۵	𐎽	(رُ)	
۱۶	𐏀	(زَ)	ş

ردیف	نمونه میخی	معادل فارسی	معادل انگلیسی
۱۷	𐎿	(سَ)	ś
۱۸	𐏁	(شَ)	s ś
۱۹	𐎳	(فَ)	f
۲۰	𐎣	(كَ)	k
۲۱	𐎤	(كُ)	
۲۲	𐎥	(گَ)	g
۲۳	𐎦	(گُ)	
۲۴	𐎾	(لَ)	l
۲۵	𐎶	(مَ)	m
۲۶	𐎷	(مِ)	
۲۷	𐎸	(مُ)	
۲۸	𐎴	(نَ)	n
۲۹	𐎵	(نُ)	
۳۰	𐎺	(وَ)	v
۳۱	𐏃	(هَ)	h
۳۲	𐎹	(یَ)	y
۳۳	𐎡	(ای)	آ و أ و إ
۳۴	𐎢	(او ، أُ)	u و û
۳۵	[illegible]	(سو)	su
۳۶	𐏂	(طَ ، ثرَ)	thra



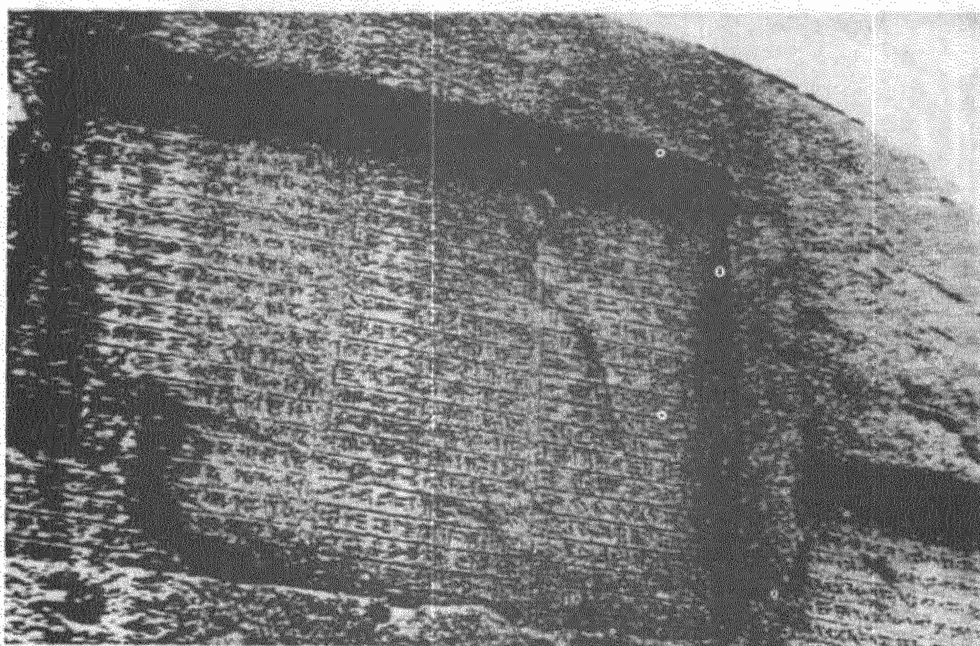
مقبره دانیال نبي - سوش



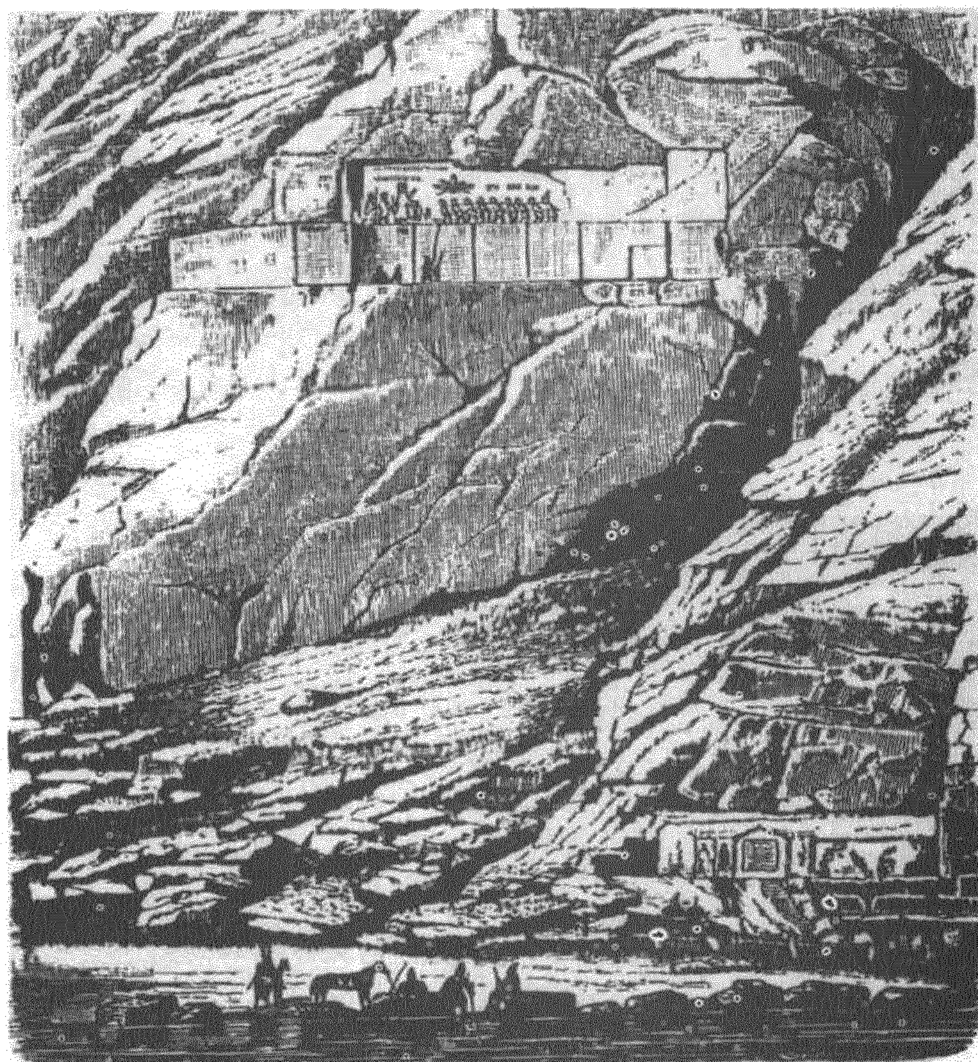
نقش شیر در آجرهای لعابدار



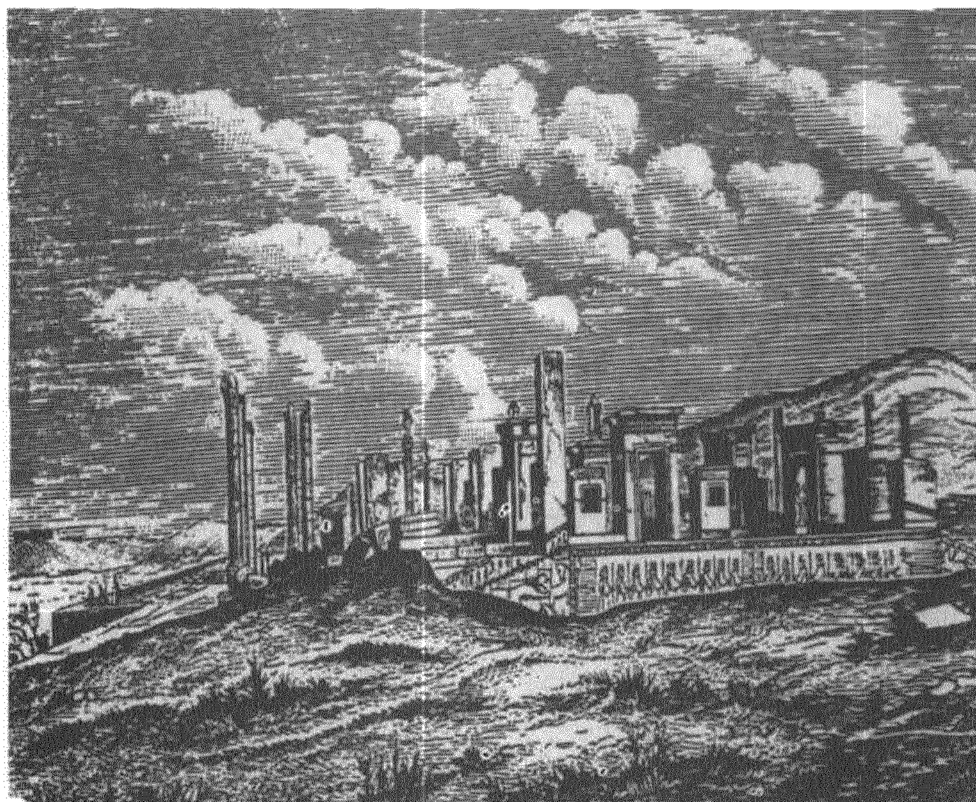
حمل یک [illegible] ستون [illegible] در اطراف [illegible]



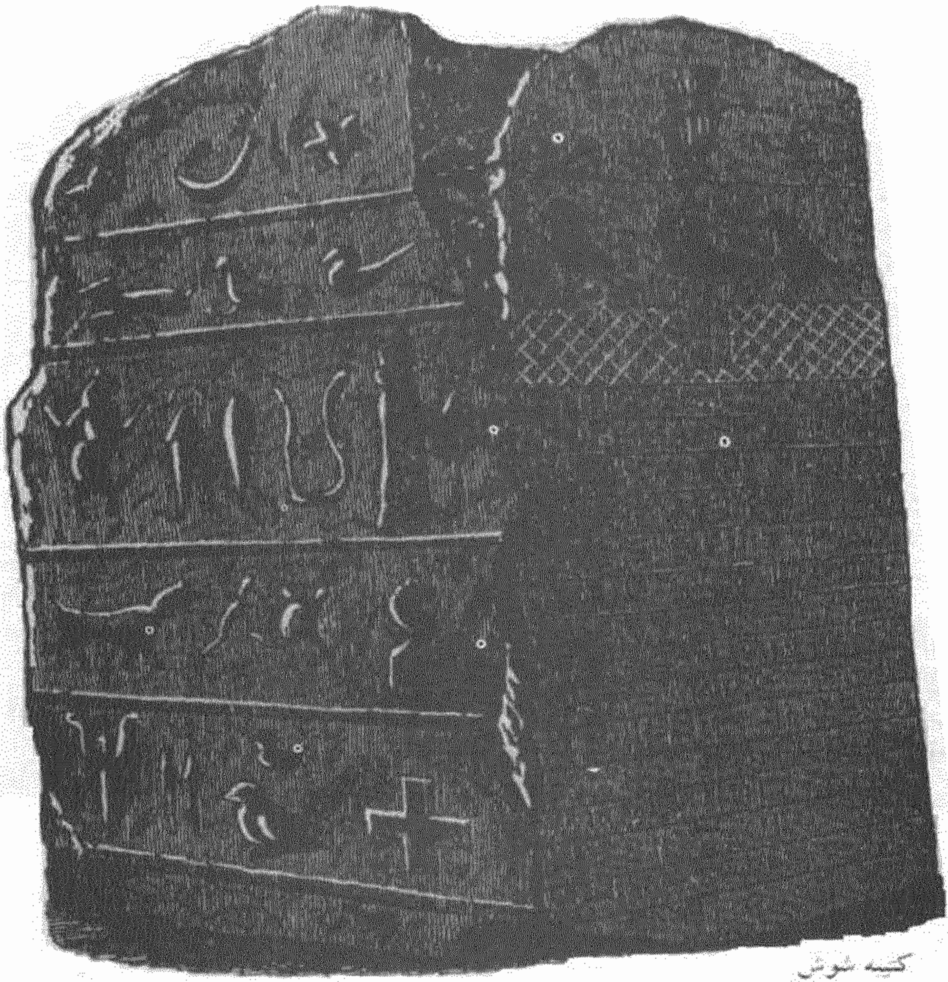
عکس کتیبه های داریوش کبیر و خشایارشا و شاهان هخامنشی، هر کدام به سه زبان آرامی، ایلامی و بابلی موسوم به گنجنامه بر دامنه کوه الوند نزدیک همدان



کتیبه های بیستون



نمایی از تخت جمشید ـ پرسپولیس



کتیبه شوش





طرح بازسازی شده زیگورات

چغازنبیل = چوکه سن بیل

مفهوم چند لغت و اصطلاح

در اینجا بنظر بسیار مناسب می آید مفهوم برخی از لغات و کلمات که در متن کتاب آمده و یاضرورت داشت و توضیح داده نشده کم و بیش روشن گردد چون تماماً مربوط به ایلام و ایلامییان بوده است؛

تخت جمشید= پرس‌پولیس= «Persepolis »، « بئیرشا= Ba - ir - šá » «بئیرایششا = Ba - ir- iš -šá» :

درهیچ یک ازالواح بدست آمده از خرابه‌های تخت جمشید و در هیچ کدام از کتیبه‌ها و سنگ‌نوشتهای موجود، لغت و کلمه‌ای بعنوان واصطلاح معروف «پرس‌پولیس » نیامده است لذا درهرجا و هر مکان و با هر زبان که لازم می بوده که به تخت جمشید یعنی به اصطلاح پرس‌پولیس امروزی اشاره شود ویا نامی از آن برده شود لغت ایلامی«بئیرشا» و(حتی در دو مورد «بئیرایششا»آمده است) بنابراین کلمه و لغت پرس‌پولیس مستند تاریخی نداشته و یک کلمه جدیدالاحداث وجعلی است که اخیراًساخته شده است .و به محلی خارج از پایتخت گفته می شده چون « بئیر و بائر» به بیرون از شهر و بیابان گفته می شود یعنی محلی که مورد توجه حکومت بوده ولی در خارج پایتخت واقع شده بود .

رستم = «اَرُستَم = Arustam » :

این کلمه مرکب از سه قسمت است ؛ الف : « اَر» به معنی و مفهوم قهرمان. ب : «اُوستَه» به معنی و مفهوم فوق، فوق‌العاده .ج : « اَم » از نظرنحو وصرف وادبیات علامت متکلم وحده

است.که درمجموع وترکیب به معنی و مفهوم « من قهرمان هستم » می باشد که در اصل یک کلمه ترکی ونام بزرگترین قهرمان افسانه‌ای شاهنامه است که در زمان رجز خوانی وخودستائی این کلمه برزبان آورده می شود.

« رخش= آرخایش » : Arkhaeiš :

این کلمه مرکب از دو بخش است : الف «آرخا» به معنی و مفهوم پشت و ظَهر . ب : « ایش» به معنی و مفهوم کار و خدمت .که درمجموع وترکیب به معنی و مفهوم چیزی است که بهره وخدمت از پشت و ظَهرآن برده می شود که فرد شاخص و معین آن اسب است و البته این کلمه هم ترکی و ایلامی و نام اسب بزرگترین قهرمان افسانه‌ای شاهنامه است.

پزشکی :

کلمه و لغت پزشکی مرکب از دو جزء است: قسم اول: «پیز= پیس» که به معنی و مفهوم نامطبوع وبدخوراک است و قسم دیگر آن «اِشکی ، ایچگی » که در زبان ترکی به معنی و مفهوم مشروب و خوراک مایع است که در مجموع بصورت «پیس اِشکی = پیزاشکی = پزشکی» درآمده است ،یعنی شربت بدخوراک و امثال آن ،چون بیماران هیچ گاه شربت و قرص و دوا را به رغبت نخورده ونمی خوردند و همین اصطلاح تا به امروز رواج داشته ودرجریان است و یک کلمه ایلامی و ترکی می باشد .

یلدا= شب یلدا :

لغت واصطلاح «یلدا» دراصل یک کلمهٔ ترکی است و معنی و مفهوم آن دراصطلاح ، مجازاً و تشبیهاً یعنی شبی که درطولانیت ودرازی برابرسال است و این اصطلاح در حقیقت مرکب از دو کلمه می باشد قسم اول «یل، ایل » به معنی سال ، و «دای = تای» یعنی نظیر و مشابه که در مجموع می شود « ایلدای، ایلتای »که دراثرکثرت استعمال و داخل شدن در لهجه‌های گوناگون بصورت «یلدا= یلتا » درآمده است .

شیراز :

این کلمه از سه قسمت تشکیل شده است الف : شی ، که معنی و مفهوم آن وحشی می باشد البته شکار در زبان فارسی و درزبان عربی وحشی ، وحوش از این ریشه نشأت گرفته است ب : اَرْ ، که به معنی و مفهوم قهرمان می باشد در نتیجه می شود « وحشی قهرمان » که مصداق بارز آن (شیر) می باشد ج : آزْ : که به معنی و مفهوم شهر است ودر مجموع معنی کلمه « شهر شیر یعنی قهرمان » که در اصل ایلامی و ترکی می باشد .

بغداد :

این کلمه و کلمات مشابه آن مانند بغتات ، بگداد ، بگتات ، باغداد ، باگداد ، باگتات ، تماماً در معنی و مفهوم یکی هستند و به معنای خدای برکت و خداوند رزق و روزی و ربّ طعام و غذا می باشد . بَغْ =بَگْ =بیگ در زبان سومر ، ایلام و ترکی قدیم به معنای پروردگار است و این معنی و مفهوم در سنگ نوشته ها مشخص و معین است و هنوز هم

ایـن کلمـه بین ترکان به معنی و مفهوم آقا ، بزرگ ، سرور ، مالك و واجب الاحترام بکار بـرده مـی شود و قسم دوم این کلمه داد : اگر چه امروزه یکی از اوصاف طعام است اما در قدیم به معنی و مفهوم مطلق غذا و طعام و برکت و رزق و روزی بکار برده می شد بنابراین بغداد یعنی خدای برکت و طعام و پروردگار رزق و روزی .

داریوش :

فـرمهای مختلف این کلمه داریوش ، تاریوش ، دارییوش ، تارییوش ، داریوس ، تاریوس ، دارییوس ، تارییوس و در کتیبه بیستون به شکل « داریه ووس = Daryavus » آمده است یعنی خداشناس ، خداخواه ، دعاگو ، پرستش کننده خدا و از خدا خواهنده . توضیح اینکه قسم اول کلمـه دار ، تـار ، داری ، تـاری که به معنی و مفهوم خدا هست. و یاس ، یوس ، یـس که به معنی و مفهوم دعا و ستایش می باشد و این نام هم مثل نام کوروش کبیر ایلامی و ترکی است لذا مجموعاً به معنی خداشناس ، خداپرست و ستایشگر می باشد .

پاسارگاد= پاس ار گات = باش ار گات :

ایـن کلمـه از سه قسمت تشکیل یافته است الف : پاس = باش که به معنی و مفهوم نخست ، اول ، سـر و بالاترین است . ب: اَرْ به معنی و مفهوم قهرمان و دلاور و سرور می باشد . ج : گـات = گـاد بـه معنـی و مفهـوم طـبقه ، بخش ، نوع و قسم می شود که در مجموع معنی کلمـه« اولـین طـبقه قهرمانان » و « بالاترین دلاور طبقه سروران » می شود که این کلمه نیز یك لغت ایلامی و ترکی می باشد .

مجوس :

این کلمه در قرآن مجید سوره حج آیه ۱۷ ذکر شده است و منظور از آن زردشتیان و پیروان حضرت زردشت می باشد اما هیچ یک از مورخین و نویسندگان به درستی بیان نکرده اند که چرا به این گروه مجوس گفته می شود حتی خود زرتشتیان بین خود این اصطلاح را بکار می برند اما به فکرشان هم نرسیده است که منبع این عنوان چیست و از کجا نشأت گرفته است برخی از این مدعیان دانش عناوین مضحک و خنده آور گفته اند مثلا زردشت « مُغ » بود ، « مؤبد » بود ، « سیخگوش » بود ، « منجگوش =گوش کوچولو» بود ، « موی گوش » بود و عبارات دیگر مسخره آمیز که به گفتن نمی ارزد منشأ این سخنان عدم اطلاع گویندگان به زبان ایلامی است لذا باید گفت « الجاهل معذور » اما اصل کلمه : قبل از آمدن اروپاییان و کشف لوحه های سی هزار عددی در تخت جمشید و غارت آثار باستانی شوش توسط فرانسویان ، مشخص نبود و کسی نمی دانست که ایلامییان به زرتشتیان چه می گفتند سپس معلوم شد که ایلامیان به آنان « ماکو ایش » یعنی پایبندگان آتش ، آتش پرستان و کسانیکه به آتش حرمت می گذارند چون ریشه این کلمه و اصطلاح از « ما کی ایش » نشأت گرفته است که به معنی زنده نگهدارندگان آتش است و برای همین است که در آخرین چهارشنبه سال زرتشتیان به یاد کشف آتش در همان روز آتش روشن می کنند و « ماکوایش » در قرآن مجید « مجوس » ذکرشده بنابراین این کلمه نیز ایلامی و ترکی می باشد .

شَکیل = کَرشَه = قَریشَه :

ایلامیان دو رقم پول داشته اند که در تمامی مراحل و مناطق حکومت فدرالیته و امپراطوری آنان کاربرد داشته است و هر دو از نقره ضرب می شده نخست : شکیل که ارزش فوق العاده داشته و در تاریخ ۴۹۳ ق . م قیمت یک گوسفند سه شکیل می شده و تمامی کارمزدهای مندرج در سی هزار لوحه یافت شده در تخت جمشید یا با شکیل پرداخت می شده و یا با کرشه : که ارزش آن یک ششم از شکیل کمتر بوده است و احتمالاً قوروش ، گروش و قیران از اصطلاحاتی است که از این کلمه سرچشمه گرفته است .

دورود:

زمانی که دونفر می‌خواهند ازهمدیگرجدا شوند به جای خداحافظ می گویند: «بِدرود» و یا وقتی دونفردوست بهم می رسند به جای احسن وآفرین می گویند: « درودبرشما» این کلمه دراصل یک لغت ترکی و از مصدر: « تورمَک» مشتق است وآن نخست بصورت: «تورَد،تورود= Türad-Türod » بوده است یعنی موفق باشید، به خیر وخیرمند باشید که تبدیل و تغییر حرف «تا» به حرف «دال» کاملاً مرسوم ومعمول می باشد ودراثر کثرت استعمال به صورت امروزی بکاربرده می شود.

« من الله التوفیق »

فهرست مندرجات

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

سرّ ازل پرده سالاندی

فیکر ائیلمه دونیا ، منه یا سنده قالاندی
اولماز دییه سن ، انفس آفاق یالاندی

چوخ سیلسیله لر توپراغیله هم نفس اولدو
وار یوخلاری ، اوز دورو زمانین ده تالاندی

اونلار کی سنی ، باده ناب عشقینه سسلیر
چوخ چکمدی می ساغری، اوز باشه جالاندی

گل دوت الیمی ، دور جهانی منیلن گز
کیم دوغرودو، اونداگورونز ،کیمده یالاندی

عمرون بویوقوش تک سیخیلیب سینه ده قالدون
اوهام و خرافاتی توکوب باشدا قالاندی

چوخ جاندان آلیشدیم ، چکیله پرده کناره
اولماز دندیلر ، سرّ ازل پرده سالاندی

آللانما اوتانما ، او خرافاته ایناما
بئل باغلاما بیرکیمسیه یاپ چوخدا بالاندی

هر دورو زمان ، افعی خوش خط و خالدیر
فرصت تاپاراغ ، هر نه ئی ، هرکیمده چالاندی

هئچ بیلمدی بو ذاکری ، دوران نتجه کئچدی
جنّت ده دی ، دوزخ ده دی یا هاردا دالاندی

دُوشُونسَن گَل بیزَه اُورَت

اَمانت پیشنَهاد اوْلدو، کی یِئر گُوئلَر هامی داغـلار
قاچیپ گیـزلنَدیلَر، آما بُونا انسان بِئـلین باغـلار
نیگارَه سُئولَه دیم سَن گَل ، مَنیم لَه ، گیربُوسُودایَه
گُوروْرسَن آدم اُولادی ، بو عشقَه سینَه سین یاغلار
قـالیب حیـرَتدَه بیلمـَزدی امانت کیـم ، نَیَه بَنــزَر
بیلَن یُوخ بو مُعمّانی ، نَدَن یئـر گُوؤ ، دیلین باغلار
دِئـدی حُور و مَلَک بو بارَه دَه ، مَعفـُوّ جانان دی
سَنیـن تَک ظالم و جاهل، بُو سـُودایَه اَلیـن باغلار
بو تُهمَت لَرمنی ، زار و خداخواهَه ، نَدَن گَلدی ؟
بیلیرسَن کیم دِئسَه بُهتان زمانَه اُوز،گُوزون داغلار
اُوخُو اَحزابی قرآندا ، دُوشُونسَن گَل بیزَه اُورَت
گُورَک علّت نَدیر بَدْوً ، بُونا قُول قُویمابیب داغلار
دِئدیم سُئولَه نَدَن دائم ، اُوذاکرتک سیزیلدیرسان
دِئدی وارهرکَسین دَردی ، دِئمَز بیر کیمسییَه آغلار



عِشقْ آتَشی

سِئل باغلیالار سینَمَه ، عشق آتَشی سؤنمَز
کُونلوم اِئلیمَه باغلیدی ، دُوغرانسادا دُونمَز

بیگانه لَرین ، آردینا دُوشمَه ، اَزیلَرسَن
سومر بالاسی ، اُولسَه دَه هَریانَه سُوروُنمَز

قَبْریم آچیلا ، تُوسْتُو قُوپار، گُور کَفَنیمدَن
قَلْبیمدَه اُولان ، آتَش سوزان ، هَلَه سُونمَز

گَلْ شُوشَه یِتیش ، معبَدِ ایلامَه نَظَر سال
دُنیا نَقَدَر عُمْر اِئلیه ، مِثلی گُوروُنمَز

عُریان دُولانا ، قیشدا بُوراندا ، ائلین اُوغلُو
بیگانه لَرین ، آل یاشیلین ، هِشدَه بُوروُنمَز

هَر لَحظَه ، یامان گُون ، تُوکُولَر هَریانا باخسان
ویرانَیِه دُونمُوش ، سُوپُوروُلمَز ، نَه کُوروُنمَز

دا ذاکری یه ، هَرنُو لاجاق ، صَبر ائله اُولسُون
نَفسی ، طُمَأنینَه چاتان ، هَریارَه یُوروُنمَز

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۰۴- ۴۲۸۲ - ۱